

آیین نگارش و ویرایش

نظام الدین نوری

عضو هیئت علمی دانشگاه هنر





نشرزهره

ISBN 964-5704-01-4
شابک، ۹۶۴-۵۷۰۴-۰۱-۴

آیین نگارش و ویرایش

نظام الدین نوری

۶۸/۰۲

۶/۶

آیین نگارش ویرایش



تاسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیات

اسکن شد

شامل:

نمایچه نخستین بان فارسی

شیوه خط فارسی و نظم

قواعد و ضوابط چاپ

نقطه گذاری یا سجاوندی

لغات مشابه

مؤلف: نظام‌الدین نوری



آیین نگارش و ویرایش
نوری کوتنایی، نظام الدین

چاپ هفتم: ۱۳۷۹

تعداد: ۳۵۰۰ نسخه

طراحی روی جلد: گروه هنری خیزران

چاپ: توحید

قیمت: ۴۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است.

نشانی: ساری، خیابان انقلاب، روبه روی استانداری، تلفن: ۲۶۹۶۳

تهران: خیابان ولی عصر، بالاتر از چهارراه طالقانی، کتاب الفبا، تلفن: ۶۴۶۳۴۸۹

بنام حسد الحامی عشر

در اندیشه داشتیم، صمیمترین و خالص ترین درود را از آن سو که هر سُرنگِ منتقوش بر لبه نیک شیدیه
البرز، بهین زلال جان جام کویا، و به دراز رنگارنگ کوه شرق و غرب، و به تلب جوشن خا
تغییده را که گون جنوب، و به دله مضطرب، اما امیدوار به طالبان و راغبان علم و معرفت
فی رسندم و سرواسترا ختم را در کنار اجتماع نوشته به برترین گستان آرزویم آماده می ختم و در سایه
مرغ کزله پریموه شراب کلمات قدر دهم می زدم و از شکوفه کله مرغ، اگر عصاره اتریه
می کردم تا بر شام فترده شده زار دشت ناسید می زدم و آن را به باغ بانث طمولوز نازک
جگران سرست و شیدامبدل می ختم و آنکه بر صل دریا رنجاشان نظاره می کردم و به کشتی نوحه
نایه می زدم و به سرزمین معطر عطفه سفر می کردم و از چرخش زیبای زیارت گفته قلم بر میوان چاکب
کلمات شانه می زدم و از فیضان قطرات آب به در جوهر کرم به سبزه زار بر طراوت چهره ی
نوشته ام رونق می بخشیدم.

در اندیشه داشتیم، در باغچه خلوت خاطره ام کل رنگس عطفه را به دستیار برهشتی می داشتیم
و در گهواره تنه ایم با رسن زلف خم اندر خم محبت بسته می شدیم و گریه بر صدایم را با شیر دایه
مردت ساکت می کردم و زخم خنده را با مهرم دیدارشان التیام می بخشیدیم.
در اندیشه داشتیم، طهارت عریانی وضو و سخن شیوا را بر گوش دل قبول "ختم الله..."
نحوای کردم و با نیک حقیقت با بر گوش جان ادبای رساندم تا رسالت واقعی خودشان را در ساختن
شخصیت حقیقی آنها انجام دهند.

در اندیشه داشتیم، مثل گل رنگس سطلوم بهم، مثل باس معصوم، مثل امواج خشنود بهم،
مثل شمیر، برنده، مثل کوه مقاوم بهم و مثل دیبا سلاطین، مثل چشم استخار، اسید وار بهم و
مثل عاشق بیقرار، مثل عارف، از دنیا بریده بهم و مثل مقصود رسیده، آرمیده.
در اندیشه داشتیم، وقتی که از کنار اجتماع درختان، گیاهان و کله معبود می کردم، زبان استغاثی میفیم.

خنده و شادمانی شنیدم، گریه و آه را حس می کردم، عواطفشان را می دیدم، و باین ترنگان را درک می کردم.

در اندیشه داشتم، زبان فکر را درک می کردم، بیان واژه ها را می شنیدم، حرکت لبها و قلم را می فهمیدم و می توانستم محاسن مستور را برترین مجالس عکس و عکسهای عطفه و غریبی را در اندیشه داشتم، مثل گلها که آرام بخش گلها هستند، به تکه واژه ها آرایش می بخشیدم و با شمشیر قلم ریشه یکنه و حسادت را قطع می کردم و ره رستگار را بر رستایان و ثربان متون آماده می ساختم، همچنین بر آن نومی آید که آینه عطفه می پوشیدم تا اوج نور محبت را منعکس نماید. در اندیشه داشتم، شعله خشکیده سخن را با آتش پاره پاره شده عشق غمت دار و با شرح شرحه قلب جوشان موزه دار آبیاری می کردم و عاریه بودن زندگی را به دلچسپان آن هشدار می دادم که به نقش روی آب دنیا دل نبندند و بدانیم که زندگی منکسر است تا اگر آخره کرایه زیستن را بپردازیم، اثاثیه خانه را به خیابان اهدا می ریزد.

در اندیشه داشتم، بر تبدیل و تغییر رنگها و عناصر، اسیر بی رنگی می زدم و بر کم و بیشی ترسیم نقطه منزهه خارج خط افقیدی، لوله چنگی و ریمان، خطی بی نقطه رسم می کردم و باروش حقیقت باروش بنیاد علوم و مهارت "پیش می جستم و نیز بر طرح نشکیده ستارانی" ملو "تلم رد می کشیدم و رفتار عطفی و حضور اجتماعات عطفه را در تکه ها حکم می کردم و آنها را در محفل رختخواب احساس وجدان می خوانادم و همچنین به فکر حقیقت شرم و معرفت دست می یافتم و قهر رادی و نجابت بر تعلقات دنیوی می زدم و فارغ بل در سیر شتاب، بی سیر، حرکت می کردم و آنکه صلیح جاودانگی مریضه سبز زهره را بر مریضه سبز و ابستگی دنیا حکم می کردم و با بالها عشق به سوسر او پرواز می نمودم و چشم دل پرست هدهه را جل او غافل می شدم.

در اندیشه داشتم، لباس زیبای غمگین را می دیدم، قدیم تنی اسرار را فریادی زدم و از داد عاریه ارواح این خاکدان غافل می شدم و به نامن سرمد حقیقت باقی. حاصل علم این آرزوها، ره آلودی از قافله دل جدا شده از دجود جان مایه گرفته است که حضور استادان علم و ادب تقدیم می نمایم.

نظام الدین نوری

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
۹	بخش اول.....
۳۸-۱۱	تاریخچه مختصر تحول زبان فارسی
۳۹	بخش دوم.....
۷۳-۴۱	شیوه خط فارسی (رسم الخط یا ملا)
۷۵	بخش سوم.....
۹۸-۷۷	قواعد و ظوابط چاپ کتاب
۹۹	بخش چهارم.....
۱۱۲-۱۰۱	نقطه گذاری
۱۱۳	بخش پنجم.....
۱۳۳-۱۱۵	کلمات متشابه
۱۳۵	بخش ششم.....
۱۳۵	نکاتی چند درباره نگارش
۱۳۹	شیوه تحقیق
۱۴۱	روش استفاده از مأخذ
۱۴۲	گزارش نویسی
۱۴۳	مقاله نویسی
.....	داستان نویسی
۱۵۵	بخش هفتم.....
۱۵۷	سبکهای شعر فارسی
۱۶۳	شیوه رساله نویسی
۱۶۹	کتابنامه
۱۷۱	نقش نویسنده در جامعه



تاسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیات

بسم الله الرحمن الرحيم

«مقدمه»

فکر، به همراه گردش زمان متحول می شود و انسان متفکر به وسیله اندوخته های علمی مسلم خود، نسبت به حل مسائل و معاضلی که زمان برای او پدید می آورد، سعی بلیغ مبذول می دارد.

چهره جهان به سرعت در حال تحول و دگرگونی است و این دگرگونی برای انسان نیز به منزله هشداری است تا خود را به ارائه خط و مشی جدید آماده سازد. یکی از دگرگونیهای موجود، مربوط می شود به زبان و ادبیات که در هر دوره تاریخی ادبی، شکل خاص به خود می گیرد.

زبان فارسی پس از طی دوره های مختلف در برابر هجوم زبانهای بیگانه، همچنان استوار و پابرجا مقاومت کرده و اکنون نیز یکی از شیواترین زبانهای زنده دنیا محسوب می شود. این زبان در طی تاریخ نسبتاً طولانی خود به سبک ها و شیوه های گوناگون تقریر و نگارش یافته است. ما امروز دیگر به سبک مرزبان نامه و تاریخ بیهقی مطلبی نمی نویسیم بلکه به شیوه دیگر مقصودمان را ادا می کنیم. تردیدی نیست که زبان ادبی گذشته را به عنوان زیرساز زبان کنونی باید فرا گرفت همچنانکه برای سرودن شعر نو بایستی به رموز و دقایق شعر قدیم آشنائی داشت. ولی تنها زبان قدیم یاد گرفتنی نیست، بلکه زبان ادبی زنده را نیز باید آموخت.

به زبان فارسی متداول روز، در مدارس، تاکنون توجه کافی نشده است. همین امر نیز یکی از علل عقب افتادگی ادبی دانش آموزان و دانشجویان بوده است. جوانان ما دارای ورزیدگی کافی در زبان مادری متداول نیستند زیرا متنهایی که تاکنون برای قرائت فارسی آنان انتخاب شده است، مقصود را کمتر تامین می کند و یا اینکه در بیشتر اوقات ساعات

انشاء به حل تمرینهای ریاضی و یا به تعلیم دروس دیگر اختصاص می‌یابد. همه ما می‌دانیم که از جمله خصائص نوشته‌های خوب و زیبا یکی آن است که آتش شوق قریحه را در شنونده دامن زند و حس زیبایی شناسی و رغبت او را برانگیزد. سبکهای ادبی متون گذشته ما کمتر قادرند که در گوش نا آشنای دانش آموزان، چنین خصوصیات را از خود به جای گذارند.

زبان باید وسیله ورزیدگی خواننده در بیان شفاهی گردد. خواننده باید رعایت لحن و موسیقی کلمات و فرازونشیب جمله‌ها و مکثها و شتابها و بطور کلی علم آواشناسی را در حین قرائت قطعات برگزیده بیاموزد.

تجربه و بررسیهای مختلف در کلاسهای مختلف نشان داده است که اغلب دانش آموزان و دانشجویان ما به علت عدم آشنائی به رموز و اصول نظم و نثر در اینمورد حق مطلب را ادا نکرده و گاهی حتی از نوشتن یک نامه ساده اداری و یا کلمات مرکب، نقطه گذاری و ویرایش یک متن عادی و استعمال پیشوندها و پسوندها، عاجزند.

مطالب این مجموعه از آخرین تحولات و تغییرات صرفی و رسم الخط مراجع ذیصلاح فرهنگی استفاده شده است. امید است خوانندگان گرامی با مطالعه آن قادر باشند حداقل مقداری از مشکلات مبتلا به نگارش روزانه خود را مرتفع سازند. این کتاب در پنج بخش به ترتیب ذیل تنظیم شده است:

بخش اول: تاریخچه مختصر تحول زبان فارسی

بخش دوم: شیوه خط فارسی (رسم الخط یا املا)

بخش سوم: قواعد و ضوابط چاپ کتاب

بخش چهارم: نقطه گذاری

بخش پنجم: لغات متشابه

نظام الدین نوری

بخش اول:

تاریخچه مختصر تحول زبان فارسی

تاریخچه مختصر تحول زبان فارسی

تعریف زبان

برای ورود به تاریخچه مختصر تحول زبان فارسی لازم است درباره ماهیت و کاربرد آن اندکی بحث شود.

زبان را نمی‌توان فقط از یک جهت تعریف کرد، زیرا پدیده‌ای که خود به تعریف تمام پدیده‌ها می‌پردازد، چطور می‌توان آن را به تعریف محدود ساخت. اگر از دیدگاهی به تعریف آن بپردازیم، در اینصورت آن را از تعریف سایر دیدگاه‌ها دور ساخته‌ایم.

زبان پدیده بسیار پیچیده‌ای است که مطالعه آن را نمی‌توان به یک قلمرو خاص مقید کرد، زیرا زبان از دیدگاه‌های زبان‌شناسان، ادیبان، جامعه‌شناسان، روانشناسان، فیلسوفان، منطقیان و نظایر اینها، تعاریف متفاوت دارد. از یک سو زبان وسیله ارتباط بین افراد جامعه است. زبان تنها وسیله‌ای است که می‌تواند افراد جامعه را به هم پیوندد، و در نتیجه یک واحد اجتماعی به وجود آورد. به عبارت دیگر زبان مهمترین نهاد اجتماعی است. بنابراین، جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان به خود حق می‌دهند زبان را از دیدگاه خودشان تعریف کنند.

از سوی دیگر، زبان وسیله بیان افکار و احساسات ما است. زبان تنها وسیله یا موثرترین وسیله‌ای است که جهان اندیشه و دنیای درون ما را با جهان بیرون مرتبط می‌کند. زبان و الگوهای زبانی چنان با افکار و احساسات ما پیوند خورده‌اند که تجزیه آنها اغلب غیر ممکن است، و خود منشاء این کشمکش علمی است. بنابراین روانشناسان از زبان تعریف خاص خودشان را ارائه می‌دهند و زبان‌شناسان مطالعه زبان را قلمرو خاص خود می‌دانند و زبان را نه به خاطر ارتباط آن با موضوعات دیگر، بلکه به خاطر خود زبان مورد مطالعه قرار می‌دهند. تعاریفی که این دانشمندان از زبان بیان کرده‌اند، بر طبیعت واقعی زبان بیشتر

تکیه می‌کند. عده‌ای نیز آن را وسیله تفهیم و تفهم می‌دانند و از این طریق خواسته‌های درونی را به دیگران انتقال می‌دهند.

زبان شیرین و شیوه خط شیوای فارسی با پیشینه سه هزار ساله خود فراز و نشیب‌های زیادی را گذرانده است. آغاز ترویج این زبان که با تشکیل دولت ماد شروع می‌شود، اطلاع دقیقی در دست نیست زیرا دوره کوتاه حکومت آن مجال برای ترویج آن نبوده است ولی آنچه از آن استنباط می‌شود، زبان فارسی مادها پایه زبان کردی امروز است.

زبان پارسیان، فارسی باستان بوده که یکی از زبانهای کهن ایرانی است. زبانهای ایرانی جزو زبانهای هند و ایرانی و زبانهای هند و ایرانی شاخه‌ای از زبانهای هند و اروپایی هستند. این زبان با زبانهای مادی فرق عمده ندارد، این هر دو زبان آریایی شمرده شده و با خوارزمی، سغدی، اوستایی، سکایی و نظایر اینها خویشاوندی داشته است.

فارسی باستان ابتدا در پارس رایج بود و سپس در گوشه و کنار دولت ایران میان صاحب منصبان و گماشتگان دولتی رواج یافت.

در دوره هخامنشی چهار نوع خط در استانهای ایران رواج داشت: خط هیروگلیفی در مصر، خط آرامی در سراسر آسیای غربی، خط بابلی در بابل و خط عیلامی در ایران غربی. پیش از داریوش، مردم در ایران خطوطی عیلامی، بابلی و آرامی را می‌شناختند، به دستور داریوش خطی مرکب از ۴۲ علامت که هر کدام از یک تا پنج نقش به شکل میخ ترکیب یافته بود، ساخته شد. این خط از چپ به راست نوشته می‌شد. خط میخی ۳۲ علامت برای حروف صامت، سه علامت برای حروف مصوت، یک علامت برای حرف «ی»، دو علامت برای نمودن حد فاصل کلمات و چهار گروه علائم هم برای مفهوم نویسی به جای کلماتی نظیر خدا، کشور، اهورامزدا، دارد.

زبان رسمی دوره‌های اشکانی و ساسانی، پهلوی بوده است، بخش عمده ادبیات فارسی میانه با خط پهلوی نوشته شده است. این خط دارای اصل آرامی است، تعداد حروف الفبای آن ۲۲ حرف است.

خانواده هند و ایرانی، چنانکه از نام آن پیدا است، شامل زبانهای هندی و زبانهای ایرانی است. شاخه هندی شامل سه دوره تاریخی است و به زبانهای متعددی تقسیم می‌گردد شاخه ایرانی هم شامل سه دوره و دارای زبانها و لهجه‌های متعدد به شرح زیر است:

الف- دوره باستانی: از قدیمی‌ترین زمان تا انقراض دولت هخامنشی

ب- دوره میانه: از آغاز دولت اشکانی تا ورود اسلام در ایران

ج- دوره جدید: از آغاز دوره اسلامی تا کنون در سرزمین پهناور ایران رواج داشته و در گفتار و نوشتار میان طوایف مختلف ایرانی متداول بوده است و از آن جمله زبان فارسی «دری» است که زبان رسمی و اداری و دانش و ادبیات و وسیله ارتباط ذهنی و معنوی همه ایرانیان در طی این مدت متمادی بوده است.

الف- زبانهای ایرانی باستان

این دوره که قدیمی ترین دوره زبانهای ایرانی است، دارای چهار زبان رایج بوده است این چهار زبان عبارتند از: زبان مادی، زبان سکایی، زبان اوستایی و زبان فارسی باستان، دوره باستان تقریباً تا انقراض دوره هخامنشی ادامه داشته است.

۱- زبان مادی

از آغاز هزاره اول پیش از میلاد سراسر ناحیه ای که حوزه رودهای آمودریا و سیردریا (جیحون و سیحون) را تشکیل می دهد، مسکن آریائیان بود. در شمال این سرزمین نزدیک دریای آرال ولایت خوارزم قرار داشت که شاید جایگاه نخستین آیین زردشتی بوده و در هر حال مرکز مذهبی و سیاسی مهمی شمرده می شده است.

در اوایل هزاره اول، اقوام ماد و پارس در مرزهای کشور آشور جای گرفته بودند و قدرت ایشان روزافزون بود. در سال ۶۱۰ پیش از میلاد، پادشاه ماد «هُوَخْ شَر» با فرمانروایان بابل همدست شد دولت آشور را منقرض کرد.

دولت ماد نخستین دولت ایرانی است که به موجب سالنامه های دولتهای بین النهرین و نوشته های هرودوت مورخ یونانی از آن اطلاعاتی داریم. اما هیچ نوشته ای از زبان مادی برجا نمانده است.

در دوران هخامنشی، اسناد دولتی و اداری علاوه بر پاسارگاد و شوش و بابل، در هگمتانه (همدان) یعنی پایتخت پیشین دولت ماد نیز نگهداری می شد. به احتمال کلی دولت ماد نیز خزانه ای برای اسناد دولتی و رسمی داشته است اما از این جا نمی توان حکم به یقین کرد که اسناد مزبور به زبان مادی نوشته می شده است. هرودوت می نویسد: رسم «دِیَا اُکو» پادشاه ماد در اوایل قرن هفتم پیش از میلاد چنین بود که خلاصه دعای و مراعات را می نوشتند و نزد او به کاخ شاهی می فرستادند و او رأی و حکم خود را صادر می کرد و پس می فرستاد.

۲- زبان سکایی

سکاها طوایفی ایرانی بودند که قسمتی از ایشان در مشرق بحر خزر و شمال مسکن

پارته‌ها و سغدی‌ان مسکن داشتند و قسمت دیگر در مغرب دریای خزر و دشتهای شمال دریای سیاه ساکن بودند. در سنگ‌نوشته‌های داریوش نیز از دو طایفه سکاها نام برده شده است.

۳- پارسی باستان

پارسی باستان نامی است که به زبان سنگ‌نوشته‌های شاهان هخامنشی اطلاق می‌شود. این زبان گویش استان فارس بوده و اندک نشانه‌هایی از یک گویش شمالی نیز در آن وجود دارد. زبان فارسی باستان را تنها از روی همین نوشته‌ها که بر تنه کوه‌ها یا لوحه‌های زرین و سیمین یا لوحه‌های گل‌پخته و ظرف‌ها و مهرها باقی است، می‌شناسیم.

۴- زبان اوستا

قدیمی‌ترین زبان ما، زبان اوستا است. این زبان، زبان معمول نژاد آریایی‌ها در قبل از ورود به این سرزمین بوده است، زبان اجداد ما در آن زمان که هنوز به ایران نیامده بودند، زبانی بوده است که چون کتاب اوستا به آن نوشته شده، آن را زبان اوستا نام نهاده‌اند. این کتاب که امروز فقط پانزده نسک یعنی پانزده قسمت از بیست و یک قسمت آن باقی مانده و آن هم فقط دو نسک کامل دارد و از قسمت‌های دیگر آن مقداری از میان رفته، کتاب مقدس دین زردشت پیامبر است که از ۲۵۰۰ تا ۲۶۰۰ سال پیش از این بوده است و این نسخه‌ی امروزی معلوم است که تمام قسمت‌های موجود اوستا را در یک زمان ننوشته‌اند بلکه در زمانهای مختلف به رشته تحریر درآمده زیرا سبک انتشار و لغات آن از حیث قدمت باهم اختلاف دارند.

این کتاب تا قرن اول پیش از میلاد نوشته بود و فقط آن را در حفظ می‌داشتند و تنها در قرن اول پیش از میلاد به نوشتن آن شروع کردند و این کار فقط در زمان اردشیر بابکان و پسرش شاپور اول انجام گرفت و بعد در زمان شاپور ذوالا کتاف موبد بزرگ ایران «آذرید مارسپند» برای نوشتن این کتاب از خط پهلوی خط مقطع منفصلی با ۴۳ علامت اختراع کرد که برای تمام اصوات آن حروف داشته و حرکات آن جزو خط باشد و اوستایی را که بدین خط نوشتند «زند» نامیدند. بهمین جهت این خط را هم خط زند اسم گذاشته‌اند و بعد چون در قسمتی از ایران زبان دری رایج بوده اوستا را به زبان دری نقل کرده‌اند که آن را «پازند» نام نهاده‌اند. قدیمی‌ترین نسخه‌ای که از اوستا موجود است در سال ۷۲۶ هجری نوشته شده، بعضی از قسمت‌های اوستا شعر هجایی است یعنی شعری که به عروض عرب در نمی‌آید و به تقطیع هجایی موزونست و هنوز در موسیقی ایران آثار آن باقیست.

کتاب اوستا در دوره هخامنشیان روی چرم گاو نوشته شده بود و اسکندر آنها را

سوزاند.

اوستای کنونی شامل پنج کتاب به قرار زیر است: ۱- یَسْنَا، یَسَنَ ۲- وِشپَرَد ۳- وِندیداد ۴- یَسْتها ۵- خُرده اوستا

ب- دوره میانه

زبانها و لهجه‌های مهم دوره میانه به قرار زیر است:

۱- پهلوی

کلمه «پهلوی» در طی زمان معانی گوناگون یافته است. این لفظ صورت دگرگون شده و تازه‌تری است از اصل کهن که در نوشته‌های پارسی باستان به شکل «پَرثَو» آمده و بر قسمتی از شمال شرقی ایران و ساکنان آن سرزمین که امروز خراسان خوانده می‌شود اطلاق شده و این همان ناحیه‌ایست که اشکانیان از آن برخاستند. زبان دوره اشکانی و ساسانی همین زبان پهلوی بوده است.

در مقدمه فرهنگ فارسی برهان قاطع در این مورد آمده است:

«پارس پسر پهلوی بن نوح است و او در عهد خود مالک آن مرز و بوم بوده و آن ملک به نام او موسوم شده و در این زمان هم بدو منسوب است و بعضی گفته‌اند پارس منسوب به پارس پسر عامور بن یافت بن نوح است و فارس معرب پارس است و عربان گویند که فارسیان از نسل پسران پدرام بن ارفخشذ بن سام بن نوح اند و ایشان ده تن بوده‌اند همه شجاع و دلاور و چون به زبان عربی سوار را فارس می‌گویند بنابراین بدین نام موسوم شده‌اند و ببايد دانست که در قدیم تمام ممالک ایران را پارس می‌گفتند و آن از کنار جیحون تا لب فرات را شامل می‌شده است.»

حمزة بن حسن اصفهانی (وفات ۳۶۰هـ) از قول یک زردشتی نو مسلمان معاصر خود (محمد مویده معروف به ابو جعفر متوکلی) زبانهای متداول در دوره ساسانی را ذکر می‌کند و از آن جمله درباره زبان پهلوی (فهلوی) می‌نویسد:

«فهلوی زبانی بوده است که شاهان در مجالس خود به آن سخن می‌گفتند و آن منسوب است به «فهل» و این اسم بر پنج شهر که اصفهان و ری و همدان و ماه‌نهاد و آذربایجان باشد، اطلاق می‌شود.»

درباره «فارسی» می‌نویسد: گفتار موبدان و کسانی که با ایشان سروکار داشتند به فارسی انجام می‌گرفت و آن زبان شهرستانهای فارس است.

ابن الندیم نیز در الفهرست از قول عبدالله بن المقفع درباره زبان پهلوی و زبان فارسی همین عبارات را ذکر می‌کند و یاقوت در معجم البلدان نیز بلاد پهلویان را شامل هفت شهر

می‌داند.

این زبان به دو شعبه تقسیم می‌شود: یکی گویش جنوب غربی که آن را «پارسیک» یا پارسی میانه گویند و دیگری را گویش شمالی است، «پهلوانیک».

۲- زبان سُغدی

این زبان در سغد متداول بوده که بر اثر توسعه پادشاهی سغد گاه تا حدود چین رواج پیدا کرد و آثاری از آن مربوط به بودائیان و مانویان و مسیحیان یا آثار غیر دین در دست است خط عمومی و عادی این لهجه از خط آرامی اقتباس شده، آثار مسیحیان به خط سریانی و آثار مانویان به خط خاص آنان است. بازمانده این لهجه در روزگار ما لهجه یغناپی است که در دره یغناپ واقع در میان سلسله های جبال زرفشان و حصار، تکلم می‌شد.

۳- لهجه تخاری (طخاری)

این لهجه که در تخارشان یعنی ولایت میان بلخ و بدخشان تکلم می‌شده، از شعب لهجه های ایرانی و نزدیک به لهجه بلخی است.

۴- لهجه خوارزمی

لهجه مزبور به خط آرامی و آثار جدیدتر آن به خط عربی است. لهجه خوارزمی با لهجه سغدی و سکایی قرابت داشت و در عهد اسلامی تعدادی لغات عربی و فارسی نیز در آن راه یافته بود.

واژه «لهجه» در بعضی متون به معنای زبان می‌باشد.

ج- دوره جدید

زبان دری

ابن مقفع زبانهای ایرانی را عبارت از پهلوی و پارسی و دری و خوزی و سریانی دانسته و توضیح داده است که پارسی زبانی است موبدان و دانشمندان و کسانی که نظیر آنها هستند به آن تکلم می‌کنند. این زبان، زبان ناحیه پارس است. دری زبان شهرهای مداین است و کسانی که در دربار هستند به آن صحبت می‌کنند. این زبان منسوب به شهر (دربار) است و از میان زبانهای اهل خراسان و مشرق، زبان اهل بلخ بر آن غالب است.

خوارزمی (متوفی در ۳۷۵) نیز مطالبی را که ابن مقفع در مورد این زبانها آورده بدون ذکر نام او نقل کرده است. حمزه اصفهانی و به نقل از او یاقوت نیز عین همین مطلب را آورده اند. بنابراین به احتمال زیاد منشاء نوشته آنان در آخرین تحلیل قول ابن مقفع است.

نوشته ابن مقفع این تصور را پیش می‌آورد که همچنانکه پارتی زبان ناحیه پهل و

پارسی به پارس تعلق داشته، دری نیز در اصل زبان بومی شهرهای مداین یا خراسان بوده است.

ابن مقفع از رابطه خویشاوندی این زبانها سخنی نگفته و تنها به ذکر محل و مورد استعمال آنها اکتفا کرده است. مورخان بعدی نیز در این باره چیزی نگفته‌اند. درباره پارتی قبلاً توضیح دادیم که، برعکس گفته ابن مقفع، منشاء آن خراسان است نه پهل (سرزمین ماد). درباره پهلوی (فارسی میانه) نیز سخن او را مبنی بر تعلق این زبان به پارسی تأیید کردیم. اکنون باید دید که نظر ابن مقفع دایر بر تعلق دری به مداین و خراسان تا چه اندازه با تحقیقات جدید زبانشناسی مطابقت دارد.

منشاء زبان دری

گفتیم که زبان پهلوی در زمان ساسانیان زبان رسمی ایران بوده و کلیه نوشته‌ها به این زبان نوشته می‌شده است. صرف نظر از نوشته‌های پادشاهان اولیه ساسانی که به پارتی و یونانی نیز بوده است.

قدیم‌ترین نوشته‌های این زبان از قرن سوم میلادی است. پادشاهان ساسانی زمانی که به حکومت رسیدند اصطخر را به پایتختی برگزیدند و زبان این را، که خود نیز به آن تکلم می‌کردند، زبان رسمی امپراطوری خود ساختند. اما چنانکه از منابع مختلف می‌دانیم، پادشاهان بعدی ساسانی در اصطخر نماندند، بعضی از آنان خوزستان و خاصه جندی‌شاپور را محل اقامت خود ساختند و بعضی دیگر میان فارس و خوزستان در حرکت بودند تا سرانجام تیسفون به پایتختی برگزیده شد. مسعودی می‌گوید: پادشاهان ساسانی تا هرمز پسر نرسی (۳۰۲ یا ۳۰۳ تا ۳۰۹ یا ۳۱۰ میلادی) در جندی‌شاپور ساکن بودند. حمزه اصفهانی در مورد شاپور ذوالاكتاف، که در ۳۱۰ به پادشاهی رسید و تا ۳۷۹ حکومت کرد، می‌گوید: شاپور تا سی سال در جندی‌شاپور بود و بقیه عمر را در مداین به سربرد. ابن بلخی نیز شاپور ذوالاكتاف را اولین پادشاه ساسانی می‌داند که دارالملک را به مداین منتقل کرده است. بقایای مداین امروز در سرزمین عراق واقع است و در زمان ساسانیان نیز جزء استان آسورستان بوده که ساکنان آن به زبان آرامی تکلم می‌کرده‌اند. احتمال بسیاری می‌رود که زبان متداول در تیسفون نیز در ابتدا آرامی بوده است. تیسفون در زمان اشکانیان نیز پایتخت بوده، اما بعدها از اهمیت افتاده تا در قرن چهارم میلادی دوباره به پایتختی رسیده است. در قرن چهارم، مسیحیان در تیسفون فعالیت داشتند و طبق سندی که در سال ۱۰۴۱ نوشته شده، آسورستان در این تاریخ از نظر مرکزیت آیین مسیحی در درجه اول اهمیت قرار داشته است. این نکته

می‌تواند مؤید این نظر باشد که در آغاز قرن پنجم تیسفون هنوز زیر نفوذ مسیحیان آرامی زبان بوده است. اما با انتقال پایتخت ساسانیان به تیسفون، زبان پهلوی (فارسی میانه) نیز همراه مأموران دولتی و سپاهیان و درباریان از پارس و خوزستان به تیسفون منتقل شد. این احتمال نیز هست که زبان پهلوی قبل از این تاریخ به تیسفون منتقل شده باشد، زیرا به طوری که از کتیبه کرتیر در نقش رستم بر می‌آید، در زمان بهرام دوم آسورستان بعد از پارس و منطقه پارتها در درجه سوم اهمیت قرار داشته و طبیعی است که کارمندان یا سپاهیان از مرکز به این ناحیه فرستاده شده باشند. اما هیچ گونه سندی در این باره موجود نیست.

در قرن سوم، که زبان پهلوی به قید کتابت درآمد، ظاهراً تفاوتی میان زبان گفتار و زبان نوشتار وجود نداشت. متونی که از قرن سوم در دست است، چنانکه قبلاً اشاره شد، به دو دسته متفاوت تقسیم می‌کردند: نخست کتیبه‌های پادشاهان ساسانی، دیگر نوشته‌های مانوی. خط کتیبه‌های ساسانی، به دلیل تاریخی بودن آن، منعکس کننده تلفظ زبان در زمان نگارش کتیبه‌ها نیست و مرحله قدیمتری از زبان را نشان می‌دهد، اما خط مانوی نشان دهنده زبان متداول در فارس در قرن سوم میلادی است. مانی یکی از کتابهای هفتگانه خود را، که شاپورگان (= شاپورگان، شاپورقان) نام دارد، به زبان پهلوی (فارسی میانه) نوشته است. این کتاب برای شاپور، دومین پادشاه ساسانی، نوشته شده و زبانی که در آن به کار رفته طبعاً عین همان زبانی است که در فارس رواج داشته و شاپور به آن تکلم می‌کرده است. این زبان را فارسی میانه مانوی نامیده و آن را سره‌ترین صورت پهلوی دانسته‌اند. مقایسه میان این زبان با زبان کتابهای زردشتی و حتی با زبان کتیبه‌های ساسانی نشان دهنده بعضی اختلافات است. زبان کتابهای زردشتی زبان آمیخته‌ای است که مبنای آن همان فارسی میانه مانوی است که با عناصر و لغات پارتی سایر لهجه‌ها آمیخته شده است. آمیختگی این زبان را مربوط به اوایل دوره ساسانی و زمان کرتیر، روحانی بزرگ همزمان با پنج پادشاه نخستین ساسانی و بنیادگذار آیین زردشتی ساسانی و اصلاحاتی که در دین زردشتی به عمل آورد، دانسته‌اند. تحولات صوتی که در پهلوی پیدا شده و تا فارسی دری رسیده است و با فارسی میانه مانوی سازگاری ندارد احتمالاً مربوط به همین آمیختگی است.

برای پی بردن به سبب و نوع این آمیختگی از ذکر نکات زیر ناگزیریم. چنانکه قبلاً اشاره کردیم، هنگامی که ساسانیان به حکومت رسیدند زبان رسمی ایران زبان پارتی بود. بدیهی است که با سقوط اشکانیان زبان پارتی یکسره از میان نرفت. این زبان تا مدتها اعتبار و نفوذ خود را حفظ کرد، به طوری که پادشاهان اولیه ساسانی مجبور شدند از کتیبه‌های خود

یک روایت پارتی نیز به دست بدهند. مانویان نیز برای تبلیغ در خراسان نوشته‌های خود را به پارتی نوشته‌اند. بدین ترتیب طبیعی است که مقداری از لغات و عناصر پارتی از همان ابتدای حکومت ساسانی وارد پهلوی شده باشد. زبان پهلوی، با قرض گرفتن عناصر پارتی، از صورت کاملاً محلی خود بیرون آمده و به شکل زبان ملی ایران در دوره ساسانی درآمد است. هنگام این تحول احتمالاً بعضی عناصر لهجه‌ای دیگر نیز وارد پهلوی شده است.

تفاوت‌های پارتی با فارسی میانه مانوی اساساً تفاوت‌های منظمی است که معمولاً میان دو زبان مشتق از یک اصل واحد دیده می‌شود. مثلاً ماده افعال «خاستن» و «دادن» و کلمات «جاوید» و «اندام» و «چیز» در فارسی میانه مانوی و پهلوی و پارتی به صورت زیر است:

فارس میانه مانوی	خست	دی-	جاوید	هنام	تس
پهلوی:	خاست	ده-	جاوید	هندام	حش
پارتی:	خاست	ده-	یاوید	هندام	حش

در مقابل، در این گونه مواردی که پهلوی با فارسی میانه مانوی تفاوت و با پارتی مطابقت دارد، لهجه‌های منطقه فارس با فارسی میانه مانوی مطابقت دارند.

بدین ترتیب می‌بینیم که زبان منطقه فارس از قرن سوم میلادی به بعد در دوره متفاوت افتاده است: یکی زبان پهلوی که در طول حکومت ساسانیان زبان رسمی و ملی ایران شده است، دیگر لهجه‌های فارس که خود به مرور به شاخه‌ها و صورت‌های مختلف تقسیم شده‌اند. پهلوی نیز در راه خود به تحول ادامه داده و لااقل به دو صورت درآمد است: یکی صورتی که در کتاب‌های زردشتی و اندرزنامه‌ها و متون ادبی اواخر عهد ساسانی و اوایل دوره اسلامی دیده می‌شود، دیگر زبان دری، یعنی زبان تداول مردم پایتخت و بعضی شهرهای دیگر در اواخر عهد ساسانی. زبان پهلوی در اواخر حکومت ساسانی از صورت زبان زنده خارج شده بوده و فقط در نوشته‌ها به کار رفته است. در مقابل، زبان دری زبان تداول بوده و در نوشته‌ها جایی نداشته است. ما در زیر به بیان دلایل این مدعایم پردازیم.

دلایل وجود دری در عهد ساسانی

مهمترین دلایل وجود دری در کنار پهلوی در اواخر عهد ساسانی به قرار زیر است:

(۱) گفته ابن مقفع که قبلاً نقل شد.

(۲) وجود کلمه «دری». این کلمه مسلماً بعد از اسلام وضع نشده و اشتقاق آن مربوط

به عهد ساسانی است. در زبان پهلوی «در» به دو معنی «باب» و «دربار» است. در کتیبه

پایقلی (پایکولی) از نرسی و در سکه‌های اواخر عهد ساسانی از «در» مقرر پادشاه اراده شده که منظور همان تیسفون است. این معنی «در» نظر ابن مقفع را که دری را زبان مردم پایتخت و منسوب به شهر (دربار) دانسته تأیید می‌کند.

۳) وجود بعضی عبارتهای دری در کتب عربی و انتساب آنها به پادشاهان ساسانی و سایر ایرانیان پیش از اسلام. از این عبارتها در صفحه‌های آینده سخن خواهیم گفت.

۴) استعمال زبان پهلوی در اواخر عهد ساسانی به عنوان زبان نوشتار دری و پهلوی در اواخر عهد ساسانی کاملاً در تقابل بوده‌اند؛ زبان دری زبان گفتاری توده مردم بوده است و به این سبب تا کنون هیچ سندی از عهد ساسانی به دست نیامده که به دری نوشته شده باشد. در مقابل، پهلوی اساساً در نوشته‌ها استعمال می‌شده و ظاهراً در گفتار به کار نمی‌رفته است. به کار نرفتن پهلوی در تداول به این معنی است که این زبان در اواخر عهد ساسانی به صورت یک زبان مرده درآمده بوده است. دلایل زنده نبودن پهلوی در اواخر پادشاهی ساسانیان به قرار زیر است:

الف) گفته ابن مقفع مبنی بر اینکه پهلوی (عبارت ابن مقفع: پارسی) زبانی است که موبدان و دانشمندان و کسانی که نظیر آنان هستند به آن تکلم می‌کنند. این گفته به صراحت نشان می‌دهد که پهلوی فقط زبان کسانی بوده است که با کتابت سروکار داشته‌اند. موبدان این زبان را در نوشته‌ها و اموردینی به کار می‌بردند و دانشمندان و دبیران آن را در کتابها و اسناد دولتی مورد استفاده قرار می‌دادند.

ب) پس از انقراض حکومت ساسانی و نفوذ اسلام در ایران وضعف آیین زردشتی، زبان پهلوی رفته رفته مقام پیشین خود را از دست داد. به طوری که در قرن سوم هجری فقط در میان موبدان زردشتی و عده کمی از درس‌خواندگان رایج بود. در این زمان، چنانکه می‌دانیم و در زیر درباره آن صحبت خواهیم کرد، زبان عامه مردم دری بود. با از بین رفتن دو تکیه‌گاه مهم زبان پهلوی، یعنی دولت ساسانی و آیین زردشتی، دیگر دلیلی بر ادامه استعمال آن موجود نبود. درحالی که اگر پهلوی در استانی از استانهای ایران زبان گفتار مردم بود امکان از میان رفتن آن بسیار کم بود. در تأیید این نکته این مطلب را نیز می‌توان ذکر کرد که هیچیک از نویسندگان و مورخان اسلامی، که در قرنهای اول اسلامی از به زبان‌های ایران بحث کرده‌اند، از پهلوی به عنوان زبان نقطه‌ای از نقاط ایران سخن نگفته‌اند. در قرون نخستین اسلامی، چنانکه می‌دانیم، عربی زبان دولت و دین شد و جای پهلوی را گرفت.

ج) انشای بعضی کتابهای پهلوی موجود که بعد از اسلام و در قرن سوم نوشته شده

مانند دینکرد، از نظر دستوری و حتی ساختمان و املاي کلمات دارای اغلاطی است که نشان می دهد این زبان دیگر زنده نبوده و کسانی که آن را به کار می برده اند از آن به عنوان یک زبان مرده و طبق سنت استفاده می کرده اند.

د) تحول معنی کلمه «پهلوی» و اطلاق آن به فارسی میانه در قرنهای اول بعد از اسلام و استعمال کلمه «فارسی»، که در اصل نام زبان پهلوی بوده، در مورد زبان دری نیز نشان دهنده این واقعیت است که پهلوی در قرون اول و دوم و سوم زبانی مرده بوده است. ه) اکثر عبارتهایی که در کتب عربی تألیف شده بعد از اسلام از گفته ایرانیان قبل و بعد از اسلام نقل شده به دری است. برعکس، عبارتها و کلماتی که از کتابهای ایرانیان یا از پادشاهان و موبدان و غیره نقل شده اساساً به پهلوی است.

و) در قرن چهارم هجری که زبان فارسی به قید کتابت درآمد زبانی بود که فقط در گفتار به کار می رفت. بدین سبب هیچ گونه اصطلاح علمی در آن وجود نداشت و مؤلفان مجبور به اقتباس کلمات و اصطلاحات علمی و فنی و ادبی و فلسفی عربی شدند، حال آنکه اگر پهلوی زبانی زنده بود و دانشمندان فارسی زبان با آن آشنایی داشتند، مسلماً مقداری از لغات مورد نیاز خود را از آن می گرفتند. نوشته هایی که امروز از زبان پهلوی در دست است مقداری از این گونه لغات و اصطلاحات را، خصوصاً در قسمت فلسفه و دین، دربردارد. اینکه حاحظ و بعضی از نویسندگان دیگر پاره ای اقوال شعوبیه ایرانی را، مبنی بر اینکه ایرانیان در علوم ادبی و فصاحت و بلاغات سرآمد دیگران اند و بلاغت آنها برعکس بلاغت عرب در کتب مدون است، نقل کرده اند مربوط به ایران عصر ساسانی است و کتابهایی مانند کاروند بی شک در زمان ساسانیان تألیف شده و به پهلوی بوده است.

رابطه دری با پهلوی

اکنون که ثابت شد دری در زمان ساسانیان به موازات پهلوی وجود داشته و در گفتار به کار می رفته زبان پهلوی در اواخر عهد ساسانی به صورت زبانی مرده درآمد و در کتابت از آن استفاده می شده، باید به رابطه میان این دو پرداخت. عده ای از ایران شناسان غربی و به تبع آنها بعضی از ایرانیان معتقدند که دری از پهلوی مشتق شده است. ما نیز قبلاً اشاره کردیم که دری صورت تحول یافته پهلوی است. اکنون فرصت آن رسیده است که به رابطه دری با پهلوی و تفاوت های این دو زبان پردازیم. رابطه پهلوی و دری در حقیقت بسیار پیچیده تر و اختلافات آنها بیشتر از حد است که بتوان آن را رابطه مادر و فرزندی خواند، رابطه ای که نظیر آن میان فارسی باستان و فارسی میانه مانوی وجود دارد. پنج مثالی که در

پیش‌تر برای نشان دادن تفاوت‌های پارتی و فارسی میانه مانوی و پهلوی نقل شد در فارسی دری به صورت زیر دیده می‌شود:

اختلافاتی که میان فارسی و پهلوی دیده می‌شود دو گونه است: نخست اختلافات منظمی است که در نتیجه تحول مستقیم زبان از پهلوی به فارسی به وجود آمده است. به تعبیر دیگر صورتهای فارسی قدیم، صرف نظر از این اختلافات منظم، عین صورتهای پهلوی است. مثلاً کلیه «گ»های پایانی پهلوی که بعد از مصوت‌های بلند قرار داشته - صرف نظر از پاره‌ای استثنائات - و اکثر «گ»های بعد از مصوت، (فتحه) در فارسی دری افتاده و کلمات «داناگ»، «ترساگ»، «گیتیگ»، «پارسیگ»، «مینوگ»، «خانگ»، «نامگ» و غیره در فارسی به صورت «دانا»، «ترسا»، «گیتی»، «پارسی»، «مینو»، «خانه» و «نامه» درآمده است. همچنین اغلب «و»های آغازی پهلوی که بعد از آنها کسره قرار داشته در فارسی دری به «گ» و کسره آنها به ضمه بدل شده است، مانند وشتاسب، گشتاسب، وزین، گزین. این اختلافات اساساً صوتی (فونتیکی) و گاه واجی (فونولوژیکی) است. در اینجا از این گونه تغییرات صحبت نخواهیم کرد. دسته دیگر اختلافاتی است که مربوط به ساختمان صرفی و نحوی زبان است. صورتهای فارسی در این گونه موارد یا دنباله صورتهای پهلوی نیست و منشاء دیگری دارد، و یا اگر منشاء آنها یکی باشد، یعنی صورت فارسی از پهلوی گرفته شده باشد، این دو صورت زمانی که فارسی و پهلوی در کنار هم به کار می‌رفته‌اند عیناً به همین صورت در این دو زبان متداول بوده‌اند. مثلاً یک ساختمان دستوری زمانی در پهلوی وجود داشته ولی به مرور تحول یافته است، در فارسی دری صورت تحول یافته آن به کار می‌رفته و در پهلوی صورت اصلی آن. در این بخش پاره‌ای از این گونه تفاوت‌ها را ذکر می‌کنیم و در مبحث آینده، که از جملات بازیافته فارسی دری بحث می‌کنیم، به تعداد دیگری از آنها اشاره خواهیم کرد. این اختلافات، چنانکه واضح است و به استدلال نیاز ندارد، خصوصیات ممیز زبان فارسی به شمار می‌رود. زیرا تصمیم در این باره که فلان جمله منقول در یک متن عربی به پهلوی است یا به فارسی، بسته به این است که یک یا بعضی از این خصوصیات در آن وجود داشته باشد یا نه. در حقیقت اختلافات نوع اول نمی‌تواند در این باره ملاکی قاطع شمرده شود. پهلوی و فارسی مدتها در کنار هم وجود داشته‌اند و بسیاری از عناصر دستوری و واژگانی آنها با هم مشترک بوده و شکل صوتی و واجی این عناصر مشترک به احتمال زیاد با هم تفاوتی نداشته است. سخن دیگر، زمانی کلماتی مانند «داناگ» و «خانگ» و «وزین» در پهلوی و فارسی به همین شکل به کار می‌رفته‌اند، اما پس از آنکه

تحول یافته‌اند و صامت آخر آنها افتاده است، صورت تحول یافته هم در پهلوی به کار می‌رفته و هم در فارسی. بنابراین، این تصور که «داناگ» و «خانگ» و «وزین» پهلوی است و «دانا» و «خانه» و «گزین» فارسی، با واقعیت مطابقت ندارد.

نکته دیگر اینکه اختلافات منظمی که میان پهلوی و فارسی دیده می‌شود تحولاتی است که بتدریج و در ظرف چند قرن به وجود آمده است. این تصور که این تغییرات همزمان بوده‌اند تصویری کاملاً نادرست است. مثلاً می‌دانیم که «گ»های یایانی کلماتی که ذکر آنها رفت در اواخر عهد ساسانی از میان رفته بوده است (nāmāg — nāma). اما «ه»های پسوند اسم حالت «اسم مصدر»، یعنی -lh، به احتمال بسیار زیاد هنوز در صدر اسلام و حتی تا مدتها بعد در بعضی نقاط از میان نرفته بوده است و...

دری و فارسی

پس از آنکه معنی و مورد استعمال کلمات دری و پهلوی و فارسی روشن شد و معلوم گردید که دری دنباله پهلوی است و پهلوی در عهد ساسانی پارسی نامیده می‌شده، اکنون باید دید آیا در عهد اسلامی نیز دری در همان معنی زبان تداول ایرانیان استعمال می‌شده یا نه؟ و اگر به همان معنی به کار می‌رفته چرا کلمه فارسی از معنی پهلوی تحول پیدا کرده و به معنی دری به کار رفته است؟

قبلاً گفتیم که کلمه پهلوی در دوره اسلامی تحول پیدا کرده و به معنی پارسی، زبان رسمی ایران در عهد ساسانی، به کار رفته است. طبق قراین موجود، کلمه دری نیز تا قبل از شروع ادب فارسی در همان معنی زبان تداول ایرانیان استعمال می‌شده، اما این استعمال به احتمال زیاد در زبان فارسی و در میان فارسی زبانان شایع بوده نه در عربی و میان کسانی که به عربی می‌نوشته‌اند. زیرا اعراب زبان ایرانیان را -چه پهلوی و چه دری- فارسیه می‌نامیده‌اند. در دست نبودن سند کتبی از زبان فارسی در قرون اول اسلامی نمی‌تواند ما را دریافتن شاهد در تأیید این مدعا یاری کند، اما شواهد معدودی که از این استعمال کلمه دری در بعضی از متون عربی و نزد نویسندگان که از تعدد زبانهای ایرانی اطلاع داشته‌اند به دست آمده نشان می‌دهد که نویسندگان عرب زبان به احتمال زیاد کلمه دری را به این معنی از تداول و استعمال ایرانیان گرفته‌اند. اصمعی (متوفی در ۲۱۶) در کتاب النبات خود در معنی کلمه «مرزنجوش» می‌گوید: «والممرن الفار بالدریة» (= مرزن به دری به معنی موش است). مطهر بن طاهر مقدسی در البدء و التاریخ می‌گوید ایرانیان در زبان دری (لسان الدریه) خدا را «خداوند» و «خدايگان» می‌گویند. این حوقل درباره مردم بخارا می‌گوید

زبان‌شان سغدی است اما زبانی نیز به دری دارند (لهم لسان بالدريه)، مقدسی صاحب احسن التقاسیم نیز، چنانکه در ص ۲۶ دیدیم زبان مردم بخارا را دری نامیده است. گفتیم که اعراب و نویسندگان عرب زبان به طور کلی، زبان ایرانیان را «فارسیه» نامیده‌اند. از نظر آنان زبان ایرانیان- گونه‌ها و صورتهای مختلف آن هر چه باشد. یکی محسوب می‌شده و «فارسیه» به طور اعم در مقابل «عریبه» قرار گرفته است. از نظر ایرانیان، برعکس- مصداق «فارسیه» گاهی زبان پهلوی بوده و گاهی دری و گاهی زبانها و لهجه‌های دیگر، به نظر می‌رسد که نویسندگان عرب زبان و بخصوص ایرانیان به مرور احساس کرده‌اند که «فارسی» و «فارسیه» کلمه‌ای کلی است و برای نشان دادن هر کدام از زبانهای ایرانی باید صفتی به دنبال آن افزوده شود. از این رو برای نامیدن پهلوی، آن را گاهی «الفارسیه الاولی» و گاهی «الفارسیه الفهلویه» نامیده‌اند و برای نامیدن دری، آن را گاهی «الفارسیه الدریه» به کار برده‌اند. شاید یکی از قدیمیترین شواهد استعمال کلمه «دری» به دنبال فارسی حدیث معروف «کلام اهل الجنه العربیه ثم الفارسیه الدریه» باشد که ظاهراً منشاء آن نوشته‌های حنفیان است. یکی دیگر از قدیمیترین شواهد این ترکیب قول جاحظ است با این همه، چون زبان عامه ایرانیان فارسی دری بوده، بعد از سقوط ساسانیان خاصه بعد از قرن دوم هجری که پهلوی به کلی از اهمیت افتاده، مصداق کلمات «فارسی» و «فارسیه» در متون عربی غالباً فارسی دری است.^۱

در متون فارسی در قرون چهارم و پنجم و ششم، زبان فارسی را «دری»، «فارسی (پارسی)» و «فارسی (پارسی) دری» نامیده‌اند.

دری:

همان بیوراسپش همی خواندند چنین نام بر پهلوی راندند
کجا بیور از پهلوانی شمار بود در زبان دری ده هزار

شاهنامه: ج ۱، ص ۲۸

من آنم که در پای خوکان نریزم مرا این قیمتی دُر لفظ دری را

ناصر خسرو، دیوان، به کشوش تقوی، ص ۱۴

نظامی که نظم دری کاراوست دری نظم کردن سزاواراوست

نظامی، گنجینه گنجوی، چاپ ارمغان، ص ۲۶۱

۱- اصطلاح «دری» به جای فارسی در متون عربی ظاهراً از قرن چهارم به بعد متروک شده است.

۲- نقل از مقدمه برهان قاطع، ص، سی و دو.

پارسی :

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
فردوسی

«تألیف این کتاب به عربی بود... دوستان از من درخواست کردند که این کتاب را به پارسی ترجمه کن.» (تاریخ بخارا، ص ۲)

پارسی (فارسی) دری :

«پس رای مجلس سامی... امیر تیمور گورکان چنین اتفاق افتاد که این کتاب اخوان الصفا را این ضعیف به پارسی دری نقل کند...» (ترجمه رسائل اخوان الصفا، چاپ بمبئی، ۱۳۰۴، ص ۳)^۲

از میان این سه اصطلاح، کلمه «دری» چنانکه گفتیم، نامی بوده که ایرانیان خود برای زبان فارسی به کار می برده اند، اما «فارسی دری» ظاهراً ترجمه ترکیب عربی «الفارسیه الدریه» بوده و فارسی مخفف ترکیب اخیر.^۳ این نکته از اینجا نیز تأیید می شود که «فارسی» غالباً به همین صورت معرب به کار رفته نه به صورت «پارسی».

کلمات «دری» و «فارسی دری» در قرون بعد بمرور متروک شده و تنها کلمه «فارسی» باقی مانده که تا به امروز نام رسمی زبان ایرانیان است. یکی از دلایل مهم باقی ماندن کلمه «فارسی» و از بین رفتن «دری» بی شک این بوده که «فارسی» با «فارسیه» عربی از یک ریشه بوده و به یک معنی به کار می رفته، در صورتی که «دری» با آن تفاوت داشته است متروک شدن اصطلاحات «دری» و فارسی دری در ادوار بعد درباره لفظ و معنی این اصطلاحات ابهاماتی را موجب شده است. نخست اینکه عده ای فارسی و دری را اگر نه دو زبان لااقل دو سبک مختلف دانسته اند و آن را به صورت «فارسی و دری» به کار برده اند. یکی از موارد این استعمال غلط عبارت زیر از مقدمه ترجمه تفسیر طبری است که نسخ به جای «فارسی دری» «فارسی و دری» ضبط کرده اند:

«و این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری... ترجمه کرده به

۱- نقل از همان کتاب، ص، سی و چهار.

۲- نقل از همان کتاب، ص، سی و شش.

۳- این احتمال نیز هست که «فارسی» و «فارسی دری» را نیز خود ایرانیان برای زبان خود به کار برده باشند در این صورت باید تصور کرد که ایرانیان از قدیم لااقل از قرن اول هجری به بعد «دری» را پارسی نیز می نامیده اند. اما این مطلب شاهی ندارد. (مندرج در کتاب تکوین زبان فارسی، تألیف دکتر علی اشرف صادقی، دانشگاه آزاد ایران سابق)

زبان پارسی و دری راه راست...» (ترجمه تفسیر طبری، به کوششی یغمایی، تهران، ۱۳۳۹، ص ۵).

مورد دیگر شعر زیر از فردوسی است:

بفرمود تا فارسی و دری نوشتند کوتاه شد داوری^۱

شاهنامه، ج ۸، ص ۲۵۰۶

مؤلف فرهنگ جهانگیری پارسی و دری را کنار پهلوی آورده^۲ و گویا آنها را دو زبان یا دو سبک یا دو گونه متفاوت از یک زبان تصور کرده است. زیرا از پهلوی مسلماً منظور او فارسی میانه است نه پارتی، تا بتوان تصور کرد که پارسی در نظر او همان فارسی میانه ساسانی است.^۳ این مؤلف درباره معنی اصطلاح دری نوشته: «دری را گروهی به فصیح تعبیر نموده اند و نیز گفته اند که هر لغتی که در آن نقصانی نبود دری باشد. مثلاً از اشکم و شکم و برو و رو و بگو و گو، اشکم و برو و بگو دری باشد و دیگرها نه.»^۴

این قول را مؤلف برهان^۵ و رشیدی^۶ نیز نقل کرده اند. بعضی از مؤلفان معاصر نیز تصور کرده اند دری به معنی فصیح است. به عقیده پورداود، دری به معنی «پارسی درست و سره و رسا» است: «امروزه از لغت دری زبانی را درمی یابیم که کلمات آن برشمرده و سنجیده و برگزیده باشد، مانند زبانی که دبیران و یا مستوفیان درباری به قلم می آوردند. از اشعار فردوسی گرفته تا حافظ همین معنی از واژه دری به دست می آید»^۷ سپس می گوید: «شاید پیشینیان دری را یک گونه پهلوی می دانستند که از واژه های بیگانه سامی برکنار باشد،

۱- «پارسی» و «دری» در عبارت زیر به صورت مترادف به کار رفته است: «آل طاهر... اگرچه فیض فضل و انعام ایشان عام بود فاما ایشان را در پارسی و لغت دری اعتقادی نبود» (لیاب الالباب، چاپ نفیسی، ص ۲۴۱). عبارتهایی نظیر عبارت عوفی که «پارسی» و «دری» در آن به صورت مترادف به کار رفته است احتمالاً در متفاوت دانستن دو کلمه «پارسی» و «دری» بی تأثیر نبوده است.

۲- فرهنگ جهانگیری، مقدمه، ص ۳ و ۴.

۳- ظاهراً مؤلف جهانگیری یا منابع او سه اصطلاح «پهلوی» و «پارسی» و «دری» را از بعضی مؤلفان قدیمتر از قبیل این ندیم و حمزه اصفهانی گرفته اند. ولی چون در زمان او یا آنان دیگر پهلوی به پارتی اطلاق نمی شده و از آن فارسی میانه اراده می شده، درباره اصطلاحات «پارسی» و «دری» به اشتباه افتاده اند.

۴- همان کتاب، ص ۱۶

۵- برهان قاطع، مقدمه، ص ی.

۶- فرهنگ رشیدی، مقدمه، ص ۴۷.

۷- مقدمه بر فرهنگ بهدینان، تهران، ۱۳۳۵، ص چهار، آناهیتا، تهران، ۱۳۴۱-۱۳۴۳، ص ۳۰۱-۳۰۲.

مانند نوشته‌های مانوی به زبان پهلوی... اگر بگوییم بعدها از دری فارسی سره بی‌واژه تازی اراده شده شاید چندان دور نرفته باشیم.^۱ خانلری نیز دری را به معنی فصیح دانسته است.^۲

تعبیر کلمه دری «به معنی فصیح مسلماً» از اینجا ناشی شده که مؤلفان قرون چهارم تا هفتم دری را زبان درباری و رسمی و معیاری ذکر کرده‌اند. مقدسی زبان مردم بخارا را، به آن سبب که مکاتبات سلطان و شکایات مردم به آن نوشته می‌شود، دری نامیده است. هم‌و در جای دیگر می‌گوید: «زبان این اقالیم هشت گانه عجمی است، بعضی از این زبانها دری است و بعضی دیگر پیچیده (منغلق) است و تمام آنها فارسی نامیده می‌شود.»^۳

در اینجا از «دری» مسلماً زبان رسمی و معیاری اراده شده و از منغلق لهجه‌های محلی. و «فارسی» به معنی ایرانی به کار رفته است. منظور مطرزی نیز از اینکه می‌گوید «فارسی دری فصیح منسوب به دراست.» مسلم این است که فارسی دری فصیح منسوب به «دری» است و در دربار از آن استفاده می‌شود نه فارسیها و لهجه‌های محلی.

منشاء این عقیده فرهنگ نویسان نیز که دری زبانی است که در آن نقصانی نباشد. این است که ایشان مشاهده کرده‌اند که در متون قرون اول ادب فارسی، فارسی را دری نامیده‌اند و در همین متون گاهی به جای صورتهای شکم و ستم و غیره. اشکم و استم و به جای رو و گو. برو و بگو به کار رفته است. تردیدی نیست که مؤلفان قرون چهارم تا هشتم و نهم دری را معادل پارسی (فارسی) می‌دانسته‌اند و از آن چیزی جز آنچه امروز فارسی می‌گوییم در نمی‌یافته‌اند. شواهدی که قبلاً برای دری و پارسی نقل شد مؤید این مدعاست. عبارت زیر که ظهیری سمرقندی در سند بادنامه آورده هرگونه تردیدی را در این باره برطرف می‌کند: و ببايد دانست که این کتاب به لغت پهلوی بوده است و تا به روزگار... نوح بن منصور السامانی انا الله برهانه. هیچ کس ترجمه نکرده بود. امیر عادل نوح بن منصور فرمان داد خواجه عمید ابو الفوارس فناووزی را تا به زبان فارسی ترجمت کند... به تاریخ سنه تسع و ثلثین و ثلثمائه خواجه عمید ابو الفوارس رنج برگرفت و خاطر در کار آورد و این کتاب را به عبارت دری پرداخت.

از میان ایران شناسان غربی. آنکتیل دوپرون (قرن هجدهم) نخستین بار متوجه شد که پارسی و دری دو نام برای یک زبان واحد است. اما در عصر ماریچارد فرای آمریکائی

۱- فرهنگ بهدینان، مقدمه، ص ۵.

۲- تاریخ زبان فارسی، ج ۲، ص ۱۵.

۳- احسن التقاسیم، ص ۲۵۹.

عقیده‌ای مشابه عقیده پورداد اظهار کرده و نوشته است که دری سبکی از فارسی بوده که با لغت‌های عربی آمیخته نشده بوده است.

کلمه دری، غیر از معنایی که برای آن ذکر شد، در دو معنی دیگر نیز به کار رفته است. نخست اینکه زرتشتیان یزد و کرمان لهجه خاص خود را که از لهجه‌های غرب ایران است دری می‌نامند. دیگر اینکه در کشور مجاور ما افغانستان، از ۱۳۴۵ به این سو، به دلایل خاصی زبان فارسی متداول در آنجا رادری نامیده‌اند.

حروف میخی پارسی باستان

𐎠	𐎡	𐎢	𐎣
𐎤	𐎥	𐎦	𐎧
𐎨	𐎩	𐎪	𐎫
𐎬	𐎭	𐎮	𐎯
𐎰	𐎱	𐎲	𐎳
𐎴	𐎵	𐎶	𐎷
𐎸	𐎹	𐎺	𐎻
𐎼	𐎽	𐎾	𐎿

معنی نگاری

𐎠	خاستی تی تی	𐎡	بریش
𐎢	دبیا اوش	𐎣	آهور مزدا
𐎤	جگت	𐎥	آهور مزدا

علامات فاصله کلمات

نشانه‌های اعداد

𐎠	𐎡	𐎢	𐎣	𐎤	𐎥	𐎦	𐎧	𐎨	𐎩
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

.....

خٹاپنی بہ = شاہ خٹاپنی انا م = شاہان

خشاہنی بہ = شاہ ہا رسی = درہا رس

په = پسر وېشتا سېدها = کشتا سېرا دهېنو نام = کشورها

هخامنشیه = هخامنش نیا = نو ارشامیا = ارشامهرا

خط پهلوی، از دوران اشکانی تا سه قرن بعد از اسلام در سنگ‌نوشته‌ها و سکه‌ها و اسناد معاملات و کتابها و رسالات گوناگون که به زبانهای پهلوانیک و پارسیک نوشته شده مورد استعمال بوده است.

جدول ذیل شکل‌های مختلف حرف‌های این خط را در موارد فوق نشان می‌دهد:

الفبای پهلوی

خط فارسی	کتابچه پهلوانیک	کتابیک	پهلوی بزرگ	پهلوی کُتابی
ا	𐭌	𐭌	𐭌	𐭌
ب	𐭎	𐭎	𐭎	𐭎
ج	𐭐	𐭐	𐭐	𐭐 (چ)
د	𐭒	𐭒	𐭒	𐭒 (و) (ز)
ه	𐭔	𐭔	𐭔	𐭔 (ح)
و	𐭖	𐭖	𐭖	𐭖
ز	𐭘	𐭘	𐭘	𐭘
ح	𐭚	𐭚	𐭚	𐭚
ط	𐭜	𐭜	𐭜	𐭜
ی	𐭞	𐭞	𐭞	𐭞 (ی)
ک	𐭠	𐭠	𐭠	𐭠
ل	𐭡	𐭡	𐭡	𐭡 (ط)
م	𐭣	𐭣	𐭣	𐭣
ن	𐭥	𐭥	𐭥	𐭥
س	𐭧	𐭧	𐭧	𐭧, 𐭨
ع	𐭩	𐭩	𐭩	𐭩
ف	𐭫	𐭫	𐭫	𐭫
ص	𐭭	𐭭	𐭭	𐭭
ن	𐭯	𐭯	𐭯	𐭯
ر	𐭱	𐭱	𐭱	𐭱
ش	𐭳	𐭳	𐭳	𐭳
ت	𐭵	𐭵	𐭵, 𐭶	𐭵

English	معنی امثال	املا لاتین	املا فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا
oh	چشیدن	ōaṣ	چش	𐬵𐬀𐬰𐬭𐬀	ح	۲۱
j	زوف، همیق	jafra	جفر	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	ح	۲۲
z	زانه	zāta	زات	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	ز	۲۳
zh	زانو	znu	زنو	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	ز	۲۴
ñ (ang)	آگاه ساختن، بشیر	srāva-	سراو بکه	𐬰𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	لفظ مثل ا	۳۰
	کردن	yēñhə		𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀		
t	تن	tanu	تنو	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	ت	۲۶
th	تخشا، کوتا	thwaxṣ	توخش	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	ت (تن)	۲۷
d	درفش	drafṣa	درفش	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	د	۲۸
dh	بنجم	puxdha	پوخدا	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	د (دروسطاگه)	۲۹
n	ناف، تراز، خویش	nāfya	نافه	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	ن	۳۰
p	پل	pērētu	پیر تو	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	پ	۳۱
ph or f	فروهر، فرورد	fravaṣi	فروشی	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	ف	۳۲
b	بخ، خداوند	Bagha	بخ	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	ب	۳۳
w	گرفتن	garēw	گرو	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	د (انگلیسی)	۳۴
m	مرد	mareta	مرت	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	م	۳۵
y	ایزد	yazata	یزت	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	ی (بررکندر)	۳۶
					سرگه)	
y	بز	buzyn	بوز به	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	ی (کوچک)	۳۷
					وسطاگه)	
r	رد (سردارینی)	ratu	ر تو	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	ر	۳۸
v	برف	vafra	و فر	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	د (بزرگ)	۳۹
					دوسرگه)	
v	بیور (ده هرا)	baṣvarē	با و ر	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	د (کوچک)	۴۰
					درو-سطاگه)	
s	ستون	stu	ستو	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	س	۴۱
sh	شاد	ṣāta	شات	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	ش، شنداد	۴۲
ṣ	کردار نیک	hvarṣta	هوار شت	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	ش	۴۳
h	هاون	hāvna	هاون	𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀𐬭𐬀𐬵𐬀	د	۴۴

خواست تو (از دیگر مردمان که به بهشت یا دوزخ درآیند) جدا گردد (و او را به همیستان
(Hamastakān = برزخ) در آورند.

(همان، ۴)

«اهور مزدا» به «سپتمان زرتشت» گفت:

ای «سپتمان»!

من «مهر» دارنده دشتهای فراخ را به هنگام آفرینش در شایستگی ستایش و برآزندگی
نیایش، برابر خود که «اهور مزدا» هستم را بیافریدم.

(مهریشت، کرده یکم، ۱)

ای «سپتمان».

پیمان شکن نابکار سراسر کشور را ویران سازد. [چنین کسی] بسان صد [تن از
کسانی است] که [به گناه] «کَیْدَ» (= Kayadha یکی از گناهان بزرگ) آلوده باشند و
[کارش بدان ماند] که کشنده مردی پاکدین باشد.

ای «سپتمان».

مباد پیمان بشکنی، نه [پیمانی را که] با یک دروغ پرست بسته‌ای، نه [پیمانی را
که] با یک راستی پرست بسته‌ای، چه هر دو پیمان است، خواه با دروغ پرست، خواه با
راستی پرست.

(همان، ۲)

نمونه‌هایی از آهونودگات به ترجمه پورداود:

و سَم سَد اَی. سَی سَی سَی. و سَی.
و اَی سَی سَی. و اَی سَی سَی سَی. و سَی سَی.
و اَی سَی سَی. و اَی سَی سَی. و اَی سَی سَی.
و سَی. و اَی سَی سَی. و اَی سَی سَی.
و سَی. و اَی سَی سَی. و اَی سَی سَی.
و سَی. و اَی سَی سَی. و اَی سَی سَی.

ورود لغات عربی در زبان فارسی

همانطور که بیان شد، لهجه‌های ایرانی همان لهجه‌هایی بود که در ایام پیش از اسلام در نواحی مختلف ایران وجود داشته و بعد از قرن سوم تا روزگار ما متداول است، در سه قرن اول هجری هم متداول بوده است. منتهی با غلبه عرب و رواج زبان عربی اندک اندک آثاری از آن در لهجه‌های محل ایران برجا ماند. در این اوان نفوذ لغات عربی در لهجه‌های ایران بیشتر از دو جهت صورت گرفته است: نخست در مواردی که یک کلمه عربی ساده‌تر از یک کلمه کهنه ایرانی به نظر می‌آمد و یا کلمات ساده‌ای که استعمال آن مایه گشایشی در زبان فارسی می‌گردید. دوم در مواردی که در قبال یک کلمه عربی معادل یافته نمی‌شد و استعمال آن هم لازم به نظر می‌رسید مانند کلمات و اصطلاحات دینی و پاره‌ای از اصطلاحات سیاسی و دیوانی و علمی. با ورود کلمات و اصطلاحات عربی در نظم و نثر فارسی رنگ خاصی در ادب فارسی پیدا شده است. از اواسط قرن چهارم هجری دسته‌ای از نویسندگان، سبک مرسل را در نثر عربی که ساخته و پرداخته و نویسندگانی چون عبدالله بن مقفع و جاحظ بصری بود رها کردند و به روش مسجع و مصنوع بازگشتند. پیشروان بزرگ این نهضت در ادبیات عربی ادیبانی از ایران مانند: ابن العمید (متوفی ۲۶۰ هجری) و شاگرد و جانشینش در امر وزارت صاحب بن عباد (متوفی ۳۸۵ هجری) و ابوبکر خوارزمی (متوفی ۳۸۳ هجری) و بدیع الزمان همدانی (متوفی ۳۹۸ هجری) بوده‌اند.

علاوه بر این، در همه مدارس ایران که از قرن چهارم به بعد احداث شد زبان درسی، زبان عربی و هدف از تعلیم کتب مهارت در علوم ادبی عربی و علوم دینی اسلامی بوده است و برای کسانی که الزاماً در کسب زبان و ادب عربی صرف وقت می‌کردند مطالعه آثار بلغای نظم و نثر عربی ضرور بود و از این راه به طبیعت برای آنان توجه و عادت به پیروی از شیوه مترسلان و نویسندگان متصنع عربی حاصل گشت و طبعاً حاصل این ممارست و تمرین متمادی در آثار فارسی ایشان مؤثر می‌افتاد.

نثر مصنوع فارسی از این راه و تحت تأثیر این عوامل پیدا شد و بزودی رواج یافت و در

۳- محمد تقی (ملک الشعر) بهار سبک شناسی، ج ۱، ۱۳۴۹.

۴- دکتر پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان فارسی، ج ۱.

۵- دکتر توفیق سبحانی، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، دانشگاه پیام نور.

۶- دکتر علی اشرف صادقی، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد سابق.

۷- دکتر ذبیح اله صفا، گنج سخن، ج ۱، مقدمه.

مدت کوتاه در رسایل سلطانی و اخوانی و کتب قصص و حکایت و آثاری که جنبه ادبی در آنها غالب بود، به کار رفت. شروع نثری تقریباً از اوایل قرن ششم هجری و کمال واقعی آن تا اواخر قرن هفتم است و این دو قرن در نثر فارسی مانند قرن چهارم در نثر عربی، مهمترین دوره‌ای است که برای بحث در تاریخ تطور و کیفیت تکامل نثر فنی و مختصات آن، در بین ادوار مختلف نثر فارسی، می‌توان انتخاب نمود.

از جمله مختصات سبک مصنوع در لفظ و معنی است همچنین نویسندگان به انواع صنایع بدیعی از قبیل انواع جناس، ترصیع، مترادف، سجع و نظایر اینها توسل جسته‌اند. دیگر از مختصات نثر فنی فارسی، اقتباس و تضمین آیات و احادیث است که مانند ممیزات فن دیگر، به تقلید از نثر عربی، برای زینت کلام در آن به کار رفته و مخصوصاً در طی دو قرون ششم و هفتم به عنایت تنوع و تکلف انجامیده است. یکی دیگر از مختصات نثر فنی درج اشعار و امثله است که در مراحل تکلف و کمال نثر، برای آرامش و زینت کلام در آن راه می‌یابد.

پس از توضیحات مختصر اینک به شرح شیوه خط فارسی یا رسم الخط فارسی می‌پردازیم.

شیوه خط فارسی به علت داشتن حروف منفصل و متصل از یکدستی و یکنواختی شیوه خط لاتین برخوردار نیست. از دیرباز تا کنون نویسندگان، خطاطان و نسخه‌نویسان به سلیقه خود برخی کلمات را پیوسته و برخی دیگر را جدا نوشته‌اند برای مثال ترکیب با کلمه «هم» مشکلاتی را به وجود می‌آورد. این کلمه در ترکیب با کلمه دیگر، به صورت پیوسته نوشته می‌شود مانند: هم‌طراز، ولی با کلمه‌ای مثل «منزل» حتماً بایستی جدا نوشته شود مانند: هم‌منزل، زیرا دو «میم» در یک ترکیب به صورت پیوسته، دچار اشکال می‌کند و یا حرف «ب» به فعل می‌پیوندد ولی به اسم نمی‌پیوندد، مگر مواردی که آن ترکیب به صورت صفت یا قید درآید، مثل بهوش، بخرد، بنام.

زبان نیز مثل انواع دچار تغییر و تنازع بقا است و بدین ترتیب دچار تغییر و تحول می‌شود. یک کلمه گاهی ممکن است به مرور زمان در اثر گفتار ساییده شده و مخفف شود و یا اینکه کلمه‌ای بر کلمه دیگر غالب شده جایگزین آن کلمه شود.

واژه‌های ذیل نمونه‌ای از تغییر و تحول و جایگزینی زبان است:

«خدا» به جای «خوتای» (سنسکریت و پهلوی است).

«هرمز» به جای «اهورا مزد».

«شکم» به جای «اشکم» و «اشکمب».

«اندک» به جای «انده».

«طبرستان» به جای «تبرستان».

«قزوين» به جای «کاسپین».

«قشم» به جای «کشم».

«طوس» به جای «توس».

«طهران» به جای «تهران».

«اطاق» به جای «اتاق».

متأسفانه به علت گستردگی ادبیات فارسی و حجم زیاد کتاب‌ها و اوقات کم برنامه آموزشی، نمی‌توان دانش‌آموزان را در این امر بسیار مهم به نحو شایسته‌ای اقناع کرد، بلکه بایستی بالا جبار و با سرعت رفع تکلیف کرده و در این خصوص دانش‌آموزان از کلاس درس بهره‌چندانی نبرند، و این امر موجب می‌شود تا آنان به جلسات خصوصی روی آورند.

اگر تعلیم آیین نگارش را مهم جلوه دهند و تعداد دانش‌آموزان کلاس این درس را کمتر کنند و در کلاس انشاء و نگارش به تعلیم ریاضی نپردازند و افراد متخصص به تدریس این درس بپردازند، قدر مسلم از طریق این درس، یعنی با انباشته کردن معلومات ادبی، ریاضیات و سایر رشته‌های علوم را به راحتی می‌توان جذب و هضم کرد. نمونه آن را در فرزندان اکثر دبیران ادبیات و الهیات می‌توان یافت که آنان در اثر تقویت ادبیات، دروس علوم دیگر را به راحتی درک می‌کنند و اغلب به رشته‌های غیر ادبی کشش بیشتری نشان می‌دهند و در این رشته‌ها نیز موفقیت‌های چشمگیری به دست می‌آورند. این تصور محض بایستی از بین برود که بعضی‌ها تصور می‌کنند ادبیات دانش‌آموزان ریاضی از ادبیات سایر رشته‌ها بهتر است. زیرا چون ادبیات این عده از دانش‌آموزان در ابتدا تقویت شده بود، اکنون به راحتی می‌توانند مسائل ریاضی را با توضیح گسترده‌تر حل کنند.

بخش دوم:

شیوه خط فارسی (رسم الخط یا املاء)

۱- شیوه خط فارسی

۱-۱ رعایت استقلال کلمه

کلمه‌های مستقل، اعم از ساده یا مرکب، جدا از کلمه‌های قبل و بعد خود با فاصله مشخصی نوشته می‌شود. هنگام غلط‌گیری نمونه‌های چاپی باید حتی المقدور این فاصله رعایت شود.

۱-۲ کلمات مرکب

اجزای کلمه مرکب معمولاً پیوسته به هم نوشته می‌شود:

بنوسیم	ننوسیم
نیکبخت	نیک بخت
پنجساله	پنج ساله
بزرگداشت	بزرگ داشت
دوستکام	دوست کام
یکشنبه	یک شنبه
یکباره	یک باره
صاحب‌دل	صاحب دل
همخوانی	هم خوانی
نگهداری	نگه داری
دستفروش	دست فروش

در مورد کلمات مرکبی که پیوسته نوشتن اجزای آنها سبب اشتباه و دشواری در نوشتن یا خواندن آنها می‌شود، باید اجزای کلمه را جدا از هم، ولی نزدیک به هم نوشت:

بنویسیم	نویسیم
مشتق پذیر	مشتق پذیری
کین توزی	کینتوزی
زیست شیمی	زیستشیمی
دانش آموز	دانشاموز
یک کاسه	یککاسه
هم منزل	هممنزل
هم ارزی	همارزی

کلمات مرکبی که جز دوم آنها با «آ» شروع می شود، پیوسته نوشته می شود ولی علامت مد « - » حذف می شود:

بنویسیم	نویسیم
پیشاهنگ	پیشآهنگ/پیش آهنگ
پیشامد	پیشآمد/پیش آمد
خوشایند	خوشآیند/خوش آیند
خوشامد	خوشآمد/خوش آمد
دلارام	دلارام/دل آرام

ولی در صورتی که پیوسته نوشتن این گونه کلمات سبب اشتباه و دشواری در نوشتن یا خواندن شود، باید آنها را جدا نوشت.

بنویسیم	نویسیم
دانش آموز	دانشامور
حسن آباد	حسناباد
غول آسا	غولاسا
جان آفرین	جانافرین

اجزای مصدرهای مرکب و صورتهای فعلی آنها جدا از هم ولی نزدیک به هم نوشته

می شود:

بنویسیم	نویسیم
نگاه داشتن	نگاهداشتن
نگاه داشتم	نگاهداشتم

نگه داشتن	نگه داشتن
بزرگداشتن	بزرگ داشتن
چشمداشتن	چشم داشتن
چشمپوشیدن	چشم پوشیدن
دلدادن	دل دادن

کلمات مرکبی که از این مصدرها حاصل می شود سرهم نوشته می شود:

بنویسیم	ننویسیم
نگاهداشت	نگاه داشتن
نگاهداری	نگاه داری
چشمداشت	چشم داشت
دل داده	دل دارد
نگاهدارنده	نگاه دارنده

مثال:

برای گرامیداشت خاطره او مجلسی بر پا کردند.

مجلس خاطره آن مرحوم را گرامی داشت.

در ترکیبهای عربی مستعمل در فارسی، کلمه های مستقل جدا از هم نوشته می شود:

بنویسیم	ننویسیم
ان شاء الله	انشاء الله
من جمله	منجمله
عن قریب	عنقریب
علی حده	علیحده
علی هذا	علیهذا
مع هذا	معهدا

کلمه های «شناسی» و «شناس» جدا از کلمه قبل از خود و نزدیک به آن نوشته

می شود:

باستان شناسی	بنویسیم
زبان شناسی	ننویسیم
باستان شناسی	باستان شناسی
زبان شناسی	زبان شناسی

جنین شناسی	جنینشناسی
زیست شناس	زیستشناس
روان شناسی	روانشناسی

در کلمه مرکب اگر حرف آخر جزء اول و حرف اول جزء دوم یکسان باشد، دو جزء جدا از هم، ولی نزدیک به هم نوشته می شود:

بنویسیم	ننویسیم
خوشبخت تر	خوشبختر
زشت تر	زشتتر
دوست تر	دوستتر
یک کاسه	یککاسه
داستان نویس	داستاننویس
مهمان نواز	مهماننواز
درون نگر	دروننگر
جهان نما	جهاننما
فرش شویی	فرششویی
سلاخ خانه	سلاخخانه
تاب بازی	تاببازی
هم میهن	هممیهن

۱-۳ «را»

«را» در همه جاسوا نوشته می شود، مگر در چرا.

بنویسیم	ننویسیم
کتاب را	کتابرا
آن را	آنرا

— چنانکه معلوم است «چرا»؟ (= برای چه؟) در جمله «چرا برداشتی؟» و چه را (= چه چیز را؟) در جمله «چه را برداشتی؟» با هم تفاوت معنی دارند و باید به همین شکل نوشته شوند.

۱-۴ تر و ترین

پسوندهای تر و ترین پیوسته به کلمه پیش از خود نوشته می شود:

بنویسیم	نویسیم
نزدیکتر	نزدیک تر
آسانتر	آسان تر
مهربانترین	مهربان ترین
سیاهتر	سیاه تر

در صورتی که جزء اول خود کلمه مرکب باشد، پسوندهای تروترین جدا نوشته

می شود:

بنویسیم	نویسیم
خوشنامتر	خوشنام تر
دلتنگتر	دلتنگ تر
بیکستر	بیکس تر
روشندلتر	روشندل تر
جانکاهتر	جانکاه تر
خطرناکتر	خطرناک تر
بدفرجامتر	بدفرجام تر
خشمگینتر	خشمگین تر
کمیابتر	کمیاب تر
گمراهتر	گمراه تر

۱-۵ «ها»

ها (علامت جمع) پیوسته به کلمه نوشته می شود:

بنویسیم	نویسیم
کتابها	کتاب ها
آینها	آین ها
آنها	آن ها
تعریفها	تعریف ها
ماهها	ماه ها

مگر در موارد زیر:

— بعد از کلمه هایی که به «ه» بیان حرکت (غیر ملفوظ) ختم شده باشد:

بنویسیم	ننویسیم
نامه ها	نامها
خانه ها	خانهها
مسأله ها	مسألهها

— بعد از کلمه هایی که به «ه» ملفوظ متصل ختم شده باشد:

بنویسیم	ننویسیم
تشبیه ها	تشبیهها
آن ته ها	آن تهها
فقیه ها	فقیهها

— بعد از نامهای خاص:

بنویسیم	ننویسیم
فردوسی ها	فردوسیها
حافظ ها	حافظها
ویتنام ها	ویتنامها

— بعد از کلمه های بیگانه نامأنوس:

بنویسیم	ننویسیم
مرکانتیلیست ها	مرکانتیلیستها

— بعد از کلمه ای که در گیومه قرار گرفته باشد یا با حروفی غیر از حروف متن باید

چاپ شود:

بنویسیم	ننویسیم
این «ایرانی» ها	این «ایرانیها»

این به اصطلاح، «متمدن ها»، این به اصطلاح «متمدن ها»

این و آن (ضمیرهای اشاره ای یا مبهم) جدا از کلمه قبل و بعد نوشته می شود:
«این» را فراموش مکن.

کتابی خریدم که «آن» را بخوانم.

هر حرفی را به «این» و «آن» مگوی.

«به» این توجه مکن.

بنویسیم	ننویسیم
آن وقت	آنوقت
آن گاه	آنگاه
این است	اینست
آن سو	آنسو
این سو	اینسو
آن طور	آنطور
این طور	اینطور
آن گونه	آنگونه
این گونه	اینگونه
از این رو	از اینرو/ازینرو
همین گونه	همینگونه
همین جا	همینجا
همان طور	همانطور
همین که	همینکه
این چنین	اینچنین
آن چنان	آنچنان

۱-۶ «می، همی»

می و همی جدا از فعل نوشته می شود:

بنویسیم	ننویسیم
می گویم	میگویم
می رفتند	میرفتند
می افتاد	میافتاد
همی گوید	همیگوید
همی رفت	همیرفت

۱-۷ این و آن، همین و همان، چنین و چنان

این و آن، همین و همان، چنین و چنان (صفت‌های اشاره‌ای) جدا از کلمه قبل و بعد

نوشته می شود:

بنویسیم ننویسیم

به این باین

این خانه اینخانه

آن همه آنهمه

با این همه با اینهمه

کلمه مرکبی که با یکی از کلمه های این، آن، چنین، چنان ساخته شده باشد تابع قاعده کلمه های مرکب است و به هم پیوسته نوشته می شود:

بنویسیم ننویسیم

اینجا این جا

آنجا آن جا

آنچه آن چه

چنانچه چنان چه

همچنین هم چنین

همچنان هم چنان

با اینکه با این که

با آنکه با آن که

مگر آنکه مگر آن که

جز اینکه جز این که

به شرط اینکه به شرط این که

برای اینکه برای این که

بدین و بدان همه جا جدا از کلمه بعد نوشته می شود:

بنویسیم ننویسیم

بدین جهت بدینجهت

بدین منوال بدینمنوال

۸-۱ که:

«که» جدا از کلمه قبل نوشته می شود:

من که مسعود سعد سلمانم زآنچه گفتم همه پشیمانم
این که می گویم به قدر فهم تست مردم اندر حسرت فهم درست

آن که در بحر قلزم است غریق چه تفاوت کند زیارانش؟

ای که در نعمت و نازی به جهان غره مباش.

همین که آمدم، تو را می بینم.

بنویسیم	ننویسیم
چنین که	چنینکه
چنان که	چنانکه
وقتی که	وقتیکه
به شرطی که	به شرطیکه
در صورتی که	در صورتیکه
در حالی که	در حالیکه
به طوری که	به طوریکه
زمانی که	زمانیکه

۹-۱ «چه»

«چه» جدا از کلمه بعد نوشته می شود. مگر در چرا؟ چگونه؟، چطور؟ و چکاره؟ چه

کردی؟ چه کار کردی؟ چه کنم؟ چه سان؟

۱۰-۱ هم:

«هم» جدا از کلمه قبل نوشته می شود.

من هم به کتابخانه رفتم.

۱۱-۱ «به»

«به» حرف اضافه جدا از کلمه بعد از خود نوشته می شود:

بنویسم	ننویسم
به او	باو
به پرویز	بپرویز
به آهستگی	بآهستگی
به تندی	بتندی
به اختصار	باختصار
به سرعت	بسرعت
به عکس	بعکس

به خانه	بخانه
به خصوص	بخصوص
به کلی	بکلی
به درستی	بدرستی
به ویژه	بویژه
بنوسیم	ننوسیم
جابه جا	جابهجا
یک به یک	یک بیک
سربه سر	سربسر
در به در	دربدر
خود به خود	خود بخود
رو به رو	روبرو

جز در موارد نادری که به حرف اضافه در اول اسم در می آید و بدان معنی وصفی

می دهد.

بنوسیم	ننوسیم
بهوش (هوشیار)	به هوش
بنیرو (نیرومند)	به نیرو
بجا (شایسته)	به جا
بسزا (سزاوار)	به سزا

حرف «ب» که در آغاز بعضی از ترکیبهای عربی می آید از نوع حرف اضافی فارسی

نیست، بلکه حرف جرّ است و پیوسته به کلمه بعد از خود نوشته می شود:

بنوسیم	ننوسیم
بغیر	به غیر
بلا فصل	به لا فصل
بلا تکلیف	به لا تکلیف
بلا معارض	به لا معارض
بدون	به دون
ما بازاء	ما به ازاء

بلافاصله به لافاصله

۱-۱۲ پیشوندهای فعلی «ب، ن، م» پیوسته به فعل نوشته می شوند:

بنویسیم	ننویسیم
بینم	به بینم
بنشستی	به نشستی
نخوانیم	نه خوانیم
نرود	نه رود
مکن	مه کن

هنگامی که فعل به «آ» آغاز می شود، با پیوستن ب، ن، م بر سر آن، علامت روی «آ» حذف می شود و حرف میانجی «ی» بین «ب» و «ا» در می آید:

بنویسیم	ننویسیم
بیاموز	بیآموز
بیامد	بیآمد
نیارامید	نیآرامید
بیاورید	بیآورید
میاویز	میآویز

— هنگامی که فعل به «آ» یا «أ» آغاز می شود، «ا» حذف و «ی» میانجی اضافه می شود:

بنویسیم	ننویسیم
بیندازم	بیاندازم
بیفکنید	بیافکنید
بیفشانیم	بیافشانیم
نیفروختیم	نیافروختیم
نیفتی	نیافتی
میفکن	میافکن

حرف ربط همپایگی «نه... (و) نه...» جدا از فعل نوشته می شود:

نه می خورم، نه می نوشم

نه می تواند بخواند و نه می تواند بنویسد.

۱-۱۳ بی:

«بی» حرف اضافه پیوسته به کلمه بعد نوشته می شود:

بنویسیم	ننویسیم
بیقرار	بی قرار
بیخود	بی خود
بیهوش	بی هوش
بیدرنگ	بی درنگ
بیگناه	بی گناه
بیسواد	بی سواد
بیشعور	بی شعور
بیقاعده	بی قاعده
بیعار	بی عار
بیحوصله	بی حوصله

مگر در موارد زیر:

— در صورتی که پیوسته نوشتن آن سبب دشواری و اشتباه در خواندن و نوشتن شود:

بنویسیم	ننویسیم
بی تأمل	بی تأمل
بی تجربه	بی تجربه
بی تربیت	بی تربیت
بی ثبات	بی ثبات
بی شخصیت	بی شخصیت
بی نیاز	بی نیاز
بی یاور	بی یاور

— در صورتی که کلمه بعد از آن با «آ» یا «ا» آغاز شود:

بنویسیم	ننویسیم
بی آزار	بی آزار
بی آلاش	بی آلاش
بی آرام	بی آرام

بی ادب	بیادب
بی اندازه	بیاندازه
بی ارزش	بیارزش

— در صورتی که بر سر دو اسم معطوف به یکدیگر درآید:

بنویسیم	ننویسیم
بی دست و پا	بیدست و پا
بی چون و چرا	بیچون و چرا
بی خیر و برکت	بیخیر و برکت
بی حد و حصر	بیحد و حصر
بی رنگ و بو	بیرنگ و بو
بی شاخ و دم	بیشاخ و دم

«بی» در عبارتهای قیدی جدا از سایر اجزا نوشته می شود:

بی علم کاری از پیش نمی رود.
 بی چراغ نمی توانم بخوانم.
 در آنجا بی توبه من خوش نمی گذشت.
 بی قلم و کاغذ نامه نمی توان نوشت.
 بی همگان به سر شود، بی توبه سر نمی شود.

۱-۱۴ هـ بیان حرکت «هـ» غیر ملفوظ

نشانه اضافه بعد از کلماتی که با «هـ» بیان حرکت پایان می پذیرد به صورت — بالای هـ گذاشته می شود:

بنویسیم	ننویسیم
خواننده روزنامه	خواننده ی روزنامه
جامه سپید	جامه ی سپید
آشیانه ویران	آشیانه ی ویران

«هـ» بیان حرکت، هنگام چسبیدن به ان (علامت جمع).
 به صورت «گ» در می آید:

بنویسیم	ننویسیم
بندگان	بنده گان

آزادگان آزادگان

تشنه گان تشنگان

هنگام چسبیدن به «ی» نسبت، در بعضی کلمات «هـ» می افتد و «گ» در می آید و در برخی دیگر «ی» به صورت ای نوشته می شود:

بنویسیم ننویسیم

هفتگی هفته گی

خانگی خانه گی

ساوه ای ساوه ئی یا ساوه

یا ساوچی

سرمه ای سرمه ئی یا سرمه

یا سرمه یی

«ی» نکره یا وحدت پیش از «هـ» بیان حرکت به «ای» بَدَل می شود:

بنویسیم ننویسیم

دسته ای دسته ئی یا

دسته یی

آزاده ای آزاده ئی یا

آزاده یی

خانه ای خانه ئی یا

خانه یی

فرزانه ای فرزانه ئی یا

فرزانه یی

«هـ» بیان حرکت پیش از پسوند حذف نمی شود:

بنویسیم ننویسیم

علاقه مند علاقه مند

علاقه بند علاقه بند

بهره مند بهره مند

بهره ور بهره ور

پيله ور پیلور

۱-۱۵ «است»

وقتی که کلمه پیش از است به «ا» یا «و» پایان پذیرد، «الف» است حذف می شود:

بنویسیم	نویسیم
دانا است	دانا است
زیبا است	زیبا است
خوشروست	خوشرو است
نیکوست	نیکو است

در بقیه موارد «الف» است نوشته می شود:

بنویسیم	نویسیم
کدام است	کدام است
ناتوان است	ناتوان است
باز است	باز است
زنده است	زنده است
کارتواست	کارتو است
نورانی است	نورانی است

استثناء:

— تو است در صورتی که در شعر با کلماتی مانند درست، سست، چست، و مانند اینها قافیه شده باشد، به صورت تُست نوشته می شود.

۱-۱۶ ام، ای، ایم، اید، اند

فعلهای ربطی ام، ای، ایم، اید، اند به کلمه هایی قبل از خود که به صامت ختم شده

شند می چسبند:

خوشحالند	خوشحالم	خوشحالی	خوشحالیم	خوشحالید	خوشحالند
خشنودم	خشنودی	خشنودیم	خشنودید	خشنودند	خشنودند
رهروم	رهروی	رهرویم	رهروید	رهروند	رهروند
بنویسیم	نویسیم				
پاکند	پاک اند				
سیرند	سیراند				

دیونند	دیواند
خشنودند	خشنوداند
عاقلند	عاقل‌اند

پس از کلمه‌هایی که به «هـ» بیان حرکت و «ی» و «یـ» ختم شده باشد، این فعلهای ربطی به صورت «ام، ای، ایم، اید، اند» جدا از کلمه قبل نوشته می‌شود:

آزاده‌ام	آزاده‌ای	آزاده‌ایم	آزاده‌اید	آزاده‌اند
فرزانه‌ام	فرزانه‌ای	فرزانه‌ایم	فرزانه‌اید	فرزانه‌اند
کاری‌ام	کاری‌ای	کاری‌ایم	کاری‌اید	کاری‌اند
ایرانی‌ام	ایرانی‌ای	ایرانی‌ایم	ایرانی‌اید	ایرانی‌اند
از مردم شهرری‌ام	ری‌ای	ری‌ایم	ری‌اید	ری‌اند
دوستداروی‌ام	وی‌ای	وی‌ایم	وی‌اید	وی‌اند

پس از کلمه‌هایی که به مصوت کوتاه — ختم می‌شود، فعلهای ربطی ام، ایم، اید، اند به همین صورت می‌ماند، ولی فعل ربطی «ای» به صورت «یی» در می‌آید:

خریدار هردوام	هردویی	هردوایم	هردواید	هردواند
توام	تویی	توایم	تواید	تواند
نوازندهٔ رادیوام	رادیویی	رادیوایم	رادیواید	رادیواند

پس از کلمه‌هایی که به «ا» (a) و «و» (u) ختم می‌شود، «الف» در آغاز فعلهای ربطی «ام، ای، ایم، اید، اند» به «ی» تبدیل می‌شود:

توانایم	توانایی	توانایم	توانایید	توانایند
گویایم	گویایی	گویایم	گویایید	گویایند
خوشخویم	خوشخویی	خوشخویم	خوشخوید	خوشخویند
دانشجویم	دانشجویی	دانشجویم	دانشجوید	دانشجویند

نتیجه:

خوبم	خوبی	خوب است	خوبیم	خوید	خوبند
رهروم	رهروی	رهرو است	رهرویم	رهروید	رهروند
آسوده‌ام	آسوده‌ای	آسوده است	آسوده‌ایم	آسوده‌اید	آسوده‌اند
قاضی‌ام	قاضی‌ای	قاضی است	قاضی‌ایم	قاضی‌اید	قاضی‌اند
متولد دی‌ام	دی‌ای	دی است	دی‌ایم	دی‌اید	دی‌اند

خریدار تابلوام	تابلویی	تابلواست	تابلوایم	تابلواید	تابلواند
بینایم	بینایی	بیناست	بینایم	بیناید	بینایند
نیکویم	نیکویی	نیکوست	نیکویم	نیکوید	نیکویند

۱-۱۷ ام، ات، اش، مان، تان، شان

ضمیرهای اضافه (ضمیرهای مضاف الیهی) م، ت، ش، مان، تان، شان، که پس از اسم می آیند، مانند فعلهای ربطی، بعد از کلمه هایی که به صامت پایان می یابد متصل نوشته می شود:

کتابم	کتابت	کتابش	کتابمان	کتابتان	کتابشان
دفترم	دفترت	دفترش	دفترمان	دفترتان	دفترشان

پس از کلمه هایی هم که به مصوت مرکب «و» ختم شده باشد، این ضمیرها به همان صورت بالا نوشته می شود.

جُوم	جُوت	جُوش	جُومان	جُوتان	جُوشان
------	------	------	--------	--------	--------

پس از «ه» بیان حرکت، این ضمیرها به صورت ام، ات، اش، مان، تان، شان می آید.

جامه ام جامه ات جامه اش جامه مان جامه تان جامه شان
پس از کلمه هایی که به مصوت «و» ختم شده اند، این ضمیرها به صورت ام، ات، اش، مان، تان، شان، می آید:

تابلوام	تابلوات	تابلواش	تابلومان	تابلوتان	تابلوشان
---------	---------	---------	----------	----------	----------

پس از کلمه هایی که به مصوت «ی» ختم شده است نیز این ضمیرها جدا و به صورت ام، ات، اش، مان، تان، شان نوشته می شود:

بارانی ام	بارانی ات	بارانی اش	بارانی مان	بارانی تان	بارانی شان
-----------	-----------	-----------	------------	------------	------------

پس از کلمه هایی که به مصوتهای «او» ختم می شود، این ضمیرها به صورت یم، یت، یش، یمان، یتان، یشان در می آید:

کتابهایم	کتابهایت	کتابهایش	کتابهایمان	کتابهایتان	کتابهایشان
بابایم	بابایت	بابایش	بابایمان	بابایتان	بابایشان
گفتگویم	گفتگویت	گفتگویش	گفتگویمان	گفتگویتان	گفتگویشان

۱-۱۸ «ی»

کلمه هایی که به ـا، ـو، ـو، ـی ختم می شود، در اتصال به «ی» مصدری

«ی» نسبت.

«ی» مصدری:

ا	و	و	ی
_____	_____	_____	_____
هنرنمایی	چاره جویی	دویی	

«ی» نسبت:

آسیایی	دانشجویی	رادیویی	لیبیایی
--------	----------	---------	---------

«ی» نکره یا وحدت:

جایی	ماهرویی	تابلویی	طوطیی
			کشتیی
			دیوانگییی

کلمه هایی که به «و» پایان می یابد، در اتصال به «ی» مصدری، نسبت، نکره یا وحدت چنین نوشته می شود:

نوی جوی رهروی

«ی» مصدری و نسبت و نکره پس از کلمه هایی که به «ی» ختم شده است بدین صورت نوشته می شود:

قلم نیی پیی (عصبی)

۱-۱۹ نشانه اضافه

نشانه اضافه که میان مضاف و مضاف الیه، و موصوف و صفت می آید، پس از کلمه هایی که به «و» ختم شده است به صورت «ی» نوشته می شود:

خدای جهان، خدای مهربان

آهوی دشت، آهوی کوهی

کلمه های برگرفته از عربی را که به «اء» ختم شده است، فارسی زبانان در گفتار و نوشتار بدون همزه آخر تلفظ می کنند و می نویسند. در این صورت در حالت اضافه، مانند کلمه هایی ختم شده به «ا» نوشته و تلفظ می شود:

علمای بزرگ املائی کلمه ایفای نقش احیای موات امضای مدیر

انشای توصیفی

نشانه اضافه، پس از کلمه هایی که به «ی» ختم شده است چنین نوشته می شود:

سعدی شیرازی، کشتی باری، ماهی دریا، قاضی دادگاه
نشانه اضافه، پس از کلمه‌هایی که به مصوت مرکب ^و ختم می‌شود، بدین صورت نوشته می‌شود:

خسرُو خوبان راهرُو بزرگ جُودو سر دُو امدادی
نشانه اضافه، پس از کلمه‌هایی که به ^و ختم شده است به صورت «ی» نوشته و تلفظ می‌شود:

رادیوی ترانزیستوری تابلوی بزرگ پالتوی بلند هردوی شما
نشانه اضافه، پس از کلمه‌های مختوم به «ه» بیان حرکت، چنانکه گفتیم، به صورت ^ه بالای ه نوشته می‌شود:

کارخانه قند گوینده رادیو آماده نبرد خانه ما
(«و» در حقیقت همان «ی» به جای کسره اضافه است که بدین صورت درآمده است.

۲۰-۱ توالی مصوتها

گاه در میان یک کلمه، مصوت «ا» یا «و» با مصوت «ی» ترکیب می‌شود که به این صورت نوشته می‌شود:

آیین، آینه، پاییز، پایین، رویدن، بوییدن، پویدن، موین رویین تن، بفرماید.

۲۱-۱ ه=و

حرف «ه» در آخر کلمه‌های برگرفته از عربی، در صورتی که در فارسی به صورت «ه» بیان حرکت تلفظ شود، به همین صورت نوشته می‌شود:

مراجعة، مساعده، معاینه، علاقه، حوصله، نخبه، حامله، قابله
این گونه کلمه‌ها، در گرفتن نشانه جمع «ان» و نشانه اضافه و نشانه مصدری و نسبت و پسوند، تابع قاعده کلمه‌هایی است که به «ه» بیان حرکت ختم می‌شود:

نخبگان، سیارگان، نظارگان، علاقه فراوان، حوصله بسیار
حاملگی، قابلگی، بیعلاقگی، طلبگی، عملگی، خیمگی، علاقه مند
(«ه» برخی از ترکیبها و عبارات عربی متداول در فارسی به همان صورت عربی نوشته می‌شود: ثقة الاسلام، هبة الدين، روضة الصفا، دائرة المعارف، قصبة الربة، عاقبة الامر، صيغة الله، رحمة الله عليه، كاملة الوداد، ليلة القدر.

(«ه» در آخر کلمه‌های برگرفته از عربی، در صورتی که در فارسی به صورت ت تلفظ شود، به همین صورت نوشته می‌شود:

مساعدت، مراجعت، مباهات، زکات، حیات، مشکلات، صلوات، قضات، دعاء.

همچنین است ترکیبهایی مانند:

نعمت الله، حشمت الله، نصرت الله، رحمت الله

نشانه تنوین

نشانه تنوین مفتوح در کلمه های عربی متداول در فارسی همه جا به صورت «ا»

نوشته می شود:

كاملاً، اثباتاً، عجالناً، متوقناً، اتفاقاً، عمدتاً، مطلقاً، حقاً، ابدأً، اصلاً.

بنابراین:

بنوسیم	ننوسیم
عجالناً	عجاله
حقیقتاً	حقیقه
دفعتاً	دفعته
نسبتاً	نسبته
جزئاً	جزء
ابتدأً	ابتداء
عمدتاً	عمده

تنوین مضموم به صورت «اُ» نوشته می شود:

مضاف الیه، مقسوم علیه، مشار الیه، معظم له

۱-۲۲ اسمهای خاص

اسمهای خاص مصطفی، مرتضی، موسی، عیسی، مجتبی، یحیی به همین صورت نوشته می شود، مگر به هنگامی که «یی» حاصل مصدر یا نکره یا نسبت بگیرد.

مرتضایی، مصطفایی، مجتبابی

یا مضاف واقع شود و بعد از آنها نشانه اضافه در آید:

عیسای مریم، یحیای برمکی، موسای کلیم

اسمهای خاص اسماعیل، ابراهیم، رحمان، اسحاق، هارون، در فارسی به همین

صورت نوشته می شود، بنابراین:

بنویسیم	ننویسیم
اسماعیل	اسمعیل
رحمان	رحمن
اسحاق	اسحق
هارون	هرون

کلمه های داوود، طاووس (و کاووس و سیاوش فارسی، و کلمه های خارجی کاوور (سیاستمدار ایتالیایی) و مانند آنها با دو «واو» نوشته می شود تا یکی نماینده صامت و دیگری نماینده مصوت «و» باشد. البته هرگاه در این کلمه ها صامت «و» به صورت «ه» تلفظ شود، کلمه با یک «و» نوشته می شود مانند: سیاوش.

۱-۲۳ همزه (علامت همزه «ا» است، نه «آ»)

همزه در وسط کلمه:

۱- همزه در وسط کلمه، پس از مصوت کوتاه — به صورت «أ» نوشته می شود:

رأس، رأفت، مأخذ، مأنوس، مستأجر، مأمن، مأوا، تأثیر، تألیف، تأدیب.

۲- همزه در وسط کلمه، پس از مصوت کوتاه — و پیش از مصوت بلند «ا» به

صورت مد روی «آ» و (—) نوشته می شود:

منشآت، مأل، مأخذ، مأب، لآلی.

۳- همزه در وسط کلمه، پس از حرف صامت (ساکن) و پیش از مصوت بلند «ا»

به صورت مد روی «ا» (آ) نوشته می شود:

قرآن، مرآت.

۴- همزه در وسط کلمه، پس از مصوت کوتاه — به صورت «ؤ» نوشته می شود:

مؤمن، مؤتمن، رؤیت، رؤیا، مؤذن، مؤنث، مؤسس، مؤدب، سؤال، فؤاد،

مؤانست.

۵- همزه در وسط کلمه، در غیر از موارد چهارگانه بالا همه جا به صورت «ئ» نوشته

می شود:

الف- پس از مصوت کوتاه —:

ائتلاف، تخطئه، تبرئه، سیئه، توطئه، لئام، سیئات، تئاتر، بئاتریس، سئانس،

رئالیست، ارلئان.

ب- پیش از مصوت کوتاه —:

مسئله، هیئت، جرئت، قرائت، دنائت، اسائه، ارائه، ماه ژوئن، پنگوئن.
در شیوه خط عربی مسئله، هیئت و جرئت، و... را به صورت مسأله هیأت و
جرات می نویسند. بنابراین، این کلمات را به این شیوه نیز می توان نوشت.
ج — همزه مضموم وسط کلمه، از مصوت بلند (ـُ) به پیروی از مصوت، به صورت
(ؤ) نوشته می شود:

شؤون، رؤوس، رؤوف، مؤونت، مسؤول، مرؤوس. این کلمه ها در فارسی به شکل
زیر نوشته می شود:

شئون، رئوس، رئوف، مؤنت، مسؤل، مرئوس.
د — پیش از مصوت کوتاه «ـُ» (در کلمه های خارجی):
مائوماؤ، لائوس، لئون، ناپلئون، لئوناردو داوینچی، تئودور، کلئوپاترا، لئوبولد،
برنئو، ژئوفیزیک.

ه — پیش از مصوت کوتاه —:
مسائل، مصائب، سائل، جائز، رسائل، قائل، خائف، صائب، علائم،
ملائکه، خائن، کائنات، تائب، نوئل، سوئد، سوئز، بوئنوس آیرس، رافائل، بوسوئه.
همزه مسکور پس از «الف» را ما فارسی زبانان، در بیشتر موارد، به صورت «ی»
تلفظ می کنیم و می نویسیم:

جایز، زایل، عواید، فواید، عایق، شمایل، نایره، سایر، طایر، فضایل، نایل،
طایفه، قبایل، نایب، قصاید، و... مگر در سائل و مسائل که همزه در ریشه کلمه است.
همزه در پایان کلمه

۱ — همزه در پایان کلمه، پس از مصوت کوتاه — به صورت «أ» نوشته می شود:
منشأ، مبدأ، ملجأ
— همزه این گونه کلمات هنگام چسبیدن به «ی» نسبت یا وحدت به صورت «ئ»
در می آید:

منشی، مبدئی، ملجئی.

۲ — همزه در پایان کلمه پس از مصوت کوتاه — به صورت «ؤ» نوشته می شود:
لؤلؤ، تلاًلؤ

۳ — همزه در پایان کلمه، در غیر از دو مورد بالا، همه جا به صورت «ء» نوشته

می شود:

جزء، سوء، ضوع (= روشن شدن)، بطی ء (= کند)، شی ء.

— همزه این گونه کلمات هنگام چسبیدن به ی نسبت یا وحدت به صورت تُ در می آید: جزئی، سابقه سوئی ندارد، شیئی.

همزه پایانی پس از مصوت بلند «ا» حذف می شود:

ابتداء، انشاء، املاء، امضاء، انقضاء، اجراء، انبیا، اطباء، وزراء.

و در اضافه به «ی» بدل می شود:

ابتدای کار، انشای سلیس، املاى فارسی، امضای خوانا، انقضای مدت، اجرای برنامه، انبیای بنی اسرائیل، اطبای حاذق، وزرای پیشین.

نکاتی چند در آیین درست نویسی

۱— «ات» پسوند جمع عربی آخر کلمات فارسی:

این پسوند نشانه جمع در عربی است و افزودن آن به کلمات فارسی ناروا است.

بنویسیم	ننویسیم
گزارشها	گزارشات
فرمایشها	فرمایشات
سفارشات	سفارشات
دستورها	دستورات

۲— «ات» در اسمهای ثلاثی مجرد

در عربی اسمهای ثلاثی مجرد، مانند خبر، اثر، خطر و جز آنها را با «ات» جمع نمی بندند. بنابراین:

بنویسیم	ننویسیم
اثرها	اثرات
خطرها	خطرات
نظرها	نظرات
نفرها	نفرات

۳— «ات» در برخی کلمات عربی

برخی از جمعهای عربی مختوم به «ات» چنان جا افتاده است که اگر مفرد آنها را با «ها»ی فارسی جمع ببندیم نارسا و غریب و دور از ذهن می نماید، مانند اطلاعات و انتخابات که به جای آنها نمی توان گفت: اطلاعاتها و انتخاباتها.

پس بهتر است:

بنویسیم	نویسیم
اطلاعات	اطلاعه‌ها
انتخابات	انتخابها
متصرفات	متصرفها
جعلیات	جعلیه‌ها
تسلیمات	تسلیمها
آنات (جمع «آن» = لحظه)	آنها

۴- تنوین در کلمات فارسی

تنوین مخصوص واژه‌های عربی است و افزودن آن به آخر واژه‌های فارسی و فرنگی و جز آن نارواست، پس باید:

بنویسیم	نویسیم
زبانی	زباناً
جانی	جاناً
تلگرافی	تلگرافاً
تلفنی	تلفناً
بنویسیم	نویسیم
گاهی	گاهاً
ناچار یا به ناچار	ناچاراً
دوم	دوماً
سوم	سوماً

۵- تنوین در «اقلاً» و «اکثراً»

این دو کلمه که در اصل «اقل» و «اکثر» است طبق قواعد عربی تنوین نمی‌پذیرد. در فارسی به جای «اقلاً»، دست کم و لا اقل و به جای «اکثراً»، بیشترین غالباً به کار می‌برند.

۶- «-ین»، نشانه جمع عربی در فارسی

«-ین» یکی از نشانه‌های جمع است و بسیاری از اسمهای جمع عربی مختوم به

«—ین» در فارسی نیز به کار می رود، مانند محصلین، معلمین، معلولین، مخترعین و... ولی جمع بستن اسمهای فارسی با این نشانه خطاست، پس:

بنویسیم	ننویسیم
بازرسان	بازرسی
داوطلبان	داوطلبین

اسمهای عربی دخیل در فارسی را هم بهتر است به «ان» جمع ببندیم: مستضعفان، محصلان، معلمان مستشرقان.

۷- حذف فعل

حذف فعل در جمله باید به قرینه باشد، یعنی فعلی که می آید با فعل حذف شده یکی باشد. مثال:

برادرم به شیراز منتقل و مشغول کار شده است.

در این جمله به اعتبار ذکر فعل «شده است» در جمله دوم، آن را در جمله اول حذف کرده ایم.

اما اگر فعلهای دویا چند جمله گوناگون باشد، آنها را نمی توان حذف کرد. پس

باید:

بنویسیم	نویسیم
او از یک در وارد و از در دیگر خارج شد.	او از یک در وارد و از در دیگر بیرون رفت.
من بی درنگ به اداره مراجعه و خود را معرفی کردم.	من بی درنگ به اداره مراجعه و نامه ام را گرفتم.
دانشجویان صبح به قم عزیمت و عصر مراجعت کردند.	دانشجویان صبح به قم عزیمت و عصر بازگشتند.

غالباً می توان برای احتراز از تکرار فعل، به جای روش حذف فعل به قرینه، از روش تغییر فعل استفاده کرد. مثلاً در نمونه های بالا، جمله های سمت راست را چنین می توان تغییر داد:

۱- سال پیش، روزی در میان دانش آموزان شایع شد که روز بعد، به مناسبتی، مدارس تعطیل است. عصر همان روز وزارت آموزش و پرورش این شایعه را در روزنامه ها چنین تکذیب کرد. «فردا مدارس باز و تعطیل نخواهد بود.» یعنی: مدارس نه باز خواهد بود و نه تعطیل!

او از یک در وارد شد و از در دیگر بیرون رفت.
 من بی درنگ به اداره رفتم و خود را معرفی کردم.
 دانشجویان صبح به قم عزیمت کردند و عصر بازگشتند.
 نمونه‌های دیگر از حذف فعل به قرینه:

— دو راهب ایرانی که مدت‌ها در چین اقامت کرده و اسرار تربیت کرم ابریشم را آموخته بودند به قسطنطنیه آمدند و آن را به امپراتور آموختند.
 — مردم حق و مالا لیاقت دارند که بر سازمانهای خود به صلاح خویش نظارت کنند.

— بسیاری از مستشرقان ابتدا ترکی یاد گرفته و بعد به فارسی پرداخته اند.

۸- صفت عالی

می دانیم که صفت عالی با افزودن پسوند «ترین» به آخر صفت مطلق ساخته می‌شود:
 زیبا — زیباترین. بزرگ — بزرگترین. خوش — خوشترین.

این صفت دو گونه به کار می‌رود:

۱- صفت عالی را به مضاف‌الیه می‌افزایند و مضاف‌الیه را جمع می‌آورند:

اسلام کاملترین ادیان عالم است.

امین کوچکترین شاگردان کلاس است.

سعدی، بزرگترین شاعران ایران است.

۲- صفت عالی را به موصوف خود اضافه نمی‌کنند (ساکن می‌آورند) و موصوف را

مفرد می‌آورند:

اسلام کاملترین دین عالم است.

امین کوچکترین شاگرد کلاس است.

سعدی بزرگترین شاعر ایران است.

۹- فعل وصفی

گاهی در جمله‌های پیوسته و معطوف به هم فعل جمله نخستین را به صورت صفت مفعولی می‌آورند و آن در عرف دستور زبان فعل وصفی نامیده می‌شود:

مانند رفته به جای می‌روم در جمله زیر:

من امروز به بازار رفته کتابی برای شما می‌خرم.

به جای:

من امروز به بازار می‌روم و کتابی برای شما می‌خرم.
اصولاً آوردن فعل تام فصیح‌تر از فعل وصفی است؛ به ویژه تکرار چند فعل وصفی به دنبال هم از شکل کلام می‌کاهد. بنابراین برای رعایت فصاحت باید حتی الامکان از آوردن فعل وصفی احتراز جست.

نویسیم	بنویسیم
او فردا به جبهه رفته به رزمندگان	او فردا به جبهه خواهد رفت و به
خواهد پیوست (یا رفته و به	رزمندگان خواهد پیوست.
رزمندگان خواهد پیوست).	
شما باید کتابهایتان را برداشته	شما باید کتابهایتان را
بروید. (یا برداشته و بروید).	بردارید و بروید.
فردا به دانشگاه آمده امتحان	فردا به دانشگاه می‌آیم و
(یا آمده و امتحان می‌دهم).	می‌دهم.

یادآوری: البته این گونه فعلهای وصفی غیر از فعلهای ماضی نقلی، بعید و التزامی است. که در آنها فعل به صورت صفت مفعولی می‌آید و همچنین در جمله‌های معطوف به هم گاهی فعل جمله‌های پیشین به قرینه جمله آخر حذف می‌شود.

وقتی که به خانه آمدم، برادرم ناهارش را خورده و رفته بود.
وقتی که به خانه آمدم، دیدم که برادرم ناهارش را خورده و رفته است.
شاید برادرم قبل از من آمده و ناهارش را خورده و رفته باشد.
آنان پیش از ما فیلم را تماشا کرده و رفته بودند.

۱۰- حرف نشانه «را» در جمله‌های مرکب

به این دو جمله مرکب نگاه کنید:

(۱) خودنویسی که داشتم گم شد.

(۲) خودنویسی را که داشتم گم کردم.

در جمله (۱) خودنویسی که داشتم مبتدای جمله مرکب و گم شد خبر آن است.

در جمله (۲) خودنویسی را که داشتم مبتدای جمله مرکب و گم کردم خبر آن

است. چه چیز گم شد؟ خودنویس (خودنویسی که داشتم).

خودنویس در مبتدای جمله (۲) مفعول بیواسطه است برای فعل گم کردم، زیرا چه

چیز را گم کردم؟ خودنویس را (خودنویسی را که داشتم).

چنان که معلوم است، «را» نشانه مفعول بیواسطه است. پس در جمله (۱) پس از خودنویس (چون فاعل است)، «را» نمی‌توان آورد، اما در جمله (۲) پس از خودنویس (چون مفعول بیواسطه است)، «را» باید آورد.

مثال دیگر:

عبارتی که نوشتید درست است.

عبارتی را که نوشتید خط زدم.

بنابراین:

بنویسیم	ننویسیم
مردی که می‌بینی برادر من است.	مردی را که می‌بینی برادر من است.
آیا کتابی را که گم شده بود پیدا کردی؟	آیا کتابی که گم شده بود پیدا کردی؟

بنویسیم	ننویسیم
آنچه گفتی درست درآمد.	آنچه را گفتی درست درآمد.
هر چه خدا خواست همان می‌شود.	هر چه را خدا خواست همان می‌شود.

۱۱- «نه» نفی

گاهی فعلی منفی در جمله می‌آورند که فاعل آن دو چیز، دو تن یا دو گروهند، ولی به جای آنکه «ن» نفی بر سر فعل آورند، برای تأکید، حرف نفی «نه» را که حرف ربط است، پیش از هریک از دو چیز، دو کس یا دو گروه ذکر می‌کنند و فعل را مثبت می‌آورند: نه قلم دارم و نه کاغذ = قلم و کاغذ ندارم.

نه حسن آمد، نه علی = حسن و علی نیامند.

نه نحسن کیوان بود و نه روزگار دراز

چه بود؟ منت بگویم، قضای یزدان بود.

«رودکی»

در این گونه موارد منفی آوردن فعل خطاست. پس باید:

بنویسیم	ننویسیم
نه احمد کتابش را آورده بودونه	نه احمد و نه علی کتابشان را
علی.	نیاورده بودند
اونه به مدرسه می‌رودونه سرکار.	اونه به مدرسه و نه سرکار نمی‌رود.

نه ستمگری رواست و نه ستمگری و نه ستمکشی روا
ستمکشی. نیست.

۱۲- گذاردن- گزاردن

گذاردن به معنی گذاشتن و نهادن و وضع کردن (= قرار دادن) است. گزاردن به معنی انجام دادن و به جای آوردن. پس باید:

بنویسیم	نویسیم
بنیانگذار	نیانگذار
بدعت گزار	بدعت گذار
قانونگذار	قانون گذار
ره گزار	ره گذار
مین گزار	مین گذار
نقطه گزار	نقطه گذار
منت گزار	منت گذار
خدمتگذار	خدمت گزار
نماز گزار	نماز گذار
سخن گزار، پاسخ گزار	سخن گزار، پاسخ گذار
حق گزار	حق گذار
پیام گزار	پیام گذار
سپاسگذار، شکرگذار	سپاس گزار، شکر گزار

۱۳- نمودن

فعل نمودن، در اصل بیشتر به معنی نشان دادن و گاهی به نظر آمدن است. امروز هم کم و بیش در این معانی به کار می رود، مانند نمایش که از نمودن به معنی اول است، و چنین می نماید به معنی چنین به نظر می آید که از نمودن به معنی دوم. ولی دیده می شود که این فعل را بسیاری به جای افعال کردن یا انجام دادن به کار می برند:

معلم دانش آموز را امتحان نمود. (یعنی امتحان کرد.)

او این کار را تمام نمود.

استعمال این فعل در جایی که آن را هم به معنی کردن و هم به معنی نشان دادن

می توان گرفت رواست:

— روز جنگ و وقت نام و ننگ به عواقب کارها التفات ننماید. (کلیله)

— به دوستی و برادری تو مباحثات می‌نمایم. (کلیله)

— ابن السیسی، نحوی معروف، به امر خلیفه متوکل عباسی، به سبب جسارتی که در تولای نسبت به علی بن ابی طالب در حضور خلیفه نمود، به امر او به سختی مقتول شد. (دایرة المعارف فارسی، ص ۶۸۸).

ولی در جاهایی که مراد نویسنده همان فعل کردن است باید حتی الامکان از آوردن آن پرهیز کرد.

گاهی برای رفع تکرار فعل کردن در جمله، استعمال نمودن را جایز می‌شمارند: مثلاً:

شورا پاپ را خلع کرد و دیگری را به پایی انتخاب نمود.

ژاندارمها دزد را دستگیر کردند و در پاسگاه زندانی نمودند.

ولی، امروز، فصیحان برآنند که همواره راهی برای بیرون آمدن از مضیقه این گونه تکرارها می‌توان یافت و نیازی نیست که برای رفع تکرار از فعل نمودن کمک بگیریم؛ مثلاً دو جمله بالا را می‌توان چنین نوشت:

شورا پاپ را خلع کرد و دیگری را به پایی برگزید.

ژاندارمها دزد را دستگیر و در پاسگاه زندانی کردند.

۱۴- گشتن- گردیدن

این دو فعل که در اصل به معنی چرخیدن، تحویل یافتن، گردش کردن است در متون گذشته و حال در معنی فعل معین و ربطی شدن به کار می‌رود:

چون از چشم شیر غایب گشت، شیر تأملی کرد و از فرستادن دمنه پشیمان شد.

(کلیله)

یکی علامه عصر گشت و دیگری عزیز مصر.

(گلستان)

خوارج به روزگار او قوی گشتند.

(تاریخ سیستان)

این لغتنامه (آندراج) برحسب حروف هجا مرتب گردیده است و یکی از لغتنامه‌های جامع زبان فارسی است.

(دایرة المعارف فارسی)

ولی بهتر است از استعمال مفرد و غیر ضروری این دو فعل حتی الامکان خودداری شود.

بنویسیم	ننویسیم
هواد سرد شد.	هوا سرد گردید
سخن من دراو مؤثر شد.	سخن من دراو مؤثر گشت.

۱۵- مترادفات

از آوردن مترادفات تا می‌توان باید خودداری کرد. واژه‌هایی چون: جنگ و رزم، صلح و آشتی، خوب و نیک، غمگین و اندوهناک، خشم و غضب، نهضت و جنبش، لانه و آشیانه، خردمند و عاقل، علم و دانش و جز اینها نه با هم فرقی دارند و نه غیر از اتلاف وقت و کاغذ سودی.

۱۶- مطابقت فعل و فاعل یا مسندالیه غیر ذیروح

در جمله‌هایی که فاعل یا مسندالیه غیر ذیروح است، معمولاً فعل با فاعل یا مسندالیه، اگر جمع باشد، مطابقت نمی‌کند:

نکته‌ها رفت و شکایت کس نکرد. (حافظ)

سبد گل به باد رفت و گلابی ندید کس. (صائب)

گلها پژمرد و برگها ریخت.

و کارهای جهان خود بر قضیت حکم آسمانی رود. (کلیله)

چنین لغاتی در این کتاب زیاد نیست.

بنابراین بهتر است از آوردن فعل جمع برای فاعل یا مسندالیه جمع غیر ذیروح حتی الامکان احتراز شود.

بنویسیم	ننویسیم
دفترها روی میز است.	دفترها روی میزنند.
کتابها نزد من است.	کتابها نزد منند.
سخنها گفته شد.	سخنها گفته شدند.

بنویسیم	ننویسیم
قلمها شکست	قلمها شکستند.
اسکنا سهای گذشته منسوخ شد.	اسکنا سهای گذشته منسوخ شدند.

رودها خشکید. رودها خشکیدند.

گاهی در جمله، به مناسبتی، به فاعل غیر ذیروح حالت انسانی می بخشند. در چنین موردی، اگر فاعل جمله جمع باشد، برای آن فعل جمع می آورند: ستارگان چشمک می زدند.

ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند (سعدی)

۱۷- مطابقت فعل با فاعل و مسندالیه ذیروح (مفرد یا جمع)

در برخی از جمله ها نام دو کس می آید که گاهی یکی از آن دو فاعل یا مسندالیه جمله است و گاهی هر دو:

۱- علی مثل حسین باهوش است.

۲- علی مانند حسین خوب کار می کند.

۳- علی با حسین خوب کار می کند.

۴- علی و حسین باهوشند.

۵- علی و حسین خوب کار می کنند.

در مثالهای ۱، ۲ و ۳، فاعل یا مسندالیه جمله یک تن است، از این رو فعلهای هر سه جمله مفرد آمده است. ولی در مثالهای ۴ و ۵ فاعل و مسندالیه جمله دو نفرند، به همین سبب فعلهای هر دو جمع آمده است.

۱۸- مطابقت فعل با هریک، هیچ یک، هر کدام، هیچ کدام.

به این جمله ها نگاه کنید:

(۱) هیچ یک (هیچ کدام) از حاضران سخنی نگفت.

هیچ یک (هیچ کدام) از حاضران در کار خود استاد نیست.

(۲) هریک (هر کدام) از حاضران سخنی گفت.

هر یک (هر کدام) از حاضران در کار خود استاد است.

(۳) حاضران هیچ یک (هیچ کدام) سخنی نگفتند.

حاضران هیچ یک (هیچ کدام) در کار خود استاد نیستند.

(۴) حاضران هریک (هر کدام) سخنی گفتند.

حاضران هریک (هر کدام) در کار خود استادند.

در جمله های (۱) و (۲)، با کلمات هیچ یک (هیچ کدام) و هریک (هر کدام)

فردی را از افراد جدا کرده ایم، و کاریا صفتی را بدو نسبت داده ایم؛ پس فاعل یا مسندالیه

این جمله ها یک فرد است، نه آن افراد؛ از این رو افعال این فاعلها یا مسندالیه ها را مفرد آورده ایم نه جمع.

در جمله های (۳) و (۴) کاریا صفتی را به افراد (حاضران) نسبت داده ایم نه به کلمات هیچ یک (هیچ کدام) و هریک (هرکدام)؛ پس فاعل یا مسندالیه این جملات جمع است و بنابراین افعال آنها را باید جمع آورد.

بدیهی است این در صورتی است که فاعل یا مسندالیه جمله ذیروح باشد اگر در این گونه جمله ها فاعل یا مسندالیه غیر ذیروح باشد، چنانکه در بند ۱۶ گفتیم، فعل با فاعل یا مسندالیه جمع مطابقت نمی کنند:

هیچ یک از این کتابها ارزش خاصی ندارد.

این کتابها هیچ یک ارزش خاصی ندارد.

۱۹- می باشد، می باشند

باید تا می توانیم از استعمال فعلهای می باشد و می باشند به جای فعلهای ربطی است و اند احتراز کنیم.

ننویسیم	بنویسیم
هوا بارانی می باشد.	هوا بارانی است.
حسین و یارانش در کنار	حسین و یارانش در کنار
هم می باشند. ^۱	همند

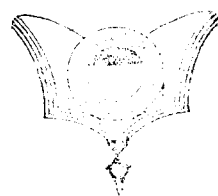
۲۰- اعلام، اعلان

اعلام، به معنی آگاه ساختن، خبر دادن، آگاهی دادن است. اعلامیه: ورقه ای که از طرف دولت یا حزبی و جمعیتی منتشر شود و مطلبی را به اطلاع عموم برساند.

اعلان، آشکار کردن، ظاهر ساختن، علنی کردن و نیز به معنی آگاهی، نوشته یا ورقه چاپی که وسیله آن مطلبی را به اطلاع مردم برسانند.

بخش سوم

قواعد و ضوابط چاپ کتاب



تاسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیات

ضوابط نشر کتاب

هر کتابی که منتشر می‌شود علاوه بر محتوای آن، موارد و عناصر دیگری وجود دارد که رعایت آن بر ارزش کتاب می‌افزاید و این عناصر عبارتند از:

الف- تألیف:

۱- نام نویسنده یا نویسندگان، به طور کامل: (شامل نام و نام خانوادگی).

۲- نام کتاب به طور کامل.

۳- مشخصات نشر: (شامل نام ناشر، تاریخ نشر، محل نشر و نام چاپخانه).

۴- تعداد نسخه

۵- نوبت ویرایش

۶- نوبت چاپ

۷- قیمت کتاب

ب- ترجمه:

اگر کتاب ترجمه است، علاوه بر عناصر فوق، اطلاعات زیر نیز باید به کتاب اضافه

شود:

۱- نام نویسنده به زبان اصلی علاوه بر زبان فارسی.

۲- نام کتاب به زبان اصلی یا زبانی که ترجمه از روی آن صورت گرفته است.

۳- تاریخ انتشار کتابی که ترجمه از روی آن صورت گرفته است.

۴- نام مترجم (یا مترجمان) بطور کامل.

همه عناصر بالا یا قسمتی از آن را معمولاً روی صفحه عنوان و قسمتی را پشت صفحه

عنوان چاپ می‌کنند.

پ- صفحات مقدماتی کتاب:

هر کتاب معمولاً دارای صفحاتی مقدم بر متن و صفحاتی بعد از متن است. غالب این صفحه‌ها ضروری است. در زیر از آنها نام می‌بریم.

۱- صفحه عنوان:

که بلافاصله بعد از جلد قرار دارد و مطالب یازده گانه فوق چنانکه گفته شد در روی آن چاپ می‌شود. صفحه عنوان برای کتاب بسیار ضروری است و اهمیتی به مراتب بیشتر از جلد دارد و نباید به بهانه اینکه مقداری از این مطالب روی جلد قرار گرفته است از گذاشتن صفحه عنوان چشم پوشید.

۲- پیشگفتار:

که در آن نویسنده علت تألیف کتاب و سپاسگزاری از کسانی که او را در تألیف کتاب یاری کرده‌اند ذکر می‌کند. پیشگفتار باید بعد از صفحه عنوان و قبل از فهرست مندرجات قرار بگیرد. اما داشتن پیشگفتار برای همه کتابها ضروری نیست. ضرورت آن را اهمیت و شمول تعیین می‌کنند. پیشگفتار گاه توسط نویسنده و گاه به وسیله ناشر در علت، نویسنده یا ناشر کتاب نوشته می‌شود.

۳- فهرست مندرجات:

عبارتست از فهرست عنوانها، بخشها و فصلها به ترتیبی که در کتاب قرار گرفته‌اند و شماره صفحه شروع هریک در مقابل آنها ذکر شده است. فهرست مندرجات یا فهرست مطالب از ضروریات هر کتاب است و محل قرار گرفتن آن بعد از پیشگفتار، و اگر کتاب پیشگفتار نداشته باشد، بعد از صفحه عنوان است. خواننده با مراجعه به فهرست مندرجات بسرعت از محتوای کلی کتاب آگاهی پیدا می‌کند. تنها کتابهایی نیاز به فهرست مندرجات ندارند که دارای بخشها و فصول متنوع نباشند و از ابتدا تا انتها تحت همان عنوان کلی، بدون فصل‌بندیهای فرعی، تدوین شده باشند. این وضع بخصوص در کتابهای غیر داستانی بسیار بعید است و عدم استفاده از آن از نواقص کتابت و تدوین بشمار می‌آید. برخی فهرست مندرجات را در آخر کتاب می‌گذارند ولی بهترین محل آن در ابتداست زیرا که خواننده مایل است به محض باز کردن کتاب نظری کلی از محتوای کتاب بیابد و بهرحال استاندارد مرسوم و متداول بین المللی همان اول کتاب است گرچه که حتی در برخی کتابهای فرانسوی نیز قرار دادن آن در انتها دیده شده است.

۴- مقدمه و متن:

بعد از صفحه مندرجات، اگر کتاب مقدمه داشته باشد ابتدا مقدمه و سپس متن می آید. آنچه در مورد این دو قسمت از نظر شکل ظاهری قابل گفتگوست، پاراگراف بندی و نقطه گذاری است که در غالب کتابهای فارسی متأسفانه بدرستی رعایت نمی شود. هر پاراگراف باید دارای یک جمله اصلی و چندین جمله توضیحی که معنی جمله اصلی را باز و روشن می کند باشد. جمله اصلی ممکن است در اول، وسط یا آخر پاراگراف بیاید. بنابراین پاراگراف های یک خطی اساساً غیر واقعی است. خط اول هر پاراگراف باید نسبت به بقیه خطوط، کمی تو برود تا خواننده براحتی دریابد که نویسنده مطلب جدیدی را آغاز کرده است. در مورد قواعد نقطه گذاری، کتب بسیار نوشته شده است و ناشران خوب حتی اگر نویسنده در این مورد سهل انگاری کرده باشد، بهنگام ویرایش آنرا تصحیح می کنند. چگونگی نقطه گذاری در قسمت بعدی کتاب آمده است.

ت- پیوستها و سایر مطالب بعد از متن:

این صفحات که بخصوص در کتابهای علمی و علوم اجتماعی از اهمیت بسیار برخوردارند عبارتند از:

۱- کتابنامه:

شامل فهرست کلی کتابها یا مقالات مختلف و متعدد در زمینه مورد بحث کتاب که قبلاً مورد مطالعه نویسنده قرار گرفته است و نویسنده مراجعه بدانها را به خوانندگان توصیه می نماید. نویسندگان بر حسب ضرورت یا سلیقه شخصی کتابنامه را گاه در آخر هر فصل بصورت مآخذ و منابع، گاه در آخر کتاب و گاه در زیر هر صفحه می آورند. از آنجا که کتابنامه نویسی و پانویسی دارای قواعد و ضوابط خاص خود است که امروزه در غالب کشورهای جهان بدان عمل می شود، به پیوست نمونه های مختلف آنها در آخر این بخش از نظر محققان نویسندگان و مترجمان می گذرد.

۲- واژه نامه:

کتابهای ترجمه شده به استثنای داستان و شعر بهتر است دارای واژه نامه باشند. واژه نامه عبارت از شرح، معنی یا معادل واژه های خارجی است بنحوی که توسط مترجم در کتاب آورده شده است. واژه نامه بهتر است نظم الفبائی داشته باشد و نیز دوزبانه باشد. یکبار از زبان اصلی به زبان فارسی و یکبار از زبان فارسی به زبان ترجمه. تدوین واژه نامه به ایجاد یکدستی بین آثار نویسندگان و مترجمان کمک می کند و نیز بتدریج بر وسعت زبان و قدرت

بیان آن می افزاید.

۳- فهرست یا نمایه:

واژه‌ها و کلمه‌های کلیدی موجود در متن است که به ترتیب الفبا معمولاً بعد از متن می‌آید و شماره صفحه یا صفحاتی که کلمه در آن یافت می‌شود نیز در مقابل آن ذکر می‌شود. مثلاً فهرست نام کسان، فهرست اسامی اماکن، فهرست نامهای جغرافیایی، فهرست موضوعها و غیره. گاه همه اینها درهم ادغام می‌شود و پس از تنظیم در یک ردیف الفبائی به نام «فهرست اعلام» یا به اختصار «فهرست» در آخر کتاب قرار می‌گیرد. مجزاً یا درهم بودن فهرستها بیشتر بستگی به نیاز و سلیقه نویسنده دارد ولی بطور کلی استفاده از فهرست اعلام راحت‌تر است، زیرا خواننده مجبور نیست برای یافتن مطلبی که ممکن است در دو یا سه مورد تداخل معنایی داشته باشد، به قسمت‌های مختلف رجوع کند و با یکبار مراجعه بدان دسترسی می‌یابد. فهرست یا نمایه بخصوص در مورد کتابهای علمی و غالب کتابهای غیر داستانی از ضروریات است و وجود آن در کتاب، مبین درجه علمی و تحقیقاتی بودن اثر است.

ث- پانویس یا زیرنویس:

عبارتست از مآخذ نقل قولهای به معنی یا به عبارت که در کتاب آمده است. برای اینکه نقل قول مستند و معتبر باشد باید محل و مآخذ استناد در ذیل همان صفحه‌ای که نقل قول در آن آمده، آورده شود. نوشتن مآخذ نقل قول در زیرنویس دارای قواعد و ضوابطی است که نمونه‌های آن برای استفاده نویسندگان، مترجمان و محققان به ضمیمه این بخش آورده شده است.

ج- صفحه گذاری:

صفحه گذاری بهتر است از ابتدای پیشگفتار تا انتهای کتاب (شامل: فهرستها، کتابنامه و ضمایم) از ۱ شروع شود و تا به آخر با اعداد ترتیبی ادامه یابد (بکار بردن شماره‌های حرفی مثل یک، دو، سه و غیره برای پیشگفتار و مقدمه بلامانع است ولی شق اول ارجح است). صفحه اول پیشگفتار، صفحه اول فهرست مندرجات، صفحه اول مقدمه، صفحه اول متن، صفحات اول هر فصل، صفحات اول فهرستها و ضمایم مختلف باید روی عدد فرد قرار بگیرد و از دو سوم صفحه شروع شود. صفحات دست‌چپ کتاب دارای شماره فرد و صفحات دست راست دارای شماره زوج است.

چ- شماره‌بندی داخل فصول یا متن:

در صورتیکه لازم باشد بخشها، فصول، بندها و مطالب مهم کتاب شماره‌بندی شود.

یعنی ابتدا، بخش و هر بخش به چند فصل تقسیم شود.

ح- صفحه عنوان لاتین:

بخطای همکاریهای بین المللی و بخصوص برای تحقق رساندن طرح^۱ UBC به منظور ایجاد کتابشناسی جهانی و نیز^۲ UAP (دسترسی جهانی به انتشارات)، لازم است کلیه کتابها دارای صفحه عنوان به لاتین باشد. مطالب صفحه عنوان و پشت صفحه عنوان لاتین عیناً ترجمه صفحه عنوان و پشت صفحه عنوان فارسی است. تبصره: هرگاه کتابی در ایران به زبان خارجی منتشر شود، گذاشتن صفحه عنوان فارسی، علاوه بر لاتین، الزامی است.

کتابنامه نویسی

مقدمه

مثالهای پیوست با ماشین تحریر IBM حافظه دار ماشین شده و از سه گوی سیاه، شکسته و معمولی به ترتیب با نامهای فیروزه، شکسته و مروارید استفاده شده است. در مواردی که این امکان موجود نیست می توان به جای حروف سیاه از حروف معمولی استفاده کرد و زیر قسمت هائی را که با حروف شکسته (در لاتین ایتالیک) نوشته شده مثل نام کتاب و نام مجله، خط کشید. بنابراین مثل ردیف اول به این صورت در می آید:

مینوی، مجتبی، تاریخ و فرهنگ. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۲

بدیهی است اگر متن حروف چینی شود می توان از حروف ۱۲ سیاه، ایرانیک و ۱۰ نازک استفاده کرد. آنچه در این پیوست به عنوان مثال می آید استانداردهای قابل قبول در جهان است، لکن ممکن است در برخی کشورها جزئی و تفاوتی به چشم بخورد. مثالها در این قسمت به دو بخش کتابنامه نویسی و پانویسی تقسیم شده و در هر یک از این دو بخش ابتدا شیوه استناد به کتاب و سپس استناد به مقاله و مجله آورده شده است.

کتابنامه نویسی

۱- کتابها

توجه: در کتابنامه نویسی خط دوم حدود ۶ حرف تو می رود. معمولاً هر شناسه یا مدخل با شماره ردیف مشخص می شود.

1. Universal Bibliographic control
2. Universal Availability of publications

با یک نویسنده

مینوی، مجتبی. تاریخ و فرهنگ. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۲.

با دو یا سه نویسنده

رضازاده قشقائی، حبیب‌الله؛ زینی، احمد؛ وگرو، ترنس جان. فرهنگ اصطلاحات حسابداری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

بیشتر از سه نویسنده

نوربخش، جواد، (و دیگران). روان‌شناسی بالینی. تهران: دانشگاه تهران ۱۳۴۶.

بدون نویسنده

استفاده صحیح از اعتبار. تهران: سازمان مرکزی تعاون کشور ۱۳۴۹.

نویسنده با نام مستعار

م. امید (مهدی اخوان ثالث). عاشقانه‌ها و کبود. تهران: جوانه، ۱۳۴۸.

ویرایشگر به جای نویسنده و نیز همین شکل برای گردآورنده

مونسما، جان کلور، ویرایشگر. اثبات وجود خدا، به قلم چهل تن از دانشمندان بزرگ معاصر. ترجمه آرام، امین و مجتهدی. ویرایش ۲. تبریز: کتابفروشی کتابچی حقیقت، ۱۳۴۵.

کتابهای ترجمه

گیلبو، ژان کلود. روزهای مصیبت بار اسرائیل. ترجمه غلامرضا نجاتی. تهران: سپهر، ۱۳۵۴.

ویرایش‌های بعدی یک اثر

معین، محمد. اسم جنس، معرفه نکره. ویرایش ۲. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۱.

سازمان یا مؤسسه به منزله نویسنده

ایران. وزارت اقتصاد. دفتر آمار. نوسان قیمت در کالاهای صنعتی، ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷.

تهران: ۱۳۴۸.

بخشی از یک سلسله انتشارات

شریعتی، علی. حسین وارث آدم. مجموعه آثار، شماره ۱۹. تهران: قلم، ۱۳۶۰.

کتاب بدون ناشر و محل نشر

شریعتی، علی. تاریخ تکامل فلسفه. (بی‌جا، بی‌نا)، ۱۳۵۷.

کتابهای چند جلدی به طور کامل (خواه تحت یک عنوان منتشر شده باشد یا هر جلد

عنوان جداگانه‌ای داشته باشد).

ماله، آلبر و ایزاک، ژول. تاریخ عمومی. ترجمه عبدالحسین هزیر (و دیگران). تهران: ابن سینا، ۱۳۴۲-۱۳۴۴.

نام اولین مترجم ذکر شده است.

یک جلد از کتابهای چند جلدی که هر جلد عنوان جداگانه‌ای دارد

ماله، آلبر و ایزاک، ژول. تاریخ عمومی. ج، ۲: تاریخ رم. ترجمه غلامحسین زیرک زاده. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۳.

توضیح:

در صورتیکه جلدها عنوان جداگانه نداشته باشند تنها بگذاشتن «ج ۲»، یا ۳ و غیره اکتفا می‌کنیم. در مثال بالا فقط «تاریخ رم» حذف می‌شود.

نام نویسنده در کتاب ذکر نشده ولی ما به نحوی (از مراجع و غیره) از آن با اطلاعیم (سلطانی شیرازی، شیفته). خودآموز کتابداری، یا چگونه یک کتابخانه کوچک بسازیم. تهران: مرکز خدمات کتابداری، ۱۳۶۰.

جزئی از یک کتاب که هر جزء آن را نویسنده خاصی تدوین کرده باشد
عظیم، نازی. «تهیه و انتخاب کتاب» در خدمات فنی، ویرایشگر پوری سلطانی، ویرایش پنجم. تهران: مرکز خدمات کتابداری، ۱۳۵۷.

کنفرانسها، سمینارها و گزارشها
کنفرانس ریاضی کشور. گزارش یازدهمین کنفرانس ریاضی کشور. مشهد: انجمن ریاضیدانان ایران، ۱۳۶۱.

پایان نامه‌ها، رساله‌ها و تزیهای دانشگاهی چاپ نشده
خرمشاهی، بهاء الدین، «سیر تذهیب در ایران» پایان نامه فوق لیسانس چاپ نشده دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.

کتابنامه نویسی

۲ — مقاله‌ها و پایاندها

مقاله‌ای از یک مجله یا روزنامه

وحیدی، ح. «بحثی درباره سیاستهای مالی». بورس، دوره دوم (نوروز ۱۳۴۴)،

مقاله‌ای از یک مجله یا روزنامه (بدون امضاء)

«تورم ظرفیت‌های صنعتی». کیمیا. شماره ۲ (اسفند ۱۳۶۶)، ۶-۷.

مقاله‌ای از یک دایرةالمعارف (بدون امضاء)

«اروپا»، دایرةالمعارف فارسی، ۱۳۴۵، ج. ۱.

[برای مقالات امضاء شده در دایرةالمعارفها به بخش انگلیسی رجوع شود].

یک دوره از مجله

نامه انجمن کتابداران ایران. دوره دهم، شماره ۱-۴ (سال ۱۳۵۶).

یک شماره از مجله

نامه انجمن کتابداران. دوره ششم، شماره ۳ (پائیز ۱۳۵۲) *

پانویسی

۱- کتابها

توجه داشته باشید که در پانویسی معمولاً هر مدخل را یک پاراگراف به حساب می‌آورند. بنابراین ابتدای هر مدخل از تورفتگی پاراگرافها شروع می‌شود و خط دوم با اول سایر خطوط متن هم‌تراز می‌شود.

با یک نویسنده

مجتبی مینوی، تاریخ و فرهنگ (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۲)، ص، ۵۵۲.

با دو یا سه نویسنده

حبیب... رضازاده قشقائی، احمد زینی، ترنس جان گرو، فرهنگ اصطلاحات حسابداری (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹)، ص، ۱۳۲.

بیشتر از سه نویسنده

آلکساندر آدانه، و دیگران، هنر و فرهنگ آفریقای سیاه، ترجمه جلال الدین اعلم... و دیگران (تهران: سروش، ۱۳۵۶)، ص، ۱۷۲.

بدون نویسنده

استفاده صحیح از اعتبار (تهران: سازمان مرکزی تعاون کشور ۱۳۴۹)، ص، ۳۵.

نویسنده با نام مستعار

م. امید (مهدی اخوان ثالث)، عاشقانه‌ها و کبوتر (تهران: جوانه، ۱۳۴۸)، ص،

ویرایشگر بجای نویسنده و نیز همین شکل برای گردآورنده

جان کلوور مونسما، ویرایشگر، اثبات وجود خدا، به قلم چهل تن از دانشمندان بزرگ معاصر، ترجمه آرام، امین و مجتهدی. ویرایش ۲. (تبریز: کتابفروشی کتابچی حقیقت، ۱۳۴۵)، ص، ۲۲۵.

کتابهای ترجمه

ژان کلود گیلبو، روزهای مصیبت بار اسرائیل، ترجمه غلامرضا نجاتی، (تهران: سپهر، ۱۳۴۵)، ص، ۱۸۹-۱۹۰.

کنفرانس ها، سمینارها و گزارشها

کنفرانس ریاضی کشور. گزارش یازدهمین کنفرانس ریاضی کشور. (مشهد: دانشگاه مشهد: انجمن ریاضیدانان ایران، ۱۳۶۱)، ص، ۲۵۳.

ویرایشهای بعدی یک اثر

محمد معین، اسم جنس، معرفه، نکره. ویرایش ۲. (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۱)، ص، ۷۵.

بخشی از یک سلسله انتشارات

علی شریعتی، حسین وارث آدم. مجموعه آثار، شماره ۱. (تهران: قلم، ۱۳۶۰)، ص، ۴۴۵.

سازمان یا مؤسسه به منزله نویسنده

ایران. وزارت اقتصاد. دفتر آمار، نوسان قیمت در کالاهای صنعتی، ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۷ (تهران: ۱۳۴۸)، ص. ۱۲.

کتاب بدون ناشر و محل نشر

علی شریعتی، تاریخ تکامل فلسفه (بی جا، بی نا)، ۱۳۵۷. ص، ۱۵۴-۲۰.

یک جلد از کتاب چند جلدی که هر جلد عنوان جداگانه ای دارد

آلبر ماله، و ژول ایزاک، تاریخ عمومی، ج، ۲: تاریخ رم. ترجمه غلامحسین زیرک زاده (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۳)، ص، ۵۲.

نام نویسنده در کتاب ذکر نشده ولی ما به نحوی (از مراجع و غیره) از آن با اطلاعیم (شیفته سلطانی شیراز)، خودآموز کتابداری، یا چگونه یک کتابخانه کوچک بسازیم (تهران: مرکز خدمات کتابداری، ۱۳۶۰)، ص، ۵۷-۱۸۰.

جزئی از یک کتاب که هر جزء آن را نویسنده خاصی تدوین کرده باشد نازی عظیمیا. «تهیه و انتخاب کتاب» در خدمات فنی، ویرایشگری پوری سلطانی. ویرایش پنجم. (تهران: مرکز خدمات کتابداری، ۱۳۶۰)، ص، ۱-۵۸.
پایان نامه‌ها، رساله‌ها و تزیینات دانشگاهی چاپ نشده
خرم‌شاهی، بهاء‌الدین، «سیر تذهیب در ایران» (پایان نامه فوق لیسانس چاپ نشده، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲)، ص، ۱۵.

پانویسی

۲- مقاله‌ها و پایاندها

مقاله‌ای از یک مجله یا روزنامه

ح. وحیدی. «بحثی درباره سیاستهای مالی» بورس، دوره دوم (نوروز ۱۳۴۴). ص، ۸۵-۱۰۵.

مقاله‌ای از یک دایرةالمعارف (امضاء نشده)

«اروپا». دایرةالمعارف فارسی، ۱۳۴۵، ج، ۱، ص، ۱۰۵.

پایاندها

معمولاً یک دوره از مجله یا یک شماره از مجله در پانویس نمی آید زیرا در پانویس همیشه اشاره به صفحه مربوطه ضروری است و اگر صفحه خاصی از یک مقاله باشد باید مثل «مقاله‌ای از یک مجله یا روزنامه» که در بالا بدان اشاره شد رفتار کرد. ه

ه- پوری. سلطانی. قواعد و ضوابط چاپ کتاب، کتابخانه ملی ایران، ۱۳۶۷ با استفاده از ماخذ زیر:

- ۱- آریانپور، امیرحسین. پژوهش (کار پژوهش و پژوهش نامه نویسی)، تهران: دانشگاه تهران، دانشکده هنرهای زیبا، انجمن کتاب دانشجویان، ۱۳۵۴
- ۲- ادیب سلطانی، میرشمس‌الدین. درآمدی بر چگونگی شیوه خط فارسی، تهران: امیرکبیر ۱۳۵۴
- ۳- بدره‌ای، فریدون. روش نوشتن پانویس و کتابنامه در نوشته‌های تحقیقی. تهران: امیرکبیر ۱۳۴۹
- ۴- جهانشاهی، ایرج. راهنمای نویسنده و ویراستار، تهران: شورای کتاب کودک، ۱۳۶۰
- ۵- دانشگاه آزاد ایران. آیین نامه انتشاراتی دانشگاه آزاد ایران. تهیه و تنظیم پرویز کریمی. تهران: بی تا
- ۶- احمد سمیعی آداب و ویراستاری، نشر دانش، سال سوم، ش. ۵ (مرداد و شهریور ۱۳۶۲)
- ۷- محبوب، محمدجعفر، و فرزام‌پور، علی اکبر. فن نگاری یا راهنمای انشا، تهران: اندیشه ۱۳۴۴
- ۸- مرکز نشر دانشگاهی. رسم الخط مرکز نشر دانشگاهی، تهران: ۱۳۶۱

BIBLIOGRAPHICAL FORM BOOKS

one author:

Aaron, Daniel. *A Story of American Progressives.*

New York: Oxford University Press, 1951.

two or three authors:

Berelson, Bernard R.; Lazarsfeld, Paul F.; and McPhee,

William N. *Voting.* Chicago: University of Chicago Press, 1954.

More than three authors:

Reiss, Albert J., and others. *Occupations and Social*

Status. New York: Free Press of Glencoe, 1961.

No author given; name supplied:

[Blank, Henry K.] *Art for its own sake.* Chicago:

Nonpareil Press, 1910.

Pseudonymous author; real name supplied:

Markham, Mrs. [Mrs. Elizabeth Cartright Penrose.]

A History of France. London: John Murray, Ltd.
1872.

No author given:

The lottery. London: J. Watts. 1732.

Author's work contained in his collected works:

Coleridge, Samuel Taylor. *Aids to Reflection. The Complete works of Samuel Taylor Coleridge.* Edited by W.G. Shedd. Vol. I. New York: Harper and Bros., 1884.

Component part by one author in a work edited by another:

Tillich, Paul. "Being and Love." in *Moral Principle of Action.* Edited by Ruth N. Anshen. New York: Harper and Bros., 1952.

Editor in place of author; same form used for compiler:

Anderson, J.N.D., ed. *The World's Religions.* London: Intervarsity Fellowship, 1950.

Author's work translated by another; same form used if edited:

Lissner, Ivar. *The Living Past*. Translated by J. Maxwell Brownjohn. New York: G.P. Putnam's Sons, 1957.

Book privately printed:

Barrow, John G. *A Bibliography of Bibliographies in Religion*. Austin, Texas: By the Author, 716 Brown Bldg., 1955

ARTICLES AND PERIODICALS

Periodical article (Signed):

Kinder, Katherine Louise. "What's Special about Special Librarianship?". *Library Journal*, LXXXVII (November 1, 1962), 3957-61.

Encyclopedia article (Signed):

Haseloff, Arthur. "Illuminated Manuscripts." *Encyclopedia Britannica*. 27th ed., 1959. Vol. XII, 94-99.

Encyclopedia article (Unsigned):

"Sitting Bull." *Encyclopedia Americana*, 1962. Vol. XXV.

One issue of a periodical:

The Audiovisual Librarian, Vol. 5, No. 1 (Winter 1979)

One volume of a periodical:

New Library World. Vol. 74, No. 871-882 (January -
December 1973)

Edition other than the first:

Shepherd, William R. *Historical Atlas*. 8th ed. New
York: Barnes and Noble, 1956.

Association as author:

American Library Association. *Manual for Filmstrip:
Remodeling the Elementary School Library*. Chi-
cago: American Library Association, 1961.

Part of monographic series:

Whitaker, Virgil Keeble. *The Religious Basis of
Spenser's Thought*. Stanford University Publi-
cations: Language and Literature, Vol. VII, No.
3, Stanford, Calif: Stanford University Press,
1950.

Multivolume work under general title, with each volume
separately titled:

Chamberlin, Thomas Chrowder and Salisbury, Rollin
D. *Geology*. Vol. I: *Geo-Processes and their
Results*. 2nd ed. rev. New York: Henry Holt &
Co., 1906.

Work of several volumes under one title, edited by one
person, with each volume under a separate title and by a
different author:

Reichman, Felix. *Notched Cards*. Vol. IV, Part I
of *The State of the Library Art*. ed. Robert
shaw. New Brunswick, N.J.: Graduate School of
Library Service, Rutgers, the State University,
1961.

Conferences, Seminars, and Prodeedings, etc:

Conference on Blood Policy. *Blood Policy: Issues
and Alternatives*. Washington: American Enter-
prise Institute for Public Policy Research,
1977.

Unpublished dissertation, thesis, etc:

Phillips, O.C. Jr. "The Influence of Ovid on Lucan's

Bellum Civil." Unpublished Ph.D. dissertation,
University of Chicago, 1962..

FOOTNOTE FORM

BOOKS

One author:

Leonard Woolf, *Beginning Again* (London: Hogarth Press, 1964), p. 185.

Two or three authors:

Bernard R. Berelson, Paul F. Lazarsfeld, and William N. Mcphee, *Voting* (Chicago: University of Chicago Press, 1954), pp. 93-103.

More than three authors:

Albert J. Reiss, et al. *Occupations and social status* (New York: Free Press of Glencoe, 1961), p.9.

No author given:

The Lottery (London: J. Watts [1732], pp. 20-25.

No author given; name supplied:

[Henry K. Blank], *Art for its own sake* (Chicago: Nonpareil Press, 1910), p.8.

Pesudonymous author; real name supplied:

Mrs. Markham L, Mrs. Elizabeth Penrose 1, *A History of France* (London: John Murray Ltd., 1872), p.9.

Author's work contained in his collected work:

Samuel Taylor Coleridge, *Aids to Reflection*, in *the Complete Works of Samuel Taylor Coleridge*, ed. by W.G.T. Shedd, Vol.I. (New York: Harper and Bros., 1884) p. 209.

Component part by one author in a work edited by another:

Paul Tillich, "Being and Love." in *Moral Principles of Action*, ed. by Ruth N. Anshen (New York: Harper & Bros., 1952), p.663.

Editor in place of author; same form used for compiler:

J.N.D. Anderson, ed., *The World's Religious*

(London: Intervarsity Fellowship, 1950), p. 143.

Author's work translated by another; same form used if edited:

Ivar Lissner, *The Living Past*, Trans. by J. Maxwell Brownjoin (New York: G.P. Putnam's Sons, 1957), P. ۴۹.

Book Printed:

John G. Barrow, *A Bibliography of Bibliographies in Religion* (Austion, Texas: by the Author, 716 Brown Bldg., 1965), p. 25.

City address not always included

Edition other than the first:

William R. Shepherd, *Historical Atlas* (8th ed.; New York: Barnes and Noble, 1965), p. 10.

Association as author:

Special Libraries Association. *Directory of Business and Financial Services* (New York: Special Libraries Association, 1963), p. 21.

Part of a monographic series:

Muriel W. Pumphrey, *The Teaching of Valurs & Ethics in Social Work Education*, The Social Work Curriculum Study, Vol. III (New York: Council on Social Work Education, 1959), p. 25.

Multivolume work under general title, with each volume separately titled:

Will Durant, *The Story of Civilization*, Vol.I: *Our Oriental Heritage* (New York: Simon and Schuster, Inc., 1942), p. 88.

Works of several volumes under one title, edited by one person, with each volume under a separate title and by a different author:

J.H. Latane, *American as a World-Power, 1897-1907*, Vol. XXV of *the American Nation: A History*, ed. by A.B. Hart (28 vols.; New York: Harper & Bros., 1904-18), p. 220.

Conferences, Seminars and Proceedings, ets:

Conference on Blood Policy. *Blood Policy: Issues and Alternatives* (Washington: American Enter-

prise Institute for Public Policy Research, 1977),
p. 195.

Unpublished dissertation, thesis, ets:

O.C. Phillips, Jr. The Influence of Ovid on
Lucan's *Bellum Civil*" (Unpublished Ph.D. dissertation,
University of Chicago, 1962), p. 14.

بخش چهارم:

قواعد نقطه گذاری

قواعد نقطه گذاری^۱

نقش و اهمیت آن

امروز در نوشته های گوناگون، نشانه هایی به کار می رود که به یاری آنها خواندن مطالب آسانتر انجام می شود و مقصود از نقطه گذاری، استعمال همین علائم است. این نشانه ها غالباً از اروپاییان تقلید شده و رعایت آنها دارای اهمیت فراوان است. در متون نظم و نثر قدیمی از این علامت ها به صورتی که امروز متداول است، اثری دیده نمی شود و به همین سبب خواندن آنها در پاره ای موارد دشوار است. این نشانه ها جنبه بین المللی دارد و در کلیه نوشته های امروز جهان استعمال می گردد و گمان نمی رود که هیچ نویسنده ای از بکار بردن آنها بی نیاز باشد و هیچ نوشته ای بدون اینها کامل به شمار آید.

کاربرد نشانه ها در زبان فارسی:

نشانه هایی که در زبان فارسی معمول و متداول است را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف- علامت هایی که عبارات را تقسیم می کنند و جملات را از هم جدا می سازند.

ب- علامت هایی که در پایان عبارات و جملات قرار می گیرند و یا ختم جمله را اعلام می دارند.

الف- علامت هایی که عبارات را تقسیم می کنند، و جملات را از هم جدا می سازند:

۱- (،) ویرگول- (به زبان انگلیسی، کاما = Comma و به زبان فرانسه ویرگول =

- (Virgule) ویرگول نشانه توقف یا درنگ کوتاهی است که در موارد زیر به کار می رود:
- الف- میان عبارات یا جملات غیر مستقلی که در مجموع یک جمله کامل را تشکیل می دهد، مانند: آنجا که آدمی است، هستی است و آنجا که هستی است، زندگی است.
- حضرت صادق (ع) فرمود: کسی که حقیقه و از صمیم قلب در یاد خدا باشد، او بنده مطیع خداست، و هر که در جریان امور و حالات خود از خدا غافل باشد، او بنده عاصی است و اطاعت خدا، علامت هدایت پیدا کردن و معصیت، علامت ضلالت و گمراهی است، و اصل و ریشه اطاعت و معصیت ذکر پرودگار متعال و غفلت است.^۱
- آن دانشجویی که مشغول مطالعه است، دانشجوی فهمیده ای است.
- ب- آنجا که کلمه یا عبارتی به عنوان توضیح، عطف بیان یا بدل در ضمن جمله یا عبارتی دیگر آورده شود، مانند:
- قرآن، پیغمبر اکرم را رحمة للعالمین معرفی می کند.
- مثنوی معنوی، دیوان غزلیات شمس و فیه مافیه از آثار مولوی است.
- سنائی، شاعر عارف، غزلیات فراوانی سروده است.
- اسلام، قانون محبت است.
- ج- بین دو کلمه که احتمال می رود خواننده آنها را با کسره اضافه بخواند، مانند:
- اگر امروز نمی آیی، پس، فردا بیا.
- د- پس از کلماتی که تکرار می شود، مانند:
- هر که این کتاب را خواند، خواند. هر که رفت، رفت. هر که آمد، آمد. دانشجو، دانشجوی سال ۶۵.
- ه- برای جدا کردن اجزای مختلف یک نشانی یا مرجع و مأخذ یک نوشته، مانند:
- آقای ابراهیم محمدی، دانشجوی اقتصاد، سال دوم.
- و- هنگامی که اسمی دارای چند صفت است، صفات را با این علامت از هم جدا می کنیم و جلوی آخرین صفت «واو» ربط به کار می بریم، و همچنین برای جدا کردن واژه ها و اعدادی که پشت سرهم می آیند. مانند:
- سعید دانشجویی کاردان، باهوش، فهمیده، کوشا و جدی است.
- حمید سالهای ۶۲، ۶۳، ۶۴ و ۶۵ در دانشکده ادبیات تحصیل می کرد.

۱- مصباح الشریع و مفتاح الحقیقه- منسوب به امام ششم حضرت جعفر بن محمد الصادق (ع) ترجمه و شرح حسن مصطفوی- انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران- تهران ۱۳۶۰ باب ذکر- ص ۲۱.

- تاریخ، جغرافیا، فلسفه و عربی از رشته های علوم انسانی هستند.

۲- (؛) **نقطه ویرگول** (به انگلیسی Semi-colon) و به فرانسه point et virgule

نامیده می شود) این نشانه مانند نقطه فقط بین جملات کامل به کار می رود و علامت وقف یا درنگ است بیشتر از ویرگول و کمتر از نقطه. به کار بردن آن در بین اجزاء کوچکتر از جمله یا بیان ارکان جمله هیچ گاه جایز نیست.

موارد استفاده آن در جملات، به قرار زیر است:

الف- مهمترین مورد به کار بردن این علامت برای جدا کردن گروهی از جملات است که درنگ در میانشان به کار رفته (و گاه فعل آنها به مناسبت حذف شده است) باشد، مانند:

و این صفات که در باطن تو جمع کرده اند، بعضی صفات ستوران، بعضی صفات ددان، بعضی صفات دیوان، بعضی صفات فرشتگان است؛ تو از این جمله کدامی؟

ب- به جای حرف ربط، میان دو جمله ساده که از لحاظ مفهوم باهم مقابله و تناقض داشته باشند. مانند:

مال از بهر آسایش عمر است؛ نه عمر از بهر گرد کردن مال.

ج- گاه برای تأکید بیشتر روی هریک از سری جملات مربوط بهم، می توان آنها را با نقطه ویرگول، از یکدیگر جدا کرد، مانند:

او هیچگونه تشویق و تقدیری نشد؛ کارش را بخوبی انجام می داد؛ نصف عمرش را هم از دست داد.

د- هنگام تغییر مفهوم جمله های ساده ای که پشت سرهم قرار می گیرند، مانند:

دانشجویان می آیند و می روند؛ اما دانشگاه ها همیشه پایدار و برقرار می مانند.

ه- معمولاً در جمله های توضیحی و پیش از کلماتی از نوع: مثلاً، «یعنی»، «به

عبارت دیگر»، نقطه ویرگول و بعد از آنها ویرگول گذاشته می شود، مانند:

بسم الله الرحمن الرحيم؛ یعنی؛ به نام خداوند بخشنده مهربان.

و- هنگام برشمردن و تکفیک اجزای مختلف وابسته به یک حکم کلی، مانند:

آثار سعدی عبارت است از: گلستان؛ بوستان؛ و...

۳- («») **گیومه** یا نقل قول (در زبان انگلیسی quotation marks یا inverted

comms و به زبان فرانسه quilletet خوانده می شود).

این علامت برای نشان دادن ابتدا و انتهای قول مستقیم کسی غیر از نویسنده است و

نیز برای مشخص کردن کلمه یا اصطلاحی ویژه به کار می رود.

موارد استفاده از این علامت به شرح زیر است:

الف- وقتی بخواهیم عین سخن یا نوشته کسی دیگر را بیاوریم، مانند:

- سعدی می گوید: «همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند به جمال.»

یادآوری ۱: هرگاه مطلب نقل شده دراز و شامل چند بند (پاراگراف) باشد، علامت

نقل قول در آغاز هر بند و فقط در پایان بند آخر قرار می گیرد.

یادآوری ۲: هرگاه نقل قولی در ضمن نقل قولی دیگر بیاوریم، آن را در میان علامت

نقل قول مفرد(،)، قرار می دهیم، مانند:

گفت: «نشیده ای که پیغمبر اکرم فرموده است: ، طلب العلم فریضة علی کل

مسلم».

ب- در آغاز و انجام کلمه ها و اصطلاح های تازه یا جعلی یا عامیانه یا کلمه هایی که

مورد تأکید قرار می گیرد، مانند:

- اهل منطق، «استقراء» را استدلالی می دانند که ذهن را از حکمی جزئی به

حکمی کلی یا از نتیجه به موارد اطلاق آن برساند.

ج- هنگام ذکر عنوان مقاله ها و رساله ها و اشعار و روزنامه ها و آثار هنری و فصلها و

بخشهای یک کتاب، مانند:

- باب اول بوستان سعدی، «در عدل و تدبیر و رأی» است.

یادآوری ۳: عبارت نقل شده در داخل علامت نقل قول، نشانه های نقطه گذاری خود

را حفظ می کند. و علامت پایان اگر مربوط به جمله یا عبارت نقل شده باشد، در داخل

نقل قول می آید.

۴- () - پرانتز یا هلالین (parentheses یا brackets).

این علامت، به معنی «یا» و «یعنی» است که کلمه، یا جمله قبلی را توضیح

می دهد، مثال:

برای ساختن زمان حال کامل (ماضی نقلی)، اسم مفعول فعل مورد نظر به کمک

صیغه های حال فعل معین («استن» به صورت «ام، ای، است، ایم، اید و اند» به کار

می رود.

۵- [] دو قلاب یا گروه.

این علامت در دو مورد به کار می رود:

الف- مورد استعمال این علامت نظیر هلالین است، با این تفاوت که آن مطلب، زائد بر متن است و برای توضیح کلمه یا مطلبی آورده می شود، مانند:

روز دوشنبه هفتم صفر، امیر [مسعود پسر سلطان محمود غزنوی] شبگیر برنشست...
ب- هنگامی که مصحح یا چاپ کننده کتاب، مشاهده می کند در این متن کلمه یا عبارتی حذف شده است و آنرا غلط می بیند، در این صورت، آن کلمه یا عبارت را داخل قلاب یا کروشه قرار می دهد، مانند:

روز دوشنبه، مولانا [مولوی، ملائی روم] وارد قونیه شد و در آن شهر اقامت کرد.
گفت: «من آدم مطمئنی هستم. [تو] این کتاب را به من دادی...»
یادآوری: اگر در بین مطلبی که با گیومه نقل می شود، اسمی یا نکته ای باشد که باید درست شناخته گردد در این صورت آن را نیز میان کروشه قرار می دهند، مانند:
خداوند در قرآن مجید می فرماید: «بریده باد دست های ابولهب [عموی پیغمبر(ص)]، ثروت او و آنچه کسب کرده بود سودی به حال وی نبخشید».
۶- (-) خط فاصله (به انگلیسی dash و به فرانسه tiret) این نشانه در موارد زیر به کار

می رود:

الف- برای مجزاً کردن جمله یا عبارت معترضه، مانند:
پیغمبر اکرم -صلی الله علیه و آله و سلم- می فرماید: «کسی که شکر نکرد مردم را، شکر نکرد خداوند را».
یادآوری: اگر جمله ای که بین دو خط فاصله قرار می گیرد، در پایان مطلب باشد، انتهای جمله به نقطه ختم خواهد شد و به آوردن خط فاصله در آخر جمله نیازی نیست، مانند:
ایجاز و اختصار- بعد از رواج شیوه اطناب و اسهاب که میراث قرن ششم تا نیمه قرن هفتم بود. از تأثیر سادگی و بدوی حکومت مغول بار دیگر به عرصه شهود گرائیده است.
ب- در مکالمه بین اشخاص نمایشنامه و داستان، یا ذکر مکالمات تلفنی در ابتدای جمله و از سرسطر به جای نام گوینده، مانند:

- سلام علیکم

- احوالت چطور است؟

- خوبم، الحمدلله.

- چند روز در هفته به دانشکده می آیی؟

- چهار روز.

- از امتحان نیمسال گذشته ات راضی بودید؟

- بلی.

یادآوری: قبل از خط فاصله می توان نام افراد پرسش کننده و پاسخ دهنده را هم قرار

داد.

ج- به جای «از» و «تا» و «به»، بین تاریخها، اعداد و کلمات قرارداد، مانند:

- فروردین- خرداد ۱۳۶۴ (= از فروردین تا خرداد).

- دهه ۱۳۵۰ - ۱۳۶۰ (= از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۰).

- بهره برداری از خط لوله سرخس- نکا آغاز شد.

د- برای نشان دادن بیان ناشی از لکنت زبان، مانند:

- م- م- من - ب- ب- برای هر نوع - ف- ف- فداکاری - ح- ح- حاضرم.

ه- برای جدا کردن هجاهای یک کلمه در تقطیع یا جدا کردن حروف یک کلمه از

یکدیگر، مانند:

کلمه مبارزه، شامل چهار هجاست: م- با - ر- زه.

کلمه کتاب، شامل چهار حرف است: ک - ت - ا - ب.

و- برای پیوستن اجزای یک کلمه دو جزئی مرکب، مانند:

فرهنگ ایرانی- اسلامی.

ز- در پایان سطر که نیمی از یک کلمه در پایان و نیم دیگر آن در آغاز سطر بعدی

می آید، مانند:

تلاش و کوشش و مبارزه پیگیر و مستمر، عمده ترین صفاتی است که پیروز می کند.

ح- برای مجرا نوشتن عدد دیگر، و یا نشان دادن دو فاصله زمانی یا مکانی، مانند:

۱- ۲- ۳- ۴- ۵...

۱۳۵۲- ۱۳۵۸

- فاصله تهران- قائم شهر، ۲۳۰ کیلومتر است.

و- هنگام یادداشت نشانی، مانند:

تهران- خیابان ولیعصر- پلاک ۲۵.

۷- (————) خط ممتد:

برای مهم جلوه دادن بعضی از کلمه ها یا عنوان ها در دستنوشته ها و نوشته های ماشین

شده، زیر آن خط کشیده می شود، مانند:

- سال ۶۵، شرط سن از آزمون سراسری دانشگاه حذف شده است.

- از دانشجویان سال اول تقاضا می شود، راس ساعت ۸ صبح در کلاس شماره

۲۰۳ حضور پیدا کنند.

یادآوری: علاوه بر موارد بالا، در مطالب دستنویسی که برای چاپ ارسال می شود، زیر اسامی کتب و مجلات و مجموعه ها نیز خط می کشند که همه این موارد در چاپ با حروف سیاه و در صورت امکان با حروف خمیده (ایتالیک/ایرانیکی) مشخص شود.

۸- (/) ممیز:

الف نشانه، در موارد زیر، به کار می رود:

الف- برای جدا کردن تاریخهای هجری و میلادی یا شمسی و قمری (سمت راست

سنه هجری و سمت چپ سنه میلادی) مانند:

مولانا جلال الدین محمد در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هـ/ سی ام سپتامبر ۱۲۰۷ م

تولد یافته است.

ب- برای نشان دادن کلمه های معادل که تنها در حروف یا حروفی از آنها ابدالی یا

تخفیفی صورت گرفته است، مانند:

مازندران/ مازاندران

ج- علامت هایی که در پایان عبارات و سطرها گذارده می شود، و ختم جمله را اعلام

می دارد:

۱- (.) نقطه (به انگلیسی dot و pullstop و به فرانسه point) موارد استعمال نقطه

به قرار زیر است:

الف- در پایان جمله های کامل خبری یا انشایی، مانند:

- فارابی، یکی از فیلسوفان بزرگ ایران است.

ب- پس از هر حرفی که به صورت نشانه اختصاری به کار رفته باشد، مانند:

ارسطو متوفی به سال ۳۲۲ ق. م. (قبل از میلاد مسیح).

در کلمه های خارجی چنین است:

- سازمان کشورهای صادر کننده نفت. O.P.E.C (= opec)

- پست و تلگراف و تلفن. P.T.T.

توضیح: هرگاه دو جمله کامل با «واو» به یکدیگر عطف شوند، نقطه تنها در پایان

جمله دوم قرار می گیرد، مانند:

مرگ، نسبت به دنیا مرگ است و نسبت به جان پس از دنیا، تولّد است.

۲- (!) علامت تعجب و خطاب

این علامت برای نشان دادن خطاب، تاکید، شگفتی، تأثر، خوشحالی، تحسین، تنبیه، تأسف، ترحّم، تحقیر، تنقّر، استهزا، شک و تردید، امر و نهی، تهدید، حسرت، آرزو، درد و الم، دعا و نظایر آنها به کار می رود، مانند:

عجب دانشجوی فعالی است!

محمد! کتابت را بردار.

آه!

ای برادر!

... من موفق شدم!

آفرین! آفرین!

چه بد شد!

خدا خیرش بدهد!

خدایا! ما را بیامرز!

هرگاه، این علامت از پس گفتاری تکرار شود، نشانه ریشخند و تمسخر خواهد بود،

مانند:

آقا ثابت کردند که فلاسفه بدبین بیهوده اظهار نظر کردند!!

۳- (!؟) سؤال و تعجب:

هرگاه پرسش ما همراه با شگفتی، خوشحالی، تأثر و مانند آنها باشد، این علامت به

کار می رود، مانند:

- دیدی چه منظره جالبی بود؟!

۴- (!؟) علامت سؤال:

موارد استعمال این علامت به شرح زیر است:

الف- در پایان جمله های پرسشی مستقیم، مانند:

- در آزمون ورودی دانشگاه قبول شده ای؟

یادآوری ۱: در پایان جمله های پرسشی غیرمستقیم نقطه به کار می رود، مانند:

- هر آیه ای که از طرف خداوند نازل می شد، پیغمبر (ص) معنی آنها را می دانست و

می دانست که چرا و چه سبب آمده است.

ب- گاه برای نشان دادن مفهوم و تردید یا ریشخند و استهزا، این علامت در داخل هلالین می آید، مانند:

- تاریخ وفات سنائی غزنوی را ۵۲۵ (؟) نوشته اند.

- برخی از خبرگزاریها اعلام کردند که: در افغانستان عدالت اجتماعی (؟) برقرار شده است.

یادآوری ۲: هرگاه جمله به صورت استفهام انکاری (پرسش تأکیدی) آمده باشد، علامت سؤال نمی خواهد، مانند:

- نه این است که جزای نیکی، نیکی، و جزای بدی، بدی است.

یادآوری ۳: هرگاه جمله سؤالی جنبه خواهش یا تقاضای مؤدبانه داشته باشد، علامت پرسش نمی آید، مانند:

- اجازه می فرمائید رفع زحمت کنم.

ج- علامت سؤال گاهی در پایان عنوان کتاب یا مقاله و مطلبی قرار می گیرد که خود در ضمن جمله ای دیگر می آید، مانند:

- چه باید کرد؟ عنوان کتابی است از دکتر علی شریعتی.

د- بعد از هر کلمه یا عبارتی که جای جمله استفهامی مستقیم را بگیرد، مانند:

- کدام را می پسندی؟ جنگ، یا صلح؟

یادآوری ۴: بعضی علامت سؤال را به جای علامت تعجب به کار می برند که صحیح نیست و برخی نیز برای نشان دادن تعجب زیاده از حد، دو یا چند علامت تعجب (!) را پشت سرهم می آورند که آن هم ناصحیح است.

۵- (/) ایضاً یا علامت تکرار:

این علامت به جای کلمه های مشابهی که عیناً در سطرهای متوالی و با حکمی واحد تکرار می شود، به کار می رود، مانند:

- | | | | | |
|--|----------|----------|-----|-----|
| ۱- آقای حسین محمدی دانشجوی رشته اقتصاد | دانشگاه | مازندران | سال | دوم |
| ۲- آقای فؤاد احمدی | | | | |
| ۳- خانم نرگس سعیدی | حسابداری | | | اول |

۶- (*) یک ستاره:

این نشانه را نویسندگان در کتاب یا نوشته، زمانی به کار می برد که بخواهد نظر خواننده را به زیر نویسی همان صفحه جلب کند.

۷- (**دوستاره):

این نشانه نیز هنگامی به کار می رود که در زیر نویسی صفحه ای دو توضیح داده شده باشد، و این علامت برای توضیح دوم است.

۸- (...) سه نقطه:

این علامت هم در اول، هم در وسط و هم در آخر جمله ها و عبارتها واقع می شود و موارد استعمال آن به شرح زیر است:

الف- به جای یک یا چند کلمه محذوف، مانند:

- عصر بی دانشی، یک سونگری، بیکارگی و... سپری شده است.

- ابتکار، دانائی، سواد و... موجب پیشرفت جامعه است.

ب- در تصحیح متون کهن، آن جا که مصحح در متن افتادگیهایی می بیند که نسخه بدلهای در آن جا ساکت است، مانند:

- بازگردید و کارهای خویش بسازید که آنچه بیاید فرمود، شما را می فرمایم. آن مدت که شما را این جا مقام باشد و آن... روز خواهد بود (تاریخ بیهقی، ص ۸۸۳).

ج- هنگام قطع مطلبی که بخشی از آن نقل شده است، چه قطع در اول عبارت منقول باشد و چه در آخر آن، مانند:

... چون بزرجمهر حکیم از دین گبرکان دست برداشت... و دین عیسی پیغمبر گرفت و برادران را وصیت کرد که در کتب خوانده ام که آخر الزمان پیغامبری خواهد آمد به نام محمد مصطفی (ص) اگر روزگاری بام نخست کسی می باشم که بدو بگروم و اگر نیام امیدوارم که حشر ما را با امت او کنند، شما فرزندان خود را همچنین وصیت کنید تا بهشت یابید، این خبر به...^۱

۹- [[، یک ابروود و ابرو:

این نشانه را هنگامی به کار می برند که کلمه ای مقابل چند کلمه دیگر قرار گرفته باشد، مانند:

شرکت فرش شمال

کارخانه ۲۴۳۴۷

تلفن دفتر ۲۶۴۲۳

انبار ۲۵۷۶۹

۱- تاریخ بیهقی مندرج در کتاب «گزیده متون ادب فارسی» به اهتمام جلیل تجلیل، اسماعیل حاکمی و... مرکز نشر دانشگاهی، چاپ سوم ۱۳۶۳، ص ۱۲.

کتابهای مرجع
کتابهای خطی
مجلات جلد شده

قفسه سمت راست

شنبه ساعت ۸ صبح

برنامه هفتگی درس ادبیات فارسی دوشنبه ساعت ۱۰ صبح

چهارشنبه ساعت ۸ صبح

دو ابر بیشتر در فرمول ها به کار می رود. هرگاه بخواهیم مجموع چند جمله یا عبارات را (که خود در دو کمان و دو قلاب و دیگر نشانه ها محدود شده اند) به شکل یک واحد نشان دهیم آنها را در بین این نشانه قرار می دهیم:

$$... [[(۲ +) (۱ +)] [(۲ - ۱) - ۸]]$$

۱۰- (پاراگراف) یابند:

پاراگراف، جزئی از تقسیمات یک فصل است، که از چند جمله تشکیل می شود که درباره یک موضوع و دنباله یک مطلب که خود قسمتی از یک نوشته بزرگتر است گفت و گو می کند.

پس از یک پاراگراف مطلب بعدی باید از سر سطر نوشته شود و نخستین سطر باید از حاشیه راست کاغذ نسبت به سایر خط ها و سطرها فاصله بیشتری داشته باشد.

بخش پنجم:

کلمات متشابه

کلمات متشابه

آجل: به معنی «آینده» است.

عاجل: به معنی «شتابنده» است.

آئیم: گناهکار

عاصم: نگهبان

آقا: مرد

آغا: زن، بانو، خانم

آمر: امر کننده

عامر: آباد کننده

أبلغ: رساتر

أبلق: سیاه و سفید

آتابع: پیروان، جمع «تَبِعَ» و «تابع» و «تبعه» است.

إتباع: پیروی کردن

إثم: گناه

إسم: نام

آثمار: میوه‌ها

آسمار: افسانه‌ها

احتفاظ: شادی

اهتزاز: جنبش

احسان: نیکی کردن

احصان: زناشویی
 آخس: فرومایه‌تر
 آخص: خاص‌تر، ویژه‌تر، برگزیده‌تر
 آخوان: تشبیه «آخ» به معنای دو برادر است.
 إخوان: برادران
 آذل: خوارتر
 آزل: زمان بی‌آغاز
 اضل: گمراه‌تر
 ارتجاع: پس رفتن، بازگشت به حال اول
 ارتجاع: امیدواری
 آرض: زمین، جمع آن «اراضی» است.
 عرض: پهنا، جمع آن «عروض» است.
 عرض: آبرو، حیثیت
 إرضاء: خشنود کردن
 إرضاع: شیر دادن
 آزهر: روشن‌تر
 آظهر: آشکارتر، سپیدروی
 آسراز: رازها، جمع «سِر»
 إصرار: پافشاری
 استوانه: اصل این واژه فارسی است.
 اسطوانه: این کلمه «مُتَرَب» است.
 آسفاز: کتاب‌ها، نوشته‌ها، جمع سفر
 اسفاز: روشن شدن هوا
 آصوات: آوازاها، جمع صوت
 آسواط: تازیانه‌ها، جمع سوط
 آسیر: گرفتار، از مصدر «اسارت»
 تحصیر: شیره
 آثیر: گلوله آتش، کره آتش، هوا و فلک

عسیر: دشوار
 اصیر: موهای نزدیک به هم و پیچیده
 عثیر: نشان خفی، گل ولای تُثُک
 اشباح: سایه‌ها، پیکرهای خالی، جمع «شبح»
 اشباه: جمع «شبه» چیزی یا کسی با چیزی یا با کسی شبیه باشد
 اشغال: مشاغل
 اشغال: تصرف کردن، تسخیر کردن
 اشیاء: چیزها، جمع «شیء»
 اشیاع: پروان
 اطاق: نگارش آن «مُعَرَّب» است.
 اتاق: این واژه، فارسی است، بهتر است بدین شکل نوشته شود
 اضائه: روشن کردن
 اضاعه: تباه کردن
 اعسار: درویش شدن، تنگدست شدن
 اعصار: دوره‌ها
 اغفال: فریب دادن، منحرف ساختن، غافل کردن
 اقفال: قفل نهادن و دربستن
 اغناء: بی نیاز کردن
 اقناع: قانع کردن
 اقرب: نزدیکتر
 اغرب: دورتر
 محقر: کژدم
 إلغا: لغو کردن، باطل کردن
 إلقا: تلقین کردن، آموختن، در ذهن کسی وارد کردن
 آلم: درد
 علم: پرچم
 آلیم: دردناک
 علیم: دانا

إلهه: به معنای «ربه النوع» و مؤنث «إله» است.

آلهه: به معنای «خدایان»، جمع اله است.

آمارت: نشانه

إمارت: امیری، فرمانروایی

عمارت: ساختمان

امانت گذار: گذاردن، به معنی «نهادن و قرار دادن» است و همچنین «امانتی را نزد کسی قرار دادن».

امانت گزار: گزاردن، به معنی «بجای آوردن» است.

أمل: آرزو

عمل: کار

اناء: ظرف

عنا: رنج

آنتر: به معنای «بوزینه» است.

عنتر: این شکل نیز به همان معنای بالائی به کار رفته است.

انتساب: نسبت داشتن

انتصاب: گماشتن

انتفاء: نابود شدن

انتفاع: نفع بردن

انطفاء: خاموش کردن

انتهی: به معنی «پایان» است.

انتهی: صیغه فعلی است به معنای تمام شد، پایان یافت.

انزجار: املائی درست این کلمه به همین شکل است.

انضجار: شکل دیگر «انزجار» را به صورت «انضجار» می نویسند که درست نیست.

انعام: به معنای «چهار پایان»، جمع نعم و همچنین به معنی نعمت هاست.

إنعام: به معنای «بخشش» است.

اوان: آغاز

عوان: پیشکار

أولی: بر وزن «جوبا»، به معنای نخست و نخستین است و فلسفه أولی یعنی: بخشی از فلسفه

که به مسائل نخستین و به معرفت امور کلی احوال موجودات می پردازد.
اولی: بر وزن «سودا»، صفت تفضیلی و به معنای سزاوارتر است. بسیاری از شاعران و نویسندگان نیز آن را به همین عنوان به کار برده اند، ولی در فارسی معمولاً آن را صفت بسیط گرفته و «تر» علامت صفت تفضیلی را بر آن افزودند. بعضی از فضلا «اولیتر» را درست نمی دانند، اما در شعر و نثر فارسی از قدیمی ترین زمانها آن را به کار برده اند و غلط نیست.

ایار: ماده رومی

عیار: خالص

ایلام: نام شهری است در پشت کوه لرستان که نام قدیم آن «حسین آباد» بوده است.
عیلام: نام کشوری بوده است در قدیم، شامل خوزستان، لرستان و کوههای بختیاری کنونی.
ایمن: بر وزن «بیدل» به معنای در امان، و نیز آسوده خاطر است.
ایمن: «بر وزن» «کیفر» اسم مکان است و در ترکیب «وادی ایمن، نام صحرایی صعب العبور و پر مخاطره به کار رفته است.

بأس: خشم

بعث: برانگیختن

بحار: دریاها

بهار: اولین فصل سال

بحر: دریا

بهر: حرف اضافه (برای)

بخشودن: مضارع آن می شود «می بخشایم»

بخشیدن: مضارع آن می شود «می بخشم»

بَدَوی: به معنی «ابتدایی و آغازی» است.

بَدَوی: به معنی «بیابانی و صحرانشین» است.

برائت: به معنای بیگنامی و پاکدامنی است.

براعت: به معنای کمال فضل و ادب است.

بقاء: پایداری

بقاع: بقعه ها

بلوک: واژه فارسی، به معنای ناحیه ای مشتمل بر چند روستا است.

بلوک: واژه فرانسوی است به معنای کشورهایی که در شیوه حکومتی که کم و بیش یکسان اند

و در برابر کشورهای با شیوه حکومتی دیگر با هم متحدند.

یحل: درگذر

یهل: رها کن، بگذار

بها: ارزش

بهاء: روشنایی

تابع: پیرو

طابع: چاپ کننده

تأثر: اثربافتن

تسیر: دشواری

تأدیه: پرداختن

تعدیه: متعدی کردن

تألم: دردناک

تعلم: یاد گرفتن

تأسف: افسوس خوردن

تعسف: ستم کردن، بیراهه رفتن

تاویل: شرح دادن

تعویل: اعتماد کردن

تحدید: محدود کردن

تهدید: ترساندن

تحلیل: به معنای از هم گشودن و تجزیه کردن و حل کردن است.

تهلیل: به معنای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفتن است.

تزکیه: به معنای پاک کردن و زکات دادن است.

تذکیه: به معنای «شاهرک زدن» است و در اصطلاح شرع، کشتن حیوانی است که خون

جهنده دارد، به روشی خاص.

تسریع: آزاد نمودن و از بند رها کردن

تصریح: با صراحت و روشنی چیزی را بیان کردن

تصادف: به هم برخوردن

تصادم: به هم کوفته شدن، به سختی به هم خوردن

تعویذ: دعا، طلسم
 تعویض: عوض کردن
 تغلب: به زور گرفتن
 تقلب: دگرگون و وارونه کردن
 تفریق: کم کردن عددی از عددی دیگر
 تفریغ: فارغ شدن
 ثری: خاک
 سرا: خانه
 سقر: دوزخ
 ثغر: مرز
 صقر: مرغ شکاری
 صغری: کوچکی
 ثمین: گرانها
 سمین: فربه و چاق
 ثنا: ستایش
 سنا: روشنائی
 ثواب: پاداش، اسم است.
 صواب: درست، بجا، صفت است.
 ثوب: جامه
 صوب: طرف
 جاحد: انکار کننده، ناپذیرنده
 جاهد: کوشنده، کوشا
 جحد: حاشا کردن، انکار کردن
 جهد: کوشش
 جذر: ریشه
 جزر: در مقابل «مَد»، فرو نشستن آب دریا، بر اثر حرکت ماه است.
 جمل: شترنر
 جمل: جمله ها

جَنان: بهشت ها، جمع جنت
جَنان: دل، قلب، امر پنهان، درون چیزی
جُنان — جنانة: به معنی «سپر» است.
چرا؟: به معنای «برای چه؟» است.
چه را؟: به معنای «چه چیز را» است.

حاسد: بدخواه

حاصد: دروگر

حارث: برزگر، کشاورز

حارس: نگهبان

حازم: دوراندیش

هازم: شکست دهنده

حایل: اسم است به معنای آنچه میان دو چیز واقع شود و مانع اتصال آنها باشد.

هایل: صفت است، به معنای ترسناک و هولناک است.

حبوب: دانه ها

هبوب: ورزش باد

حَجَر: به معنای «سنگ» است.

حِجْر: به معنای «دامن، آغوش» و مجازاً به معنای «پناه» است.

حَجَر: به معنای «منع کردن» است.

حَدَس: به معنای گمان و استنباط است.

حَدَث: نوامری که تازه واقع شده باشد.

حذر: پرهیز کردن

حضر: ضد سفر، ماندن

حراثت: کشاورزی

حراست: نگهبانی

حزم: دوراندیشی

هزم: شکست

هضم: گوارش

حُکَم: فرمان، رأی محکمه یا داور

حَکَم: داور
 حِکَم: جمع حکمت و به معنای پندها و اندرزها یا سخنان حکیمانه است.
 حَلال: روا، جایز
 هِلال: ماه شب اول
 حلیم: بردبار، شکیبا
 هَلیم: نوعی خوراک که از کوبیده گوشت و گندم پوست کنده درست می‌شود.
 حور: زنان سیاه چشم
 هور: خورشید
 حوزه: به هر ناحیه اعم از کوچک و بزرگ اطلاق می‌شود.
 حوضه: مقدار زمینی که رودخانه‌ای آن را مشروب می‌کند.
 حول: پیرامون، اطراف
 هول: ترس
 حیات: زندگی
 حیات: فضای سرگشوده درون خانه که اطرافش دیوار یا اتاق باشد.
 حیات: به معنای «دیوارها» است.
 حیث: جهت
 حبص و بیص: گیرودار
 حین: هنگام
 هین: آگاه باش
 خاتم: به معنای انگشتی و نگین و نیز به معنای آخرین است.
 خاتم: به معنای ختم کننده در مورد پیامبر اسلام (ص) هر دو صورت ذکر شده است.
 خار: تیغ
 خوار: ذلیل
 خاستن: بلند شدن
 خواستن: طلبیدن
 خان: شخص بزرگ، مرد بزرگ در مقابل خانم: زن بزرگ. مثل بیگ و بیگم است.
 خوان: سفره
 خُرد: به معنای کوچک، ریز و اندک است.

خورد: سوم شخص مفرد ماضی از مصدر «خوردن» است.

خطا: لغزش

ختا: نام شهری است.

خُمار: احساس سنگینی و افسردگی پس از رفع نشئه مشروبات الکلی یا مواد مخدر.

خَمّار: باده فروش و بیشتر در ترکیب «خانه خَمّار» به معنای «میخانه» به کار می رود

درب: کلمه عربی است و به معنای «دروازه شهر و قلعه است» و جمع آن «دُروب» است.

در: کلمه فارسی است و معادل «درب» عربی می باشد.

درنوشتن: درنوردیدن، طی کردن

درنوشتن: به معنای نوشتن و کتابت است.

دسته جات: واژه «دسته» فارسی است و جمع آن با «جات» درست نیست.

دسته ها: این واژه فارسی است و باید به همین شکل نوشت.

دلایل: جمع دلالت است.

ادلّه: جمع دلیل است.

دَقَن: به معنای «چانه و زنخدان» است.

زَعَن: واژه فارسی است و نوعی پرنده شکاری از دسته بازهاست.

دُکا: به معنای آفتاب است.

ذکا: به معنای تیزهوشی و ژرف نگری است.

دُل: خواری

ظِل: سایه

ذلیل: خوار

ضلیل: گمراه

ذِلّت: خواری و متضاد عزت است.

زَلّت: به معنای سهود و خطا است و معادل فارسی آن لغزش است.

ذم: زشتی، بدی

زم: سرما

ضم: پیوست

ذمیه: زشت

ضمیمه: پیوست

رائی: بیننده
 راعی: چوپان
 رازی: اهل «ری»
 راضی: خشنود
 رَب: پروردگار، خداوند، مالک، مصلح، جمع آن «ارباب و ربوب» است.
 رُب: شیر و عصاره غلیظ شده میوه‌ها
 رضا: خشنودی
 رضاع: شیرخوارگی
 زجر: دور کردن، راندن
 ضجر: بی قرار و آرام و «ضُجرت» به معنای بی قراری و بی تابی است.
 زخم: آسیب
 ضخم: پر حجم
 زراعت: کشاورزی
 ضراعت: گریه و زاری
 زرع: به معنای کاشتن
 ذرع: مقیاس قدیم طول و معادل ۱/۰۴ متر بوده است.
 ذغال: این کلمه فارسی است.
 ذغال: کلمه «زغال» را به غلط «ذغال» می نویسند.
 زمین: گُره خاک
 ضمین: عهده دار
 زوّار: بسیار زیارت کننده
 زوّار: جمع زایر و به معنای زیارت کنندگان است.
 زحیر: دل پیچه
 ظهیر: پشتیبان
 زهر: سم
 زهر: گل و شکوفه
 ظُهر: پشت
 ظُهر: نیمه روز

ساری: شهر «ساری»

ساری: مسری

سبا: نام مکان و نام شهر است.

صبا: باد شرقی

صباح: زیبایی

سباح: شناگری

ساعده: بازو

صاعده: بالا رونده

صائد — صاید: شکار کننده

سائق: راننده

صائغ: زرگر

ستبر: درشت، واژه فارسی است.

سطبر: در متون قدیم گاهی بدین شکل آمده است.

سطر: نوشته

ستر: پوشش

ستور: چهار پا

سطور: نوشته ها

سحر: جادو

سحر: صبح زود

سهر: بی خوابی

سُخره: کار بدون مزد، بیگاری

سُخره: مورد ریشخند، مسخره

صُخره: تخته سنگ بزرگ

سریر: تخت

صریر: صدا، صدای بلند

سَفَر: حرکت از محلی و رفتن به محل نسبتاً دور

سِفر: به معنای «کتاب» است، جمع هر دو کلمه «آشفار» است.

سیلاح: وسیله و آلت جنگی

صِلَاح: مصلحت

سَلَب: گرفتن، جدا کردن

سَلَب: نوعی جامه

صُلَب: سخت، پست

سَلَف: وام بدون سود که وام گیرنده به موقع باید آنرا بپردازد. پیش پرداخت برای جنسی که بعد از مدتی تحویل گیرد و نیز به معنای گذشته و کسانی که در گذشته بوده اند و جمع آن «آسلاف» است.

سِلَف: باجناب

ثُفل: دُرْد شراب که در تهِ ظرف بنشیند، آنچه که از مایعی ته نشین شود.

سفل: پستی، فرومایگی

سُمُوم: جمع «سم» به معنای «زهرها» است.

سَمُوم: باد سوزان، اسم مفرد است و جمع آن «سمائم» است.

سُور: شادی

صُور: بوق و شیپور

صُور: صورتهای جمع «صورت» است.

ثُور: گاوانر

سوط: تازیانه

صوت: آواز

سیف: شمشیر

صیف: تابستان

شادروان: مرکب از دو کلمه «شاد» و «روان» است و معمولاً در مورد کسی که در گذشته باشد، به کار می رود.

شادروان: به معنای، پرده بزرگ و مجللی که در قدیم در برابر ایوان یا درگاه شاهان و امیران می آویختند.

شَبَح: سیاهی ای که از دور به نظر آید. جمع آن «أشباح» است.

شِبَّة: مثل، مانند

شَبَّة: به معنای «سنگ سیاه» نیز می باشد.

شست: انگشت بزرگ و پهن دست و پا

شصت: عدد «۶۰» را به این شکل می‌نویسند.

شکوا: به معنای شکایت است.

شکوه: به معنای «گیله» از ساخته‌های فارسی است و در عربی به جای آن شکایت یا شکوا می‌گویند که در فارسی نیز متداول است.

سُدْرَه: کلمه عربی است و به معنای قسمت بالای سینه است و همچنین به معنای جامه‌ای بی‌آستین که سینه و شانه‌ها را می‌پوشاند.

سُدْرَه: واژه فارسی است به معنای پیراهن سفید و گشاد و آستین کوتاهی که تا سرزانو می‌رسد و زرتشتیان پس از سن بلوغ آن را می‌پوشند.

سُدْرَه: نام درختی است در آسمان هفتم.

صدیق: دوست، خاصه دوست یکرنگ

صدیق: کسی که در همه احوال راستگو و درست‌کردار باشد.

ظرفه: چیز بدیع و نادر و شگفت‌آور

ظرفه: یک بار جنباندن پلک و در ترکیب «ظرفه العین» یعنی یک چشم به هم زدن به کار می‌رود.

عبید: جمع عبْد به معنای بندگان است.

عُبَید: مصفّر «عَبْد» به معنای بنده کوچک است.

عِدّه: به معنای تعداد، شماره افراد و نیز مدت زمانی که زن پس از طلاق یا پس از فوت شوهرش نباید ازدواج کند.

عُدّه: ملزومات و ساز و برگ

عذوبت: گوارائی

عزوبت: مجرد و بی‌زن بودن

عزم: قصد

عَظَم: استخوان

عَلَوی: منسوب به علی بن ابی طالب (ع) و اولاد آن حضرت

عَلَوی: صفت از «عَلَو» یعنی بلندی و والایی

عِلَوی: منسوب به «عِلَو» است و به معنی بلندترین و بهترین چیز

عَمّان: نام پایتخت اردن هاشمی است.

عُمان: همان نام دریایی است که در جنوب شرقی ایران و جنوب پاکستان واقع شده است.

غالب: چیره

قالب: کالبد

غدیر: گودال

قدیر: توانا

غربت: دوری

قربت: نزدیکی

غزا: جنگ

قضا: سرنوشت، اتفاق، تقدیر

قضا: به جای آوردن نمازی که در وقت معین ادا نشده و خارج از آن وقت باشد.

قضا: داوری، حکم کردن

قذا: خاشاک

غذا: خوراک

عُمره: اول ماه قمری

قره: روشنایی

غمزه: سخن چینی

غمض: چشم پوشی

غنا: توانگری

غنا: آواز خوش

غوث: فریادری

غوص: فرو رفتن

غیاث: فریادرس

قیاس: اندازه

غیظ: خشم شدید و در ترکیب «کظم غیظ»، به معنای فرو خوردن خشم است.

غیض: این واژه در متون ادبی فارسی به ندرت دیده می شود و به معنای «کاهش آب» و نیز به

معنای «اندک» است.

فائز: رستگار

فائض: بهره مند

فاسد: تباه

فاصد: رگزن

فتن: فتنه‌ها

فطن: باهوش

فحم: زغال

فهم: دریافتن

فراق: دوری، جدائی

فراغ: آسوده

فسیح: گشاد

فصیح: خوش‌بیان

گهل: سرمه

گهل: صفت است برای مرد میانه‌سال

گذاشتن: «گذاشتن» در معنای حقیقی کلمه، «قرار دادن به طور عینی و مشهود» است مانند: کتاب را روی میز گذاشتم.

گزاردن: «گزاردن» به معنای «به جا آوردن» یا «ادا کردن» و یا «اجرا کردن» و «انجام دادن است» مانند: نماز گزاردن، یعنی: «ادا کردن نماز».

مأثور: اثر گذاشته

معسور: دشوار

مأمور: امر شده

معمور: آباد شده

مأمول: آرزو، آرزو شده

معمول: عمل شده

مُحال: ۱- ناممکن، ناشدنی. ۲- باطل، ناروا، نامعقول، ابلهانه. ۳- حواله شده، طرف حواله.

مَحَلّ: جمع «مَحَلّ» است.

مَحْجُور: منع شده

مَهْجُور: دور افتاده

مَحْسَن: نیکوکار

مَحْصَن: مرد زن‌دار

محسنه: زن نیکوکار

محصنه: زن شوهردار

محظور: ممنوع و حرام

محدور: به معنای آنچه از آن می‌ترسند و نیز به معنای «مانع» و «گرفتاری» است.

مرئی: دیده شده

مرعی: رعایت شده

مَرَّهَم: هر دارویی که روی زخم بگذارند.

مُرَّحَم: مهربانی کرده شده

مستور: پوشیده شده

مسطور: نوشته شده

مَشْک: «خیک» پوست گوسفندی که در آن آب یا دوغ می‌ریزند.

مُشْک - مشگ: ماده خوشبوئی که از ناف آهوبه دست می‌آورند.

معاصر: همزمان، همعصر

مَآثِر: جمع مَآثِرَه و مَآثِرَه، به معنای «کارهای بزرگ» و «کارهای نیک» است.

مِزمار: نانی، یکی از آلات موسیقی است.

مِضمار: میدان اسب‌دوانی، جای ریاضت دادن یا جای ریاضت دادن اسب و آخرین نقطه‌ای که اسب باید به آن برسد.

مُعْظَم: بر وزن «مُخْکَم»، به معنای «بزرگ» است و معمولاً در وصف اشیاء به کار می‌رود، مانند: «شهر مُعْظَم»، ساختمان مُعْظَم.

مُعَظَم: بر وزن «منظَم»، به معنای «مورد تعظیم، بزرگ داشته» است و در وصف اشخاص به کار می‌رود، مانند: دانشمند مُعَظَم.

معونت: به معنای «کمک و یاری» است.

مَثُونَت: مؤنثه در دو معنی به کار می‌رود: ۱- به معنای «خرجی برای تأمین مایحتاج زندگی» است. ۲- به معنای «رنج و محنت» است.

مغنی: آوازخوان

مقنی: چاه کن

مَقام: در دو معنی: ۱ به معنای «درجه، پایه و مرتبه» است. ۲- به معنای «محل اقامت» و «محل سکونت» است.

مُقَام: به معنای «اقامت کردن در جایی» است.

مُلْک: به معنای سلطنت و نیز قلمرو سلطنت یا مملکت است.

مِلْک: آنچه در تصرف کسی باشد.

مَلِک: پادشاه

مَلْک: فرشته

مَلِکَه: کیفیتی نفسانی که ثابت و تغییرناپذیر باشد، این عادت مَلِکَه او شد.

مَلِکَه: مؤنث مَلِک و به معنای شهبانو است مانند مَلِکَه انگلیس و مَلِکَه زنبورها.

مُنْهَی: به معنای «جاسوس و خبر دهنده» است.

مَنْهَی: به معنای «نهی شده»، «منع شده» است.

مَهْجُور: به معنای جدا شده و دور افتاده است.

مَحْجُور: ممنوع از تصرف در اموال خود (به سبب بیخردی و بی کفایتی).

مَهْر: کلمه عربی است معادل «کابین» فارسی و عوام به آن مهریه نیز می گویند.

مِهْر: به معنای محبت، خورشید، نام هفتم سال شمسی، نام روز شانزدهم هر ماه شمسی و

معانی دیگر است.

مُهْر: واژه فارسی است به معنای ابزاری از فلز یا از سنگ یا از جنس دیگر که بر آن نام کسی

را نقش می کنند و نیز به معنای انگشتی و معانی دیگر. از این واژه فارسی به قیاس اسم مفعول

در عربی، کلمه «مهور» را ساخته اند که درست نیست.

مِهین: بزرگتر

مَهِین: این کلمه از ترکیب «مَه» و «هین» پسوند نسبت ساخته شده است.

نَبی: کلمه عربی و به معنای پیامبر (ص) است.

نُبی: واژه فارسی و به معنای «قرآن» است.

نِظاره: به معنای تماشا است.

نَظاره: اسم جمع و به معنای تماشاگران است.

نَکْس: سرنگون کردن

نُکْس: بازگشت بیماری

نُکْث: شکستن (پیمان)

نَوَاب: عنوان شاهزادگان ایران در دوره صفویه و قاجاریه و نیز عنوان امیران و راجه های

هندوستان است.

نُؤَاب: جمع «نایب» است.

نِوِشْتَن: تحریر کردن

نَوَاشْتَن: نَوَرَدیدن، و به معنای پیچیدن، لوله کردن و پیمودن است.

هَلِیم: غذایی مرکب از گندم پوست کنده و گوشت.

حَلِیم: کسی که دارای بردباری باشد.

نکاتی چند درباره نگارش

۱ - در جمله‌ای که مفعول و متمم وجود داشته باشند، ابتدا مفعول و سپس متمم خواهد آمد.

مثال: سعید کتاب را از حمید گرفت.

هرگاه فاعل فعل شناخته نشود، یعنی فعل به صورت مجهول باشد، در این صورت نهاد مفعول است، مانند: نامه نوشته شد که نامه نهاد نوشته شد گزاره است.

۲ - هرگاه فاعل یا مسندالیه ذیروح باشد فعل آن هم جمع آورده می‌شود، مانند: دانش‌آموزان آمدند. دانشجویان رفتند.

۳ - هنگامی که فاعل غیر ذیروح باشد، فعل را می‌توان جمع یا مفرد آورد، مانند: آجرها ریخت، برگها ریخت.

اگر شبها همه قدر بودی

شب قدر، بی‌قدر بودی

نکته‌ها رفت و شکایت کس نکرد

۴ - گاهی برای تعظیم و تکریم، فعل را جمع می‌آورند. مانند: آقا در خانه هستند، آقای معلم تشریف آوردند.

۵ - از به کاربردن «هست» به جای «است» خودداری شود.

«وقتی این کار خوب هست که درست انجام شود. در این جمله به جای «هست» باید «است» نوشته شود.

۶ - وجه وصفی افعال را باید بدون «و» (واو عطف) به کار برد. مثال نادرست:

«سعید از همدان آمده و چمدانش را برادشته و به اصفهان رفت» که هر دو «واو» زائد است.

۷ - «است» از آخر صیغه سوم شخص در فعل ماضی نقلی نباید حذف شود، مانند «محمد از تهران آمده، وسایلش را برداشته و به مشهد رفته»، که به ترتیب «آمده است» و «برداشته است» و «رفته است» باید باشد.

در مورد حذف است به قرینه اشکالی ندارد. مانند: حسن به دانشکده رفته و در جمع دانشجویان نشسته است.

در مثال اولی نیز «است» در بعد از «آمده» و «برداشته» به حذف تلقی می‌گردد.

۸ - فعل بدون قرینه را نباید حذف کرد، مانند:

«او را فردا اعزام، پس از دو روز به نزدش بروید» که درست آن بدین شکل است:

«او را فردا اعزام کنید و پس از دوز به نزدش بروید».

۹ - گاهی گوینده یا نویسنده خود را به علت فروتنی در مقام سوم شخص قرار می‌دهد.

مثل: اینجانب یا نگارنده این مولف در نظر دارد که این مطلب را آن‌طور بیان نکنند.

بهتر است به جای سوم شخص بگوییم، اینجانب یا بنده در نظر دارم که نسبت به او محبت کنم، زیرا گوینده یا نویسنده مطلب، خودش است.

۱۰ - در مورد قیدهایی که به کمک حرف اضافه ساخته می‌شود، بهتر است حرف اضافه مربوط حذف نشود. مثلاً به جای «او هنگام غذا صحبت کرد»، «او سال گذشته قبول شده است» بنویسیم «او به هنگام ...»، «او در سال گذشته ...».

۱۱ - «را» به شکل‌های مختلف به کار می‌رود، مانند: «دانشجویی را پرسیدند»، «سعید را گفتم»، «او را دست شکسته است» یعنی: از دانشجویی پرسیدند، به سعید گفتم، دست او شکسته است.

در این مورد نیز جایز نیست، مانند: «او کتابی که خیلی خوب بود را به برادرش داد» که باید بدین شکل نوشت «او کتابی را که خیلی خوب بود به برادرش داد».

هنگامی که جمله یا عبارتی بر روی هم حالت مفعولی دارد، «را» در آخر می آید، مانند: «سعید آمدن حسن به دانشکده را پذیرفت» که در اینجا «به دانشکده» جزو مفعول است.

۱۲ - قواعد نقل قول مستقیم و غیر مستقیم را باید به صورت ذیل رعایت کرد:
در نقل قول غیر مستقیم مثلاً می نویسیم: «او به من گفت که می خواهد در سمینار جغرافیایی شرکت کند» همین قول، در نقل قول مستقیم بدین صورت نوشته می شود: او به من گفت: «می خواهم در سمینار جغرافیایی شرکت کنم». در مورد اخیر، حرف ربط (که) به کار نمی رود و فعل ناقل نیز از غایب به متکلم تغییر می یابد و خود قول در میان گیومه قرار می گیرد.
۱۳ - از ایجاز و اطناب مطالب باید خودداری کرد: ایجاز آنست که مطلب نباید آنقدر مختصر و موجز باشد که مفهوم آن فهمیده نشود و نه آنقدر جملات درهم ریخته، طولانی شود که مفهوم کلام مشخص نباشد.

۱۴ - از آوردن کلمات و اصطلاحات محلی در زبان رسمی خودداری شود. البته در داستانها و اشعار اشکالی ندارد.

۱۵ - از استعمال الفاظ و اصطلاحات محاوره در زبان رسمی، خودداری شود.
۱۶ - از به کار بردن نکات دستوری خاص برخی لهجه ها در زبان رسمی خودداری شود، مثلاً در زبان مازندرانی به جای زن گرفت یا ازدواج کرد گفته می شود «زن بُرد» یا در زبان ترکی گاهی به جای «این کار را انجام داد» گفته می شود: «این کار را انجام دادی».
۱۷ - از آوردن مترادف های غیر ضروری خودداری شود، مثل: خوشحال، مسرور، خوب و نیک.

۱۸ - از آوردن «ه» در آخر صفات که پیروی از قاعده عربی مطابقت صفت و موصوف از لحاظ مذکر و مونث بودن است، خودداری کنیم. مثلاً به جای «دروس مختلفه، امور مربوطه مدارج عالیّه که خاص قواعد عربی است»، به شکلهای ذیل نوشته شود: دروس مختلف، امور مربوط، مدارج عالی.

۱۹ - در مصادر فارسی از به کار بردن مصادر جعلی مختوم به «یت» خودداری شود، مانند: خویت، رهبریت، (خوب بودن یا خوبی و رهبری).

۲۰ - در حد امکان از استعمال تنوین که خاص زبان عربی است، در زبان فارسی، اجتناب

شود. مثل: ناچاراً، سازماناً، زباناً، تلفناً که به جای آنها می‌توان نوشت: به ناچار یا از روی ناچاری، از لحاظ سازمانی، به زبان، با تلفن یا تلفنی.

۲۱ - تا آنجا که ممکن است به جای کلمات غیر فارسی از معادل فارسی آن استفاده شود. با توجه به همه تذکراتی که از سوی صاحب‌نظران داده می‌شود، ولی باز طبق عادت، خلاف آن را استعمال می‌کنیم. مانند: افرادها، عملیات‌ها، ناچاراً، اولیتر و نظایر اینها.

باید اذعان داشت نمی‌توان به این عمل ایراد و اشکال گرفت زیرا اینان در تکلم جامعه، جا افتاده و قابل فهم و درک همگان می‌باشد، زیرا سعدی با آن همه معلوماتش کلمه عربی «اولی» را که صفت تفضیلی است، علامت صفت تفضیلی «تر» را به آن اضافه می‌کند که برای خوانندگان معنی تفضیلی داشته باشد و به شکل صفت فارسی می‌نویسد. و یا در مورد جمع مکسر عربی که در برخی اشعار با «ها» ی فارسی جمع بسته می‌شود، مانند «منازلها» «بکوب و راه بگشای». و یا علامتی مانند «ویرگول» و کلماتی مانند: کاندیدا، رفراندم، دموکراسی، تلویزیون، تلفن، الکتریسته، فوتیک، دیالوگ و نظایر اینها در گفتار و نوشتار ما تقریباً جای ثابتی پیدا کرده‌اند، بسیار دشوار و مستلزم زمان است تا کلمات دیگری را جایگزین آنها نماییم و به نظرم دیگر گفتنش بی‌فایده است. حتی بعضی از آیین‌نگارش‌ها که خود معتقدند به جای اساتید، شعرا و قرون باید استادان شاعران و سده‌ها نوشت ولی خود نیز در حین نوشتن متوجه نیستند و اغلب همین کلمات را به صورت عربی آن می‌نویسند.

شیوه تحقیق:

روش استفاده از مآخذ و منابع

هر پژوهشگری در کار خود، به آشنایی با شیوه‌های پژوهش، راههای دستیابی به مراجع و مآخذ گوناگون و نحوه استفاده از آن مراجع و مآخذ نیازمند است. این گفتار به بحث و بررسی در این زمینه اختصاص یافته است.

شیوه‌های تحقیق: تحقیق در مسائل و زمینه‌های گوناگون معمولاً به سه طریق به شرح زیر صورت می‌گیرد:

اول - مشاهده، دوم - تحقیق عمومی، سوم - تحقیق کتابخانه‌ای.

اول - روش مشاهده:

در این طریق، پژوهشگر یا محقق، مراکز و موارد تحقیق را حضوراً مورد بررسی و مشاهده قرار می‌دهد. در این روش، پژوهشگر ممکن است بازرس یا حسابرس باشد که به اقتضای مأموریت از اداره یا مؤسسه‌ای بازدید یا بازرسی به عمل آورد. در این شیوه چون کارمندان متوجه حضور بازرس و پژوهشگر هستند، اغلب، واقعیت و حقیقت را وارونه جلوه می‌دهند و در نتیجه، پژوهش و گزارش بازرس، ممکن است با واقعیت و حقیقت مطابقت نداشته باشد. از این رو این نوع تحقیق، فاقد ارزش علمی و حقیقی است، اما اگر محقق یا پژوهشگر جزو گروه بوده و کسی از وجود او آگاهی نداشته و یا قبلاً نقش و وظیفه دیگری داشته باشد و بعد به کار بررسی و پژوهش بپردازد، نتیجه تحقیق و بررسی وی بهتر و مطمئن‌تر خواهد بود.

از مهمترین نکاتی که در شیوه مشاهده باید مورد توجه قرار گیرد، موارد زیر را

می‌توان نام برد:

- ۱- تمام مشاهدات ثبت شود.
- ۲- کار مشاهده حتی المقدور گروهی باشد نه فردی

دوم - روش تحقیق عمومی:

این روش نیز خود به دو طریق مصاحبه و پرسشنامه انجام می‌گیرد:
الف - مصاحبه: در مصاحبه ممکن است مطلبی گفته شود و نکاتی به دست آید که از طریق کتابخانه و مطالعه به دست نیاید.

نکاتی که در مصاحبه باید رعایت گردد به شرح زیر است:

- ۱- قبلاً برای مصاحبه وقت ملاقات تعیین شود.
- ۲- علت مصاحبه را برای او بیان کنیم.
- ۳- نشانی را به او بدهیم که اگر چنانچه تغییری در وقت مصاحبه داده شده است، تماس بگیرد.

۴- درست در ساعت مقرر برای مصاحبه حاضر شویم.

۵- سؤالات را قبلاً مشخص کرده و نوشته باشیم.

۶- اصرار در پرسش نکنیم.

۷- از نظر وقت رعایت حال مصاحبه شونده را بنماییم.

۸- به آداب و اخلاق و شخصیت او توجه کنیم و شرط ادب را رعایت نماییم.

۹- مطالب را متضاد و غلوآمیز یادداشت نکنیم.

۱۰- در پایان از او تشکر کنیم و وعده دهیم که نسخه‌ای از مصاحبه را برای او

بفرستیم.

۱۱- نام مصاحبه شونده، سمت او و تاریخ مصاحبه را در فهرست گزارش خود،

بیاوریم.

ب - پرسشنامه: پرسشنامه، برگ یا برگهایی است که با سؤالاتی تنظیم شده که گروهی ویژه، آن را تکمیل می‌کنند و معمولاً نامه‌ای همراه دارد که درباره نحوه تنظیم آن، توضیح می‌دهد.

نکاتی که باید در پرسشنامه رعایت گردد به شرح زیر است:

- ۱- جای کافی برای پاسخ باشد.
- ۲- سعی شود که پرسشنامه کوتاه و مختصر باشد.

۳- پرسشها از آسان شروع شود و بتدریج به سؤالهای دشوار برسد.

۴- پرسشها واضح و روشن باشد.

۵- پاسخ دادن به سؤالهای امور خصوصی، آزاد باشد.

۶- تمام پرسشنامه با یک روش منطقی به هم مربوط باشد.

سوم - روش تحقیق کتابخانه‌ای:

در این روش محقق، بررسی و تحقیق خود را از راه مطالعه مآخذ و مراجع گوناگون انجام می‌دهد. برای دستیابی و مراجعه به مآخذ و منابع مختلف و نحوه استفاده از آنها باید به نکات زیر توجه داشت:

۱- در همه کتابخانه‌های معتبر، مشخصات کتاب را روی سه کارت به شرح زیر

می‌نویسند:

الف - به نام مؤلف

ب - به نام و عنوان کتاب

ج - موضوعی

این کارتها به صورت الفبایی تنظیم شده و به وسیله هر یک از آنها می‌توان کتاب مورد نظر خود را به دست آورد. ممکن است در برخی از کتابخانه‌ها این سه دسته کارت یکجا و به طریق یک فرهنگ الفبایی تنظیم شده باشد.

۲- در همه یا بیشتر کتابخانه‌های مهم، فهرست کتب و نشریات و رسالات موجود در آن کتابخانه با ذکر مشخصات و محتوا و موضوع و مؤلف هر یک به صورت کتاب و جزوه چاپ می‌شود و در دسترس مراجعه کنندگان قرار می‌گیرد.

۳- یکی دیگر از راههای استفاده از منابع مختلف در تحقیق، توجه به «فهرست مآخذ» متن مورد مطالعه است که علاوه بر درج در پاورقی، در آخر کتاب نیز نوشته می‌شود.

۴- ارزش هر کتاب یا نوشته تحقیقی دیگر، بیشتر براساس موازین زیر است:

الف - دقت نویسنده ب - تازگی مطالب پ - وسعت بحث و مطالب ت - اعتبار و

شهرت نویسنده ث - متناسب بودن مطالب کتاب با موضوع تحقیق و گزارش ج -

معیارهای علمی کتاب مانند: آمار و ارقام و نمودار ج - داشتن فهرستهای لازم.

۵- انتخاب دقیق‌ترین و جدیدترین نسخه از نسخه‌های مشابه یک کتاب، یعنی با

نسخه‌ای که از میان نسخه‌ها، صحیح‌تر و دقیق‌تر و جدیدتر باشد، انتخاب شود.

ع- پس از به دست آوردن کتاب، نخستین کار توجه به فهرست مطالب است که سریع تر به هدف خود برسیم.

۷- اگر تحقیق درباره موضوعی از چند مأخذ و متن صورت می گیرد، از میان آنها باید مطالب تکراری را حذف و مطالب مهم را با رعایت اولویتها و نظم منطقی تدوین کرد.

- ۸- برای هر محقق لازم است یک بایگانی در حد کارش ترتیب دهد.
- ۹- در هنگام مطالعه باید به نکات زیر توجه کنیم:
- الف - مطالب مورد نظر را به دقت مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهیم.
- ب - نکات مهمتر را بیشتر توجه کنیم.
- ج - اگر در مسئله ای تردید داریم به مأخذ دیگر رجوع کنیم.
- د- پیشنهادهایی که در هنگام مطالعه به نظر می آید، یادداشت کنیم.
- ه - نکات و مطالب مهم را یادداشت کنیم.

آشنایی با مراجع تحقیق

از مهمترین مراجعی که می توان در کار تحقیق و پژوهش از آنها مدد گرفت، مراکز زیر را می توان نام برد:

- ۱- کتابخانه ها، اعم از دولتی، ملی، خصوصی، دانشگاهی، دینی و جز آن
- ۲- سازمان های پژوهشی مانند: مرکز آمار ایران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و جز آن
- ۳- مسئولان و کارشناسان وزارت ها، ادارات، سازمانها و شرکتها.
- ۴- دایرةالمعارفها و لغت نامه ها و فرهنگها و نشریات عمومی.
- ۵- اطلسها مانند: اطلسهای جغرافیایی مؤسسه سحاب و اطلس تاریخی.
- ۶- نشریات و بولتنهای وزارت ها و سازمانها و شرکتها.
- ۷- آرشیو روزنامه ها و مجلات معتبر.
- ۸- فهرست کتابها و مقالات.

یادداشت برداری ضمن مطالعه

چون ذهن انسان تمام مطالب مطالعه شده را نمی تواند در خود نگاه دارد، لذا لازم است ضمن مطالعه مطالب جالب و مفید را با علامت مشخص کنیم و نکات برجسته را یادداشت نماییم و هنگام یادداشت برداری از اندوخته ذهن و مغز استفاده کنیم و آن را پیرورانییم و مطالب نقول را عیناً در داخل گیومه قرار دهیم تا قانون امانتداری را رعایت کنیم

نویسنده موفق، برای هر قسمت از پژوهش خود، کارتهای جداگانه تهیه می کند و سپس آن را دسته بندی می نماید. در یادداشت برداری ضمن مطالعه می توان به نکات زیر توجه داشت:

- الف - نکات مفید طولانی را خلاصه کنیم و نکات جزئی را صرف نظر.
- ب - بی اعتنائی به یادداشت برداری ضمن مطالعه، از روی سستی و متکی به حافظه جایز نیست.
- ج - برگه ها را به صورت حروف الفبا رده بندی کنیم.
- د - یادداشتها را دسته بندی و تدوین کنیم تا در مواقع لزوم به آن رجوع نماییم.

گزارش نویسی

تعریف گزارش، گزارش انتقال پاره ای از اطلاعات است به کسی یا کسانی که از آن بی اطلاع بوده و یا آگاهی کافی ندارند. مانند: اطلاع دادن از چگونگی امتحان، و یا اطلاع دادن از یک اتفاق خیابانی و جز آن.

در مرحله اول گزارش را به شفاهی و کتبی تقسیم می کنند: چون گزارش شفاهی به آسانی انجام می شود، جای بحث نیست. اول گزارش کتبی مستلزم مقدماتی است. برای تهیه گزارش، لازم است به چهار مورد زیر توجه داشت:

- ۱- انتخاب موضوع
- ۲- گردآوری اطلاعات
- ۳- طرح ریزی مطالب
- ۴- عرضه کردن اطلاعات جمع آوری شده

۱- انتخاب موضوع

اولین قدم اساسی در تهیه یک گزارش، انتخاب موضوع است. موضوعهای گزارش با توجه به ریشه و هدف، فرق می‌کنند.

برای برگزیدن موضوع باید دقت کافی نمود تا ناتمام نماند و نیز فرصت لازم را در نظر داشته باشیم و سپس اطلاعات و مطالعات قبلی را مدّ نظر قرار دهیم.

۱- دربارهٔ موضوع انتخابی خود تا چه اندازه امکان بررسی و تحقیق وجود دارد؟

۲- آیا اندوختهٔ علی‌او کافی است؟

۳- آیا به منابع، بقدر کافی دسترسی دارد؟

۴- حافظه او تا چه حد، اطلاعات لازم را حفظ کرده است؟

۵- علاقه به موضوع انتخابی که از شرایط عمدهٔ گزارش نویسی است، زیرا اگر

تهیه یک گزارش، با اکراه و بی‌میلی و اجبار همراه باشد، هیچ‌وقت به کمال خود نزدیک نمی‌شود.

برای تهیه گزارشهای تحصیلی و به ویژه پایان‌نامه‌ها، راهنمایی استاد امری

الزامی است و دانشجو در این زمینه باید به نکات زیر توجه کند:

۱- موضوع گزارش را با مشورت استاد راهنما، انتخاب کند.

۲- اوقات فراغت خود را با استاد راهنما، هماهنگ نماید.

۳- قبل از اتمام گزارش، یادداشتهای خود را به نظر او برساند.

۴- پس از حک و اصلاح مطالب توسط استاد راهنما، به تنظیم آنها پردازد.

۲- گردآوری اطلاعات

هر گزارشگری برای تهیهٔ گزارش خود، نیازمند گردآوری اطلاعات است. این

اطلاعات از طریق گوناگون به دست می‌آید.

مهمترین راههای گردآوری اطلاعات عبارتند از:

الف - تحقیق مشاهده‌ای ب - تحقیق عمومی ج - تحقیق کتابخانه‌ای

۳- طرح‌ریزی مطالب

در این مرحله، گزارشگر مانند مهندسی است که می‌خواهد بنایی را بسازد. ابتدا

طرح ساختمان را می‌ریزد و سپس آن را تکمیل می‌کند و بعد از انتخاب مواد لازم،

برحسب تقدم و تأخر به درجه‌بندی آنها می‌پردازد.

۴- عرضه کردن اطلاعات جمع آوری شده

پس از جمع آوری اطلاعات، باید به تنظیم آنها پرداخت. در این مرحله گزارشگر عناوین کلی گزارش را یادداشت می کند و سپس با توجه به اهمیت موضوع هر یک را در جای مناسب خود قرار می دهد. در اینجا هوشیاری و فکر دقیق، می تواند گزارشگر را زودتر به هدف برساند.

گزارشهای مفصل، اغلب از بخشهای متمایز تشکیل می شود و به ترتیب ذیل مرتبت می گردد.

الف: عنوان، که در آن موضوع گزارش، نام گزارشگر، نام دریافت کننده گزارش، تاریخ و نام شهر درج می شود.

ب- پیشگفتار ج- فهرست مطالب د- متن گزارش ه- فهرست پیوستها (جدولها، نمودارها، تصاویر) و- فهرست اعلام، ز- فهرست موضوعی ح- فهرست مآخذ (کتابنامه).

انواع گزارش

گزارش از نظر نوع، هدف، اندازه و سایر نکات می توان به انواع زیر تقسیم کرد:

۱- از لحاظ کاربرد، که به دو نوع تقسیم می گردد.

الف- گزارش تحصيلی و تحقیقی: این نوع گزارش اغلب بر مبنای تحقیق خالص آماده می شود و صرفاً ذوق و علاقه و هدف از آن بالا بردن سطح اطلاعات و معلومات دانشجو یا محقق است.

ب- گزارش اداری: که معمولاً در سازمانهای مختلف مانند بانکها، شرکتها، وزارت ها و نظایر اینها تهیه می گردد.

۲- از لحاظ منابع و اندازه که به اقسام زیر تقسیم می شود:

الف- گزارش ساده: که منبع و مأخذ آن صرفاً، اطلاعات دست اول است. مانند: تهیه خلاصه یک کتاب یا تهیه گزارش مصاحبه با یک فرد معروف در یک مورد خاص.

ب- گزارش تفصیلی: اطلاعات مورد لزوم آن، علاوه بر منابع دست اول، از منابع دست دوم و سوم تهیه می گردد و نباید خیلی طولانی یا بسیار مختصر باشد.

۳- گزارش، از لحاظ ارزش و رسمیت که به دو نوع تقسیم می شود:

الف - گزارش غیررسمی: که برای دادن اطلاعات فوری تهی می‌شود، مانند: گزارش ساده اداری، مقالات روزنامه‌ها.

ب - گزارش رسمی: گزارش مخصوصاً تحقیقی و رساله‌های دانشگاهی که براساس تحقیق دقیق، طولانی و مستقل تهیه می‌شود.

۴- گزارش از لحاظ نحوه انعکاس اطلاعات و مطالب که به دو نوع تقسیم می‌گردد.

الف - گزارش انشایی: که مطلبش به صورت ساده ادبی یا انشایی است، مانند گزارش تحقیقی یک دانشجو در موارد خاص.

ب - گزارش مختلط: که علاوه بر متن ساده از ارقام، جداول و تصاویر نیز استفاده می‌شود.

مشخصات یک گزارش خوب

یک گزارش خوب دارای نکات زیر است:

۱- صرفاً منعکس‌کننده حقایق باشد و عقاید و احساس و سلیقه در آن راه نیافته باشد.

۲- گزارش باید پر از اطلاعات لازم و کافی باشد و از مطالب غیرضرور و غیرمفید دور باشد.

۳- گزارش باید نه خیلی طولانی و مفصل و نه خیلی کوتاه و مختصر باشد.

۴- باید از دو صفت تازگی و ابتکار برخوردار باشد و به حل مسائل و مشکلات و ازدیاد معلومات کمک کند.

۵- باید براساس تفکر صحیح و منطقی تدوین شده باشد و از حدس و احتمال به دور باشد و فاقد تضاد و دوگانگی باشد.

۶- نقل قولها باید بدون تحریف و با دقت تمام آورده شود.

۷- قواعد انشایی ویراستاری در آن رعایت گردد.

نکات ضعف یک گزارش تحقیقی

از نقایص یک گزارش می‌توان، موارد زیر را ذکر کرد:

- ۱- ضعف انشا و جمله‌بندی و سبک، که موجب نارسایی گزارش می‌شود.
- ۲- ترکیب غلط از نظر فصل‌بندی و پاراگراف‌بندی موضوعات.
- ۳- روش تحقیق غلط و غیراصولی.
- ۴- عدم دقت در ارائه مطالب درست، که به گزارش خلل وارد می‌کند.
- ۵- اظهار نظر کمتی بدون ارائه آمار و ارقام و جداول.
- ۶- وجود تناقض در قسمت‌های مختلف یک گزارش.

مقاله‌نویسی

تعریف مقاله: مقاله، از نظر لغت، به معنی گفتن از ریشه «قول» است و در اصطلاح به نوشته‌ای گویند که درباره موضوعی خاص تنظیم شده باشد. مقاله‌ها دارای انواع زیادی است، مانند: مقاله پژوهشی، اخلاقی، دینی، تربیتی و نظایر اینها.

شیوه نگارش در انواع مقاله‌ها

مقاله‌ها از نظر هدف، روش شرح، تفصیل نیز با هم تفاوت دارند که می‌توان آنها را به شرح زیر ذکر کرد:

- ۱- در نوشته‌های طنز: که هدف اصلی آن، انتقاد است، ولی این انتقاد، آمیخته به شوخی و ریشخند و مسخره است و لحن گفتار، صورت فکاهی و دلپذیر و خوشایندی دارد و گاهی موضوعات وارونه مطرح می‌گردد. و گاهی نارساییهای جامعه در قالب مزاح و تمسخر ریخته و عرضه می‌شود. مانند: بعضی از آثار فکاهی آثار عبید زاکانی، سعدی و دهخدا.

- ۲- در نوشته‌های تحقیقی و علمی و استدلالی که اساس کار بر پایه منطق و برهان

استوار است نه تخیل و عاطفه، رهنمون این نوع نوشته، عقل و فکر است نه ذوق و احساس. از شرایط این نوع مقاله، احاطه لازم بر موضوع مورد بحث، دقت در پژوهش، امانت در نقل و گزارش، صحت عمل در تدوین و تلفیق مطالب و کوشش در استنتاج درست است.

۳- در نوشته‌های توصیفی و تشریحی: نویسنده توانا صحنه‌ها را چنان با دقت شرح می‌دهد و زشتیها و زیباییهای آن و حالات روحی قهرمانان را نقاش وار چنان تصویر می‌کند که خواننده یا شنونده می‌تواند آن صحنه‌ها را در ذهن خود بروشنی ترسیم کند و احساسات قهرمانان را بدرستی حس کند و دریابد.

۴- در ترجمه‌ها و شرح احوال، نویسنده می‌کوشد با ذکر شرح حال و فهرست و نمونه‌های آثار و اخلاق و افکار شخص، خطوط اصلی چهره شخصیت او را به وضوح و روشنی تمام ترسیم نماید و در پیش چشم خواننده قرار دهد.

۵- در مقاله‌ها و نوشته‌های انتقادی، نویسنده برای ترویج معنویت مکارم اخلاق و فضیلتها، پیکار با مفاسد اخلاق و رذیلتها، ارشاد جامعه به سوی ترقی و تکامل، نظیر افکار عمومی، تقویت حس انسان‌دوستی، میهن‌دوستی، رشد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی افراد جامعه از نیروی قلم خویش مدد می‌گیرد: دردها و نقاط ضعف جامعه را باز می‌نماید و درمانها و راههای چاره را نشان می‌دهد و پیش پا می‌گذارد. روشهای نادرست تحقیق و تعلیم و تربیت و شیوه‌های حکومت و مدیریت را می‌کوبد و محکوم می‌سازد و به عکس اصول و روشهای صحیح را تأیید می‌کند. مثلاً اگر انتقاد از کتابی است باید آن را در نهایت بی‌غرضی و بی‌طرفی کامل بررسی کند و معایب و محاسن آن را بیان کند.

داستان‌نویسی

اصطلاحات داستان، قصه، افسانه، حکایت، سرگذشت، ماجرا، حدیث و مانند اینها در متون ادبی و داستانی گذشتگان به کار رفته است و مفاهیم آن را نمی‌توان از هم جدا و مشخص کرد. محتوای این نوع نوشته‌های ممکن است جنبه تاریخی، ادبی، عرفانی، دینی، اساطیری، شرح حال شخصی، اخلاقی و جز آن داشته باشد. اما این اصطلاحات در متون غربی مفهومی مجزا دارد. در اینجا به شرح بعضی از این اصطلاحات می‌پردازیم.

قصه

معمولاً قصه‌ها را با این عبارات برای کودکان آغاز می‌کنند: «یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.» پایان قصه‌ها نیز عباراتی شبیه به اینها خاتمه می‌یابد: «بالا رفتم دوغ بود، پایین آمدم ماست بود، قصه، ما راست بود.»

قصه، تاریخچه‌ای قدیمی دارد: در یونان، مصر، چین باستان و سایر کشورها قصه‌های بسیار وجود داشته است. در اروپا از قرون وسطی و رنسانس تمثیلهای جانوران و افسانه‌های پریان و قصه‌های (دکامرون) اثر بوکاچیوی ایتالیایی باقی مانده است. ایران پیش از اسلام، داستانها منظوم و منثور وجود داشته است، نظیر: ویس و رامین و نظایر اینها.

داستان

داستانها را می‌توانیم به دو بخش عمده طبقه‌بندی کنیم:

الف - داستانهای تحلیلی؛ ب - داستانهای تفریحی

الف - ادبیات داستانی تحلیلی: این نوع داستان دست ما را می‌گیرد و به یاری تخیل ما را وامی‌دارد تا بیشتر به درون جهان واقعی برویم و به ما توان می‌بخشد تا درد و رنجهایمان را به درستی بفهمیم.

ب - ادبیات داستانی تفریحی: ما را از جهان واقعی دور می‌کند و قادر می‌سازد که موقتاً دردها و رنجهای خویش را به دست فراموشی بسپاریم و سرانجام این داستان به لذت ختم می‌گردد.

داستان کوتاه - رمان

رمان که مترادف (Novel) اروپایی است به داستان بلند یا دراز گفته می‌شود. رمان با دون‌کیشوت اثر سروانتس اسپانیایی تولد یافت و با رمانهای نویسندگانی معروف چون:

هنری فیلدینگ انگلیسی روبه تکامل گذاشت.

در تعریف رمان گفته‌اند: «رمان داستانی است که براساس تقلیدی نزدیک به واقعیت، از آدمی و عادات و حالات بشری نوشته شده باشد و به نحوی از انحا اساس جامعه را در خود تصویر و منعکس کند.» یا، «روایت داستانی نسبتاً طولانی» که افراد بشر و اعمال و ماجراها و شور و سوداهاشان را نشان می‌دهد و گوناگونی شخصیت‌های انسانی را در ارتباط با زندگی به نمایش می‌گذارد. رمان از نظر محتوا انواع مختلفی دارد، از قبیل: رمان‌های حادثه‌ای، خیالی، واقعی، پلیسی، علمی، تمثیلی و رمان‌های غیر تمثیلی. از میان رمان‌های ایرانی این آثار درخور ذکر است: مدیر مدرسه از جلال آل‌احمد، همسایه‌ها از احمد محمود، سووشون از سیمین دانشور، تنگسیر از صادق چوبک، و از رمان‌های خارجی می‌توان جزیره گنج از استیونس، داوید کاپرفیلد از چارلز دیکنز، یینوایان از ویکتور هوگو، جنگ و صلح از لئو تولستوی، گوزپشت نتردام، اثر ویکتور هوگو و نظایر اینها را نام برد.

همچنین مجموعه داستان‌های کوتاه زیر شایان توجه است: یکی بود یکی نبود از محمدعلی جمالزاده، سه تار، پنج داستان، زن زیادی از جلال آل‌احمد، و خیمه شب بازی از صادق چوبک، شکار سایه از ابراهیم گلستان و نظایر اینها.

از میان نویسندگان خارجی داستان کوتاه می‌توان این عده را نام برد:

نیکلای گوگول روسی، نویسنده داستان‌های شل و یادداشتهای یک دیوانه. آنتوان چخوف روسی نویسنده داستان تاریکی و تبهکار، گی دوموپان فرانسوی نویسنده بول دوسویف و آهنری آمریکایی، سامرست موآم انگلیسی، پیراندلو ایتالیایی.

ویژگیهای داستان نویسی

برای بررسی داستان باید به نکات زیر توجه داشت:

- ۱- طرح داستان: و آن ترکیبی است از رشته حوادث یا رویدادهای مربوط به علت و معلول. طرح ممکن است شامل نحوه فکر کردن شخصیت، گویشهای وی و نیز رفتار او باشد ولی البته گسترش داستان و تجزیه و تحلیل آن معمولاً برعهده حوادث مهم داستان گذاشته می‌شود. در طرح داستان فقط باید حوادثی بیابند که با هم ارتباط دارند.
- از نکات عمده در طرح داستان، شک و انتظار است که خواننده را وادار می‌سازد

تا از خود بپرسد که:

«بعد چه اتفاقی خواهد افتاد؟» یا «آخرش چه خواهد شد؟» آنگاه او را مجبور می‌کند که برای یافتن پاسخی برای پرسشهای خود، داستان را ادامه دهد. مسئله دیگر در طرح داستان، شگفت انگیزی آن است، شگفت انگیزی داستان از روی غیرمنتظره بودن حوادث آن سنجیده می‌شود و هنگامی شگفت انگیزی به وجود می‌آید که داستان به طور اساسی از حدسیات و انتظارات فاصله بگیرد.

۲- شخصیت پردازی در داستان: در واقع، شخصیت و طرح داستان، دو کفه یک ترازو هستند، یعنی خمیرمایه هر دو یکی است، هرچه ادبیات از داستانهای تفریحی فاصله بگیرد و به داستانهای تحلیلی نزدیکتر شود، شخصیت سنگین تر می‌شود، زیرا خوانندگان آگاه بیشتر مایلند به جای اینکه از همان اول، شخصیتها را تعقیب کنند، اعمال و حوادثی را دنبال نمایند که شخصیتهای شناخته شده انجام می‌دهند و در نتیجه شخصیتهای داستان واقعی به نظر رسند.

۳- پیام داستان: اصولاً هر نوشته یا شکل و مقوله ای باید دارای پیام باشد، پیام یک داستان همان روح حاکم بر داستان و درونمایه آن است. نتیجه‌ای کلی درباره زندگی است که داستان صریحاً آن را بیان کرده است، یا ما از آن استنباط می‌کنیم. البته همه داستانها پیام ندارند. هدف داستانهای ترسناک ممکن است صرفاً در اضطراب قرار دادن خواننده باشد، به طوری که از وحشت، حالت چشمهایش تغییر کند، داستانهای اسرارآمیز اغلب کارشان این است که معمای لاینحلی را برای خواننده مطرح ساخته، بعد آن را حل کند. تنها بعضی از داستانهای تفریحی دارای پیام هستند، ولی همه داستانهای تحلیلی پیام دارند و در واقع در داستانهای تحلیلی، هدف داستان همان پیام آن است.

۴- زاویه دید: امروزه هر نویسنده‌ای می‌داند به جای اینکه خودش داستان را بگوید:

الف - یکی از شخصیت های داستان را به عنوان گوینده داستان انتخاب می‌کند.

ب - داستان را با یاداشتهای روزانه یک نفر بنویسد.

ج - به وسیله نامه همه داستان را بنویسد.

د- خودش را موظف کند، که فقط افکار درونی یکی از شخصیتهای داستان را به روی کاغذ بیاورد.

با توجه به رشد آگاهیهای هنری مسئله زاویه دید، یعنی چه کسی داستان را بگوید؟ و

چگونه گفته شود، اهمیت بسزایی یافته است.

۵- سمبل و کنایه: سمبل ادبی، بیش از معنی ظاهری خود، معنی می‌دهد و این سمبل می‌تواند یک موجود، شخص، حالت، عمل و یا چیزهای دیگر باشد. این سمبلها هر کدام علاوه بر معنی ظاهری و تحت الفظی خود در داستان، معنی دیگری نیز دارند، مانند نامهای سمبلیک و موجودات سمبلیک.

کنایه: اصطلاحی است که معانی مختلف دارد، ولی کلاً به جمله یا عبارتی گفته می‌شود که دارای دو معنی ناسازگار در یکجا در خود داشته باشد.

انواع کنایه هایی که داستان نویس می‌تواند استفاده کند، به شرح زیر است؟
الف - تجربیات پیچده خود را بیان کند.

ب - مصالح داستانش را به طور غیر مستقیم سنجیده ارزیابی کند.

ج - اختصار را رعایت کند.

کنایه نیز مانند سمبل به نویسنده امکان می‌دهد تا بدون اینکه مفاهیم را صریحاً بگوید، آنها را به خواننده القا کند.

۶- احساس و طنز: ادبیات داستانی، عواطف خفته ما را بیدار می‌کند و به غلیان و می‌دارد و از این راه درک ما را از مسائل سرشارتر و عمیق تر می‌سازد. برخی از داستانها، ما را می‌خنداند، برخی هم می‌گریاند و بعضی هم ما را وادار می‌کند تا از ترس و وحشت، بدن ما بلرزد با همه اینها داستانی واقعاً پرمعنی است که احساس را بطور غیر مستقیم در خواننده برانگیزد نه بطور مستقیم. طنز هنگامی با ارزش است که برداشتی صحیح از زندگی باشد.

۷- خیال پردازی در داستان: فرض خیالی نویسنده در داستان، وسعت تخیلات ما را بیشتر می‌کند. داستان نویس همانند روانشناس می‌تواند شخصیت های خیالی را در فضای خیالی قرار دهد و با کمک تصوراتش درباره آنها مطالعات و بررسی هایی انجام دهد و از طبیعت آنها نکاتی را کشف و عرضه کند.

داستان غیر واقعی یا خیالی، محدودیتهایی را که ما به عنوان مرزهای واقعیت می‌شناسیم، می‌شکند. اینگونه داستانها پای قدرتهای عجیب و نیروهای مرموز را به درون جهان واقعی عادی ما باز می‌کند. خیال پردازی نیز مانند دیگر عناصر داستان، ممکن است خودش هدف نویسنده شود و به عکس، وسیله‌ای شود در دست نویسنده تا او به کمک آن درون انسانها را خوب به خوانندگانش بشناساند. داستانهای خیالی ممکن است با نوعی سمبولیسم یا تمثیل، حقایق زندگی را مطرح کنند و یا با ایجاد وقایع

غیرمنتظره و بعید به بررسی و مطالعه رفتار انسانها پردازد. برخی از بزرگترین آثار ادبی جهان یا تماماً خیالی است و یا بخشهایی از آن چنین است. آثاری از قبیل: ادیسه از هُمر یونانی، سفرهای گالیور از جوناتان سویفت انگلیسی، فاوست اثر شاعر و نویسنده آلمانی از این نوع است.

معیارهای ارزیابی

معمولاً در وهلهٔ اول، هدف ما از خواندن داستان لذت بردن است، ولی به عنوان انسانی آگاه فقط باید به داستانهای با ارزش توجه داشته باشیم. ارزیابی دربارهٔ آثار هنری معمولاً به سن ما، نحوهٔ زندگی ما، تعداد و نوع کتابهایی که خوانده ایم بستگی دارد. با وجود این حداقل باید دو قاعدهٔ اساسی را برای قضاوت در مورد داستانها ارائه دهیم: ۱- اولین محک ما برای ارزیابی یک داستان این است که بپرسیم تا چه حد این داستان به هدف و منظور اصلی خود دست یافته است. در هر داستان مطلوب، اجزای داستان به کمک هم می‌شتابند تا هدف اصلی آن را تقویت کرده و به کمال برسانند. و لازم است همهٔ عناصر و طرح و هدف داستان را در کنار هم قرار داد و بررسی کرد نه به‌طور جداگانه.

۲- دومین اصل برای ارزیابی داستانها این است که: اگر داستانی از نظر فنی موفق باشد، باید دید که پیامش به لحاظ محتوایی، از چه ارزشی برخوردار است. داسان نه تنها باید از لحاظ ترکیب هماهنگ عناصر آن، بلکه باید از جهت عمومیت، سمت گیری و ارزش پیام آن نیز مورد قضاوت قرار گیرد. در واقع این اصل اخیر میان داستانهای تفریحی و تحلیلی مرزبندی کرده، تفاوت آنها را به ما گوشزد می‌کند.^۱

بخش هفتم

سبکهای شعر فارسی و شیوه رساله نویسی

سبک‌های شعر فارسی

سبک در اصطلاح ادب، عبارت است از روش و شیوه‌ای که گوینده یا نویسنده، ادراک و احساس خود را بدان بیان می‌کند.

شعر فارسی را می‌توان بر چهار سبک تقسیم کرد:

۱. سبک خراسانی (یا ترکستانی و یا سامانی)

۲. سبک عراقی

۳. سبک هندی

۴. سبک بازگشت.

۱. سبک خراسانی

سبک شاعران عهد سامانی و غزنوی را سبک خراسانی می‌گویند. از جمله نمایندگان این سبک: رودکی، شهید بلخی، دقیقی، فرّخی سیستانی، عنصری، منوچهری دامغانی و ناصر خسرو را می‌توان نام برد. اشعار این سبک از حیث نوع، بیشتر قصیده است و از لحاظ لفظ، ساده، روان و عاری از ترکیبات دشوار است و واژه‌های عربی در آن اندک است، و از لحاظ معنی، صداقت و صراحت لهجه، تعبیرات و تشبیهات ساده و ملموس، از اختصاصات مهم آن سبک است. مضمون بیشتر اشعار این سبک، وصف طبیعت و مدیحه و شرح فتوحات پادشان و گاه پند و اندرز بوده است. این سبک تا قرن ششم هجری نیز رواج داشته است.

برای نمونه ابیاتی معروف از قصیده معروف رودکی نقل می‌شود:

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود نبود دندان، لا بل چراغ تابان بود
سپید سیم رده بود و درو مرجان بود ستاره سحری بود و قطره باران بود

دلم خزانه پرگنج بود، گنج سخن نشان نامه ما مهر و شعر عنوان بود
 همیشه شاد و ندانستمی که غم چه بود دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود
 بسا دلا که بسان حریر کرده به شعر از آن سپس که به کردار سنگ و سندان بود
 تو رودکی را ای ماهرو کنون بینی بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود
 بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی سرود گویان گویی هزار دستان بود
 شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود
 کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم
 عصا بیار که وقت عصا و انبان بود...

۲. سبک عراقی

این سبک از اواخر قرن ششم تا قرن نهم هجری رواج و ادامه داشته است. ابوالفرج رونی و سید حسن غزنوی و جمال الدین اصفهانی از بنیانگذاران، و کمال الدین اصفهانی و عراقی و سعدی و حافظ و عده‌ای دیگر، از نمایندگان آن سبک به‌شمار می‌روند. در این سبک، قصیده بیشتر جای خود را به غزل، و سادگی و روانی و استحکام، جای خود را به لطافت و کثرت تشبیهات و تعبیرات و کنایات زیبا و تازه و در عین حال دقیق و باریک داد. واژه‌های تازی نیز فزونی گرفت. با ورود تصوف و عرفان در شعر، گویندگان عارفی همچون سنایی، عطار، مولوی، حافظ و دهها شاعر دیگر ظهور کردند. ضمناً مضامین اخلاقی و تربیتی و پند و اندرز جای مباحث مبالغه‌آمیز را گرفت.

نمونه‌ای از اینگونه اندرزها:

به عمر خویش مدح کس نگفتم دری از بهر دنیا من نسفتم
 «عطار»

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بی‌شمار آرد
 «حافظ»

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم که تا ناگه ز یکدیگر نمانیم
 کریمان جان فدای دوست کردند سگی بگذار آخر مردمانیم
 «مولوی»

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی زنهار بد مکن که نکردست عاقلی
«سعدی»

ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
«سعدی»

۳. سبک هندی

از قرن نهم هجری به بعد به علت استقبال دربار ادب پرور هند از شاعران پارسی گوی، و همچنین به علت عدم توجه پادشاهان صفوی به اشعار متداول مدحی، گروهی از گویندگان به هندوستان رفتند و در آنجا به کار شعر و شاعری پرداختند. اینان به واسطه دوری از مرکز زبان، و تمایل به اظهار قدرت در بیان مفاهیم و نکات دقیق و حس نوجویی و تفنن دوستی و به سبب تأثیر زبان و فرهنگ هندی و دیگر عوامل محیط، سبکی به وجود آوردند که سبک هندی نامیده می شود. برخی از ادبا این سبک را سبک اصفهانی نیز نامیده اند. این سبک تقریباً از قرن نهم تا سیزدهم هجری ادامه داشت و از ویژگیهای آن، تعبیرات و تشبیهات و کنایات ظریف و دقیق و باریک، ترکیبات و معانی پیچیده و دشوار را می توان نام برد. از میان گویندگانی که به این سبک شعر سروده اند نام اینان درخور ذکر است:

کلیم کاشانی، نظیری نیشابوری، عرفی شیرازی، بیدل، صائب تبریزی، غنی، کشمیری، وحید قزوینی، و طالب آملی. از گویندگان این سبک تک بیتیه های نفز و دلاویزی برجای مانده است که اغلب صورت ضرب امثل پیدا کرده است.

اقبال خصم هرچه فزونت شود نکوست فواره چون بلند شود سرنگون شود
دست طمع چو پیش کسان می کنی دراز پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش
اظهار عجز پیش ستم پیشگان خطاست اشک کباب، باعث طغیان آتش است
آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد خواب در وقت سحرگاه گران می گردد
ریشه نخل که نسال از جوان افزونتر است بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را

ما ز آغاز و ز انجام جهان بی‌خبریم اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است
روزگار اندر کمین بخت ماست دزد دایم در پی خوابیده است
«کلیم کاشانی»
عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد خمیرمایه دکان شیشه‌گر سنگ است
«ظاهر وحید قزوینی»

۴. بازگشت ادبی

از اوایل قرن سیزدهم هجری تحولی در شعر فارسی پدید آمد و گروهی از
گویندگان، به سبک هندی که به تدریج به ابتذال کشیده شده بود پشت پا زدند و به پیروی
از سبک شعرای قدیم از قبیل فرخی و منوچهری و انوری و خاقانی و سعدی پرداختند که
در رأس آنان مشتاق و هاتف اصفهانی و آذر بیگدلی قرار دارند. دیگر شاعران این
سبک عبارتند از قآانی شیرازی، سروش اصفهانی، محمود خان، صبا، نشاط اصفهانی و
دیگران. شیوه شاعری این استادان را «بازگشت به سبک قدیم» نامیده‌اند. مثلاً قآانی
قصیده معروف خود را با مطلع زیر، به اقتضای «قصیده فرخی سیستانی»^۱ سروده است:
به گردون بامدادان تیره ابری بر شد از دریا
جواهر خیز و گوهر ریز و گوهر بیز و گوهرزا

شعر معاصر

این اصطلاح بر مجموعه اشعاری که در نیم قرن اخیر خارج از اسلوب متقدمان
سروده شده است اطلاق می‌شود. تحول شعر فارسی از نظر محتوا و موضوع، پیش از
مشروطیت و همراه آن روی داد، اما این تحول شعر فارسی از نظر محتوا و موضوع، پیش
از مشروطیت و همراه آن روی داد، اما این تحول که نتیجه دگرگونی روح اجتماع بود در
قلمرو مضمون، محدود نماند و شاعران پس از مشروطیت در جستجوی قالبهای تازه
برآمدند و از نخستین نمونه‌های این‌گونه جستجو که با توفیق کامل همراه بود، قطعه
معروف «یادآر ز شمع مرده یادآر» علامه فقید علی اکبر دهخدا است که در سال ۱۳۲۶

۱. برآمد فیرگون ابری ز روی نیلگون دریا جو رأی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا

قمری به یاد هم‌رزم و هم‌گام خود میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل سروده است و در آن نوع قافیه‌بندی و بعضی از اجزا و شیوه تعبیر و بیان دارای تازگی است و برخی آن را نقطه عطف تحول شعر امروز می‌دانند. بند اول شعر دهخدا ذیلاً نقل می‌شود:

ای مرغ سحر! چو این شب تار	بگذاشت ز سر سیاهکاری
وز نفحه روح بخش اسحار	رفت از سر خفتگان خماری
بگشود گره ز زلف زرتار	محبوبه نیلگون عماري
یزدان به کمال شد پدیدار	واهریمن زشتخو حصاری

یارآر ز شمع مرده یادآر!

بعد از دهخدا برخی از شاعران معاصر او از قبیل ملک‌الشعراى بهار و ابوالقاسم لاهوتی و دیگر شاعران متجدد به ساختن دوبیتی‌های پیوسته (چهارپاره) پرداختند که تا سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ یکی از قالبهای رایج شعر فارسی به‌شمار می‌رفت، از نمونه‌های موفق این‌گونه اشعار، قطعه «کبوتران من» اثر ملک‌الشعراى بهار است که بند نخستین آن چنین است:

بیايد اى کبوترهای دلخواه!	بدن کافورگون، پاها چو شنگرف
پیرید از فراز بام و ناگاه	به گرد من فرود آید چون برف...

در همان هنگام که این دسته از شاعران با موازین عروضی قدیم در حدود اعتدال سرگرم ایجاد تحولی بودند، نیما یوشیج در مجله موسیقی، (۱۳۱۸ شمسی) به نشر شعرهایی پرداخت که در آنها علاوه بر تازگی در بیان و تشبیهات و استعارات، موازین عروضی شعر پارسی به شیوه قدیم رعایت نشده بود. این‌گونه شعرها در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ طرفدارانی یافت و همان است که اکنون یکی از انواع رایج شعر امروز فارسی است و اصطلاحاً آن را «شعر آزاد» و گاهی «شعر نیمایی» می‌گویند، یعنی شعری که در یکی از وزنهای عروضی قدیم سروده می‌شود، اما شاعر برحسب نیاز معنوی در کوتاهی و بلندی مصراعها و همچنین در به کار بردن قافیه، آزاد است.

به‌عنوان نمونه بخشی از قطعه «مهتاب» نیما یوشیج در زیر نقل می‌شود:

می تراود مهتاب،
می درخشد شبتاب،
نیست یک دم شکند خواب به چشم کس ولیک،
غم این خفته چند،
خواب در چشم ترم می شکند.

نگران با من، استاده سحر،
صبح می خواهد از من،
کز مبارک دم او، آورم این قوم به جان باخته را بلکه خبر،
در جگر، لیکن خاری،
از ره این سفرم می شکند...

نوع دیگری از شاخه تحول شعر فارسی که در آن وزن مطلقاً رعایت نمی شود، بلکه بیشتر کوشش در انتخاب کلمه و توجه به تخیل و اندیشه است، تا چندی قبل دنبال می شد که به عنوان «شعر سپید» از آن نام می بردند.

ناگفته نماند در سالهای پیش از انقلاب اسلامی، گروهی از جوانان که به نام «موج نو» شهرت یافته بودند نه تنها با شعر عروضی مخالف بودند بلکه با شعر نیمایی نیز مبارزه می کردند.

علاوه بر آن عنوان دیگری به آن اضافه شده است به نام آوانگارد یا حجم.

شیوه رساله نویسی

امروزه نوشتن گزارش یا رساله تحقیقی یک احتیاج بین المللی است و داشتن قدرت انجام دادن تحقیق انفرادی، امری لازم و واجب است. لزوم تحقیق و تهیه یک گزارش تحقیقی - به ویژه در دانشگاهها - ریشه ای دیرینه دارد. بدین ترتیب که در گذشته، فنون و حرفه ها، در کارگاهها تعلیم داده می شد و کارآموز در زمان کسب تخصص لازم، نمونه ای از کار و صنعت خود را به استاد ارائه می داد و جواز لیاقت و شایستگی می گرفت و استاد مهارت او را تصدیق می کرد.

با پیشرفت زمان، برای کار کردن در بسیاری از رشته ها از قبیل پزشکی، معلمی و امثال آن، داشتن مدرک تحصیلی و تخصصی الزامی شد، از این رو به تدریج در مدارس و دانشکده های مختلف، دانشجویان وقتی می خواهند به عنوان دانش آموخته (فارغ التحصیل)، مدرسه یا دانشکده را ترک کنند، تبحر و مهارت خود را با نوشتن یک رساله تحقیقی به اثبات می رسانند. و ما در این گفتار، شیوه تنظیم رساله تحقیقی و یا پژوهشنامه را مورد بحث قرار می دهیم و بر اساس مقاطع مختلف به این مسأله می پردازیم:

تحقیقات دانشگاهی را به چهار مقطع یا دوره تقسیم می کنند:

۱. دوره کاردانی (فوق دیپلم): هدف از ایجاد این دوره، تربیت افرادی است که

دارای یکی از چند کارایی زیر، یا تلفیق برخی از آنها باشند:

الف) حداقل یک مهارت علمی به منظور رفع نیاز جامعه در سطح متوسطه.

ب) توانایی مباشرت در امور اجرایی، تحت نظر مدیران ذی صلاح، گردآوری اطلاعات

و تجزیه و تحلیل ساده، انجام دادن بررسیهای مقدماتی نیازهای فنی، عرضه خدمات.

ج) تصدی آموزش ابتدایی و دوره راهنمایی کنونی.

طول این دوره معمولاً به طور متوسط و برحسب رشته، ۲ تا ۲/۵ سال و حداکثر مجاز آن برحسب رشته، ۳ تا ۳/۵ سال است.

۲. دوره کارشناسی (لیسانس): هدف از ایجاد این دوره تربیت افرادی است که با کسب مهارتهای علمی و اطلاعات عملی، واجد یکی از کاراییهای زیر یا تلفیق برخی از آنها باشند:

الف) حداقل یک مهارت علمی پیشرفته برای رفع نیازهای جامعه در سطحی برتر از سطح دوره کاردانی.

ب) اطلاعات و معلومات و تواناییهای نظری و عملی به منظور اعمال مدیریت اجرایی، تجزیه و تحلیل مشکلات و مسائل نسبتاً پیچیده، انجام دادن بررسیهای فنی، عرضه خدمات.

ج) تصدی آموزش در دوره دبیرستان.

اقسام دوره کارشناسی: این دوره بر اساس نیاز جامعه به دو صورت زیر تقسیم

می شود:

الف) دوره کارشناسی پیوسته، که در برخی از رشته ها و با توجه به برخی از شرایط، به موازات دوره کاردانی وجود دارد. این دوره یکسره است، یعنی دانشجو با مدرک دیپلم از ابتدا برای دوره کارشناسی پیوسته، نام نویسی می کند.

طول این دوره برحسب رشته، ۴ تا ۴/۵ سال و حداکثر مجاز آن برحسب رشته، ۶ تا ۶/۵ سال است.

ب) دوره کارشناسی ناپیوسته، دوره ای است که رشته های مختلف آن، اصولاً مستقل از دوره های قبل می باشد و دانش آموختگان دوره کاردانی، معمولاً پس از گذراندن یک دوره معین کار و بعد از آزمون، می توانند به آن وارد شوند.

طول این دوره، به طور متوسط و برحسب رشته، ۲ تا ۲/۵ سال و حداکثر مجاز آن برحسب رشته، ۳ تا ۳/۵ سال است.

۳. دوره کارشناسی ارشد (فوق لیسانس): هدف از ایجاد این دوره، این است که دانشجوی، بر مبنای علوم و فنون و نیز متون مدون موجود، در رشته‌های علمی و عملی احاطه یابد و در اثر آشنایی با روشهای پیشرفته پژوهش، آنچنان کارایی و مهارت علمی و عملی پیدا کند که به خوبی بتواند به تعلیم و تحقیق، برنامه‌ریزی و اجرا و هدایت و نظارت و ارزیابی، تجزیه و تحلیل و حل مشکلات بپردازد.

اقسام دوره کارشناسی ارشد: دوره کارشناسی ارشد دوگونه است:

الف) در برخی از رشته‌ها، به دست آوردن کارایی مطلوب، مستلزم گذراندن دوره‌ای است که بیش از دوره کارشناسی طول می‌کشد، مانند برخی از رشته‌های علوم انسانی، علوم پایه و جز آن؛ به همین جهت دانشجوی از آغاز وارد دوره کارشناسی ارشد می‌شود که در آن مرحله واسطه‌ای وجود ندارد.

ب) در برخی از رشته‌ها، دانشجویان از ابتدا برای دوره کارشناسی ثبت نام می‌کنند؛ اما در پایان دوره، برخی از آنان، با گذراندن امتحان تخصصی (علاوه بر زبان)، دانشجوی دوره کارشناسی ارشد شناخته می‌شوند و با برنامه ویژه‌ای، این دوره را به پایان می‌رسانند. کارشناسی ارشد ناپیوسته، به دنبال کارشناسی دایر می‌شود.

روشهای علمی تحقیق

روشهای علمی تحقیق برای هر پژوهشگر و هر دانشجوی، شامل اصول و موارد مشابه کلی زیر است:

- تهیه طرح برای مسأله‌ای که باید مورد بررسی قرار گیرد.
- گردآوری اطلاعات و حقایق و دستیابی به تجربه‌ی مقدماتی درباره مسأله مورد تحقیق با استفاده از منابع معتبر.
- کشف روابط علت و معلولی بین حقایق، و استنتاج منطقی از مطالعات و مشاهدات انجام شده و تعمیم نتیجه و بیان پاسخ مسأله.

در کلیه دانشگاهها، برای تنظیم و تهیه رساله، از روش علمی که متکی بر اصول منطق و استدلال و پیروی از شیوه درست علمی بین‌المللی است بهره می‌گیرند که در این بخش به آنها اشاره می‌شود:

نکاتی دربارهٔ مسأله و ترتیب پژوهش

برای هر پژوهشگر یا دانشجویی که برای تدوین پایان‌نامه به تحقیق می‌پردازد، توجه به نکات زیر بسیار بجا و سودمند و ضروری است:

۱. انتخاب مسأله یا موضوع مناسب: پژوهشگر برای هریک از مراحل کاردانی، کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری باید موضوعی را برای پژوهش انتخاب کند که: اولاً، مشکلی از مشکلات ناگشوده معرفت بشری را بگشاید و یا به بهبود زندگی مردم کمک کند. ثانیاً، پژوهشگر به آن علاقه‌مند باشد و امکان بررسی و پژوهش پیرامون آن را داشته باشد.

۲. سندگزینی: انتخاب اسناد و مآخذ که به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم دربارهٔ مسأله نوشته شده است از اهم وظایف دانشجوی پژوهنده است. برای این منظور پژوهنده باید به کمک کتابنامه‌ها و کتابشناسان، فهرستی از نامها و ویژگیهای سندهای مهم را فراهم آورد و با توجه به اهمیت یا اولویت هریک، در کار پژوهش از آنها مدد بگیرد و در رسالهٔ پایان‌نامهٔ خود بدانها اشاره کند. ما در این جا به عنوان نمونه، شیوهٔ سندآوری را می‌آوریم تا راهگشای دانشجویان باشد:

پانویسی یا ذیل‌نویسی در نوشته‌های تحقیقی کنونی، اهمیت بسیار دارد. یکی از موارد پانوشتها ذکر مشخصات اسناد یا مآخذی است که نویسنده در نوشتهٔ خود، مطلبی از آن را آورده است، بدین معنی که اگر مطلب عیناً نقل شده است، آن را باید داخل گیومه قرار داد و شماره‌ای پس از بستن گیومه آورد و همان شماره را در پانوشته ذکر کرد و پس از شماره نام مؤلف و نام سند، شمارهٔ جلد و صفحه را نوشت و اگر مطلب عیناً نقل شده است، ولی اصل و محتوای نوشته از مآخذ و سندی گرفته شده، باز هم پس از پایان مطلب به ترتیبی که گفته شد باید مآخذ و سند را با ذکر جلد و صفحه معرفی کرد.

این کار از یک سو خواننده را متوجه اعتبار نوشته می سازد و از سوی دیگر با آثار دیگران آشنا و به مطالعه آنها راغب می گرداند. همچنین نویسنده با آوزدن نامه های نویسندگان مأخذ، امانت را رعایت می کند و دین خود را نسبت به آنان ادا می نماید.

۳. نقادی: نقد نکته هایی که از اسناد و منابع دریافت شده است، کار بعدی پژوهنده است. پژوهشگر باید با مقایسه نوشته های مختلف و نیز به مدد تجربه و دقت نظر خویش، به نقد آثار مورد مطالعه پردازد و سره را از ناسره بشناسد و بشناساند.

۴. نتیجه گیری: در پی پژوهش و پی جویی و جهت یابی، نتیجه گیری یا مسأله گشایی دست می دهد. نتیجه گیری، مستلزم واری و رده بندی و بازنگری است.

شیوه تنظیم مطالب پژوهشنامه

مطالب پژوهشنامه را می توان به یازده بخش، تقسیم کرد. این بخشها به ترتیب چنین است:

عنوان پژوهشنامه، سرآغاز، فهرست فصلها، فهرست پیکرها، مقدمه، متن، پیوستها، کتابنامه، واژه نامه، موضوع نامه و نام نامه.

۱. عنوان پژوهشنامه: در نخستین صفحه ویژگیهای کلی رساله، یعنی عنوان پژوهشنامه، نام نویسنده و محل و تاریخ نوشتن آن با حروفهای نسبتاً درشت و فاصله های مناسب و به طرزی خوشنما ذکر می شود. معمولاً، هم در نوشته های چاپی و هم در نوشته های دستی یا ماشینی پشت صفحه عنوان را نانوشته به جا می گذارند.

۲. سرآغاز: پژوهشنامه نویس، در صورتی که لازم بداند، در آغاز یا وسط ششمین سطر صفحه سوم پژوهشنامه کلمه ای مانند: «سرآغاز» یا «توضیح» یا «سپاسگزاری» می نهد و زیر آن در هشتمین سطر، به جریان کلی تحقیق خود اشاره و از راهنمایان خویش تشکر می کند. سرآغاز نباید از ۲-۳ سطر تجاوز نماید.

۳. **فهرست فصلها:** پس از سرآغاز، فهرست فصلها می‌آید، کلمه «فهرست فصلها» در آغاز یا وسط ششمین سطر صفحه قرار می‌گیرد و زیر آن - در هشتمین سطر - شماره ترتیب فصل و عنوان آن در سمت راست سطر و شماره صفحه آغاز و صفحه انجام فصل، در سمت چپ سطر ذکر می‌شود. می‌توان پس از شماره ترتیب فصل، علامت دو نقطه یا علامت نقطه به کار برد.

۴. **فهرست پیکرها:** اگر پژوهشنامه دارای پیکر، تصویر، نمودار، نقشه، جدول و نظیر اینها باشد، فهرست آنها پس از فهرست فصاها درمی‌آید. در آغاز یا وسط ششمین سطر صفحه، عنوان «فهرست پیکرها» قرار می‌گیرد. در سمت راست هشتمین سطر، کلمه «پیکر» و سپس شماره ترتیب آن را با عدد اصلی قید می‌کنند و پس از آن علامت نقطه یا خط فاصله می‌گذارند و عنوان پیکر را قرار می‌دهند. در سمت چپ سطر، شماره صفحه مربوط به پیکر را ذکر می‌کنند.

۵. **مقدمه:** کلمه «مقدمه» یا احیاناً «مدخل» یا نظایر آن، از قبیل سرفصلها و عنوانها، در آغاز یا وسط ششمین سطر صفحه قرار می‌گیرد و مطلب آن از سطر هشتم آغاز می‌شود. مقدمه، یعنی دریچه‌ای که دورنمای پژوهشنامه را به خواننده نشان می‌دهد و او را برای مطالعه آن آماده می‌سازد و مشتمل است بر شرحی اجمالی درباره مسأله یا مسأله‌های مورد بحث، حدود و ارزش و کاستیهای پژوهشهایی که قبلاً در این زمینه صورت گرفته است و نیز روشها و ملاکها و مفهومیهای تازه‌ای که در پژوهشنامه به کار رفته است. طول مقدمه کمابیش با طول متوسط فصلها برابر است.

۶. **متن:** متن پژوهشنامه خود بر دو بخش است: بخش اول که نخستین فصلهای رساله را تشکیل می‌دهد، مشتمل است بر تحلیل دقیق مسائل مورد بحث، بیان سیر تاریخی و اهمیت مسأله، نقد پژوهشهای پیشینیان در آن باره، نکته‌های مثبت و منفی آن پژوهشها و تشریح روشها و ملاکها و مأخذهای پژوهش موجود. بخش دوم، مشتمل بر کاستیهای آن پژوهش را عرضه می‌دارد. معمولاً در آخرین فصل این بخش، خلاصه همه فصلها آورده می‌شود. این خلاصه شامل چهار نکته اصلی است:

- (الف) جریان پژوهش به اختصار و بدون ذکر تجربه‌ها و استدلالها.
 (ب) نکته‌های مثبت و نتیجه‌بخش پژوهش موجود با فروتنی عالمانه.
 (ج) نکته‌های منفی و مسأله‌های ناگشوده و برجا مانده در پژوهش موجود.
 (د) راهنمایی خوانندگان برای دنبال کردن پژوهش موجود و حل مسأله‌های ناگشوده.

معادله‌ها و فرمولهائی که برای روشنی یا نمایش کمی لازم آید، در سطرهای مستقلی قرار می‌گیرد و آنها را باید با حرفهائی ریزتر از حرفهای متن نگاشت و یا با افزایش حاشیه سمت راست، آنها را از مطالب متن مشخص گردانید. در مورد اخیر باید عرض حاشیه سمت راست از عرض حاشیه سطر آغاز بند بیشتر و در حدود شش سانتیمتر باشد. نکته‌هایی که از سخنان یا نوشته‌های دیگران، به متن پژوهشنامه نقل می‌شود، اگر از چند سطر نگذرد، در ردیف سایر مطالب پژوهشنامه در می‌آید و برای آنکه با جمله‌های دیگر آمیخته نشود، آنها را با علامت «برجسته‌نما» یا «گیومه» مشخص می‌کنند. اما اگر جمله‌های نقل شده، متعدد باشد، می‌توان علامت برجسته‌نما را در آغاز همه بندها و فقط در پایان بند آخر نهاد.

برای ذکر مأخذ هر مطلب منقول باید اولاً، در پایان مطلب منقول، علامت یا رقمی نهاد و ثانیاً خطی در ذیل متن کشیده و در زیر خط، مجدداً علامت یا رقم را قید کرد و آنگاه از مأخذ نام برد. معمولاً در بالا و پایین خط زیر متن، در حدود یک سطر فاصله باقی می‌گذارند.

۷. پیوستها: سندها یا گزارشها یا نقشه‌ها و جدولها یا توضیحاتی که در متن پژوهشنامه نگنجد به عنوان «پیوست» یا «پیوستها» پس از متن می‌آید. کلمه «پیوست» یا «پیوستها» معمولاً در آغاز یا وسط سطر ذکر می‌شود. سپس اگر چند پیوست باشد، در آغاز سطر هشتم کلمه «پیوست ۱» را ذکر و مطلب را از سطر دهم آغاز می‌کنند. پس از اتمام مطالب «پیوست ۱» دو سطر خالی می‌گذارند و در آغاز سطر بعد، کلمه «پیوست ۲» را می‌آورند و بر همین شیوه به پیوستهای بعدی، می‌پردازند. اگر هر پیوست نیازمند عنوانی باشد، پس از کلمه «پیوست ۱» یا «پیوست ۲» و نظیر اینها، علامت نقطه یا دو نقطه می‌گذارند و سپس عنوان را می‌نویسند.

۸. کتابنامه: پس از پیوستها، کتابنامه درمی‌آید. به این معنی که مقاله‌ها و مجموعه‌ها و کتابهایی را که پژوهشنامه به آنها مربوط و متکی است، به ترتیب نام خانوادگی نویسندگان و به صورتی که در شیوه‌سندآوری قبلاً گفته شد، طبقه‌بندی کرده، در زیر عنوان کتابنامه، ذکر می‌کنند.

عنوان «کتابنامه» در آغاز یا وسط ششمین سطر صفحه قرار می‌گیرد و سطر بعد از آن خالی می‌ماند.

۹. واژه‌نامه: شایسته است که اصطلاحها، یعنی واژه‌های تخصصی به ترتیب الفبایی رده‌بندی و پس از کتابنامه نهاده شود. در مورد اصطلاحهایی که تازگی دارند، یا در معنی تازه‌ای به کار رفته‌اند، بیان تعریفها و مخصوصاً ذکر نام واضعان یا نخستین مروجان آن واژه‌ها، ضروری است. تردید نیست که عنوان «واژه‌نامه» در آغاز یا وسط سطر ششم صفحه قرار می‌گیرد و سطر بعد خالی می‌ماند. ذکر شماره صفحه‌هایی که واژه‌ها در آنها آمده است، مفید است. برای تفکیک شماره‌های صفحه‌ها، علامت درنگ نما (،) به کار می‌رود.

۱۰. موضوع‌نامه: در رساله‌های بزرگ، موضوعاتی که در متن آمده است، به ترتیب الفبا طبقه‌بندی و در صفحه‌های بعد از واژه‌نامه ذکر می‌شود. عنوان «موضوع‌نامه» در آغاز یا وسط سطر ششم صفحه قرار می‌گیرد و سطر هفتم خالی می‌ماند. ذکر شماره صفحه‌هایی که موضوعات در آنها آمده است، ضروری است. برای تفکیک شماره‌های صفحه‌ها، علامت درنگ نما (،) به کار می‌رود.

۱۱. نام‌نامه: در رساله‌های بزرگ، اسمهای شخصی و احیاناً همه اسمهای خاصی که در متن ذکر شده است، به ترتیب الفبا طبقه‌بندی، و پس از کتابنامه، تحت عنوان: «نام‌نامه» قرار می‌گیرد. شماره‌های صفحاتی که هر یک از اسمها در آنها آمده است، در برابر هر اسم قید می‌شود.^۱

نقش نویسنده در جامعه

نویسنده، تنها برای خود نمی نویسد، به ویژه نویسنده مقاله، داستان و نمایشنامه که در خواننده تأثیر بسیار می گذارد. به همین جهت مسئولیت وی هم سنگین است. یک نویسنده توانا می تواند با قلم خود، احساسات و عواطف ملی را به سود یا زیان یک جریان یا حاکمیتی برانگیزد و روابط حاکم بر اجتماع را دگرگون سازد. در تاریخ بشریت نشان داده شده است که در هر انقلابی نویسندگان در صف اول قرار داشتند، مثل: انقلاب مشروطه، انقلاب کبیر فرانسه، نهضت ملی شدن صنعت نفت، و انقلاب اسلامی که نویسندگان، نقش مهمی را بر عهده داشتند.

مشخصات یک نویسنده خوب

یک نویسنده خوب باید مسئول و با ایمان باشد و هرگز از مسیر حق و حقیقت دور نشود و قلم خود را برای چیزهای بی ارزش به کار نبرد. موارد زیر را از مشخصات و ویژگیهای یک نویسنده متعهد و خوب می توان برشمرد:

روشنی و وسعت اندیشه، قدرت تخیل، لطافت ذوق و دقت و باریک اندیشی، ابتکار و نوآوری، آشنایی با ادبیات ملی، تسلط بر زبان مادری و به یکی دو زبان خارجی، شناخت موقع و محیط، واقع بینی و حقیقت گرایی، شهامت ادبی، صراحت لهجه، آگاهی و تسلط کافی به موضوع، نظم فکری، قدرت استدلال، هماهنگی میان لفظ و معنی، اجتناب از آوردن زبان محاوره (به استثنای موارد مقتضی) و داشتن نتایج اخلاقی و اجتماعی و نظایر اینها.

مشخصات یک نوشته خوب

الف - از نظر مفهوم و محتوا و پیام:

۱- نوشته باید پاسخگوی نیاز معنوی، روحی و اعتقادی مردم باشد؛ ۲- نیروی خلاقه تخیل را در افراد تربیت و تقویت کند و ذوق و استعداد خفته را بیدار سازد و به پژوهش وادارد؛ ۳- آگاهی و رشد دینی، اجتماعی و سیاسی مردم را بالا ببرد؛ ۴- مردم را به میهن دوستی و دفاع از میهن ترغیب کند؛ ۵- افراد جامعه را با رخدادهای تازه زمان آشنا سازد؛ ۶- با زیباییهای لفظی و معنوی، جوانان را به مطالعه بکشانند؛ ۷- ارزش وقت را بر نوجوانان روشن سازد؛ ۸- جامعه را به سوی پیشرفت و سعادت رهنمون سازد.

ب - از نظر سبک و آیین درست نویسی:

۱- ساده نویسی: سادگی از ضروریات است، اما نویسنده نباید در این امر افراط ورزد و کار را به ابتدال بکشانند، بلکه نوشته او باید ساده و روان و در عین حال شیوا و رسا باشد.

۲- رعایت عفت قلم و پاکی فکر: در همه نوشته‌ها باید عفت قلم را رعایت کرد و از به کار بردن کلمات زشت و رکیک برکنار بود.

۳- وحدت موضوع: منظور از وحدت موضوع، فراهم آمدن تناسب و ربط طبیعی معانی مورد بحث در نوشته با یکدیگر است یعنی نویسنده نباید از اصل موضوع دور شود؛

۴- حدود و شیوه استفاده از صنایع ادبی و آرایش کلام: صنایع ادبی در گیرایی و زیبایی اثر و جلب توجه خواننده، سخت مؤثر است. آوردن تشبیه زیبا، استعاره لطیف، کنایه بموقع و بجا، شعر نغز، نوشته را پربارتر و زیباتر می‌سازد.

۵- طریقه نقل سخن از دیگران: گفتار دیگران را باید در داخل گیومه قرار دهیم و یا در پاورقی ذکر کنیم و نیز اگر نیازی نیست، برای کم کردن حجم نوشته، از سخنان دیگران اجتناب کنیم.

۶- رعایت اختصار: باید بکوشیم که نوشته ما مختصر و مفید باشد.

۷- مقدمه: باید سعی کنیم مطلب را بدون مقدمه چینی و قلم فرسایی بی فایده آغاز کنیم و منظر خود را روشن و گویا به رشته تحریر درآوریم.

۸- واژه‌های دشوار و بیگانه: باید از کاربرد لغات و کلمات دشوار و دور از ذهن و

کلمات بیگانه اجتناب کنیم.

۹- املائی کلمات: از املائی درست کلمات استفاده کنیم.

۱۰- نکات دستوری: در نوشته خود قواعد دستوری را رعایت کنیم.

۱۱- رعایت قواعد نشانه گذاری: قواعد نشانه گذاری را رعایت کنیم.

۱۲- خوانا بودن خط: خط باید خوانا و روشن و درست باشد.

۱۳- نظم و ترتیب: مرتب و پاکیزه نویسی را رعایت کنیم.

۱۴- پاراگراف بندی: هریک از انواع مطالب را در یک بند جدا و مستقل پاراگراف (بند) قرار دهیم.

۱۵- موزون بودن سخن: سخن گفتن در واقع نوعی موسیقی است، هر قدر اجزای ترکیب دهنده این موسیقی یعنی واژه ها و کلمات خوش آهنگ باشند، موسیقی سخن دلنشین تر خواهد بود، مانند: اشعار شعرا و خطبه های حضرت علی (ع).

۱۶- توجه به مخاطب: نویسنده همواره باید مخاطب خود را در برابر خویش تصور کند و در حدّ معلومات خوانندگان مطلب بنویسد ولی بعضی از نویسندگان ماهر حتی مطالب مشکل را به زبان و شیوا و یا به صورتهای مختلف بیان می کنند.

برای نگارش چه باید کرد؟

اصولی که باید در نگارش به کار برد به قرار زیر است:

اول - خواندن: یکی از بهترین و مؤثرترین وسایل کسب مهارت در نوشتن، خواندن است. ما با خواندن موضوعات مختلف آنها را ملکه ذهن خود قرار می دهیم.

دوم - نوشتن: نویسندگی مانند بسیاری از هنرها و صنعتهاست، هیچ نوازنده یا نقاش یا مکانیک اتومبیل با خواندن کتابهایی که در قلمرو این فنون نگارش یافته، نوازنده و نقاش و مکانیک نشده است؛ کار نگارش و نویسندگی نیز چنان است. این کار تنها با خواندن کتابهای آیین نگارش و آداب نویسندگی حاصل نمی شود، بلکه باید مرتب نوشتن را تمرین کنیم. درباره نویسندگان، شعرا، مسائل اجتماعی و اخلاقی، اقتصادی، تربیتی، مکانها، پیرامون زمین، آسمان، جنگل، دریا، کوه و... بنویسیم.

سوم - رعایت مراحل نوشتن - تفکر و دقت: اقدام به هر کاری بیش از همه به اندیشه نیازمند است؛ زیرا از ذهن خالی چیزی بر نمی تراود، پس نخستین گام در طی نگارش،

اندیشه و دقت است. طرح - دقت و اندیشه درباره مقاله یا گزارش، موجب می‌شود که طرح مقاله و نوشته در ذهن پدید آید و شکل گیرد؛ طرح هر مقاله یا نوشته عبارت است از نقشه کار یا فهرست نکات اصلی به ترتیبی که باید نوشته شود. در طرح باید به دو اصل زیر توجه شود: ۱- اولویت نکته اول یعنی نظم و نکات پس از آن، نسبت به نکته‌های بعدی یعنی مطلب مهمی از قلم نیفتد. ۲- ارتباط معنایی و تناسب هر بند با بندهای ماقبل و مابعد خود.

یک - طرح نوشته یا مقاله‌ای درباره مولوی: ۱- تولد؛ ۲- زادگاه؛ ۳- تفاوت با دیگر شاعران؛ ۴- سفر حج؛ ۵- مذهب؛ ۶- سبک شعری او، و...
 دو - طرح نوشته یا گزارش از بازدید یک کارخانه: ۱- مؤسس یا مؤسسان اصلی و تاریخ تأسیس آن؛ ۲- هیئت مدیره و مدیرعامل و معاون.
 گردآوری اطلاعات - پیش از آغاز نگارش، باید راههای دسترسی به منابع را بررسی کنیم و از راهنمایان و افراد آگاه کمک بخواهیم.
 تهیه پیش نویس - خواندن پیش‌نویس و اصلاح آن از نظر انشایی و دستوری.
 پاک‌نویس کردن مقاله مطالعه و بررسی دقیق مقاله.

انواع نثر:

به طور کلی سه نوع است:

۱- نثر مرسل: نثری است که خالی از قید سجع باشد؛ مثل نثرهای معمولی و متداول روزانه هر دوره و نثر کتابهایی مانند: تاریخ بلعمی، ترجمه تفسیر طبری، سفرنامه ناصر خسرو، سیاستنامه، قابوسنامه، کیمیای سعادت، تاریخ بیهقی، تذکرة الاولیا و کتابهای دیگر از این نوع.

۲- نثر مسجع: به نثری گفته می‌شود که در آن جملات قرینه، دارای سجع باشند؛ سجع در نثر، به منزله قافیه در شعر است. سجع در لغت به معنی «آواز پرندگان» است، نظیر آواز کبوتر و فاخته، و در اصطلاح ادبا: آوردن هم وزن، یا هم قافیه است در پایان جملات قرینه. این نوع نویسندگی، بیشتر معمول زبان عرب بوده است. انواع سجع: ۱- سجع متوازن؛ ۲- سجع مطرف؛ ۳- سجع متوازی

۱- متوازن، مانند: بام و باد - دام و دار - نهار و نهال؛ ۲- سجع مطرف، مانند: کار -

شکار - دست و شکست - سیر و دلیر. ۳- متوازی، مانند: کار و بار - دست و شست - باز و راز که هم در وزن و هم در آخرین حرف مطابق باشند.

۳- نثر مصنوع و فنی: ترکیبی از دو نثر مرسل و مستجع و همراه با انبوه لغات و ترکیبات و امثال و اشعار عربی و احادیث و آیات قرآنی و اصطلاحات و تعبیرات خاص دانشهای رایج زمان است. در این نوع نثر از صنایع ادبی مانند: انواع سجع و جناس، تضاد، تشبیه، استعاره و تلمیح‌ها، و نظایر اینها به کار رفته است. از خصوصیات دیگر این نثر، داشتن عنصر خیال در شعر و نثر است. این صور خیال به وسیله همین تشبیه‌ها، تلمیح‌ها و مجازها و استعاره‌ها رنگ و شکل می‌گیرد و قابل توهّم و تجسّم می‌شود. نخستین نمونه‌های نثر مصنوع و فنی، مربوط به اواسط قرن ششم ق است و از آن زمان تا دوران مشروطیت کم و بیش رواج داشته است. از نمونه‌های این گونه نثر: کلیله و دمنه، راحة الصدور، مقامات حمیدی، مرزبان‌نامه، جهانگشای جویی، نفثة المصدور زیوری، تاریخ و صاف، دره نادره و نظایر اینها را می‌توان نام برد.

انواع نظم

نظم، در لغت به معنی به یکدیگر پیوستن و به رشته کشیدن دانه‌های جواهر و در اصطلاح، سخنی است که موزون و مقفّا باشد. بنا به تعریف قدما شعر، کلامی است موزون و مختل بنا بر تعریف امروزی نیز شعر «گره خوردگی عاطفه و تخیل است که در زیبایی آهنگین شکل گرفته باشد».

انواع شعر

انواع شعر عروضی فارسی عبارت است از: قصیده، غزل، مثنوی، قطعه، مسمط، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مستزاد، دوبیتی، رباعی و نظایر اینها.

قافیه (پساوند) - به کلمات آخر اشعار که آخرین حرف اصلی آنها، یکی باشد، قافیه و آن حرف آخر را (روی) می‌گویند، مانند: جام، دام، خام، که آخرین حرف اصلی آنها «م» است. ردیف - در صورتی که یک یا چند کلمه یا جمله، عیناً در آخر همه اشعار، پس از قافیه تکرار شده باشد. مانند:

نخستین باده کاندر جام کردند / ز چشم مست ساقی وام کردند
قافیه ردیف / قافیه ردیف

تشبیب، نسیب، تغزل: هر سه لغت در فرهنگها مرادف یکدیگر و به معنی غزل گفتن و عشقبازی کردن و سخن عاشقانه سرودن است. در اصطلاح شعرا، پیش درآمد اوایل قصیده است که مانند مقدمه‌ای در بیان زیباییهای محبوب و حکایت حال عشق و عاشق، از قبیل مدح و ستایش یا تعزیت و نظایر آن گریز می‌زند.

تخلص: تخلص در دو معنی به کار رفته است: ۱- نام و شهرت شعری شاعر؛ ۲- تخلص در قصیده: به معنی گریز زدن و منتقل شدن از تشبیب و پیش درآمد است به اصل مقصود قصیده.

قصیده شعری است بر یک وزن و قافیه با مطلع مرصع و مربوط به یکدیگر درباره موضوع و مقصود خاص از ستایش یا نکوهش، تهنیت یا تعزیت، شکر یا شکایت، فخر یا حماسه طبیعت، پند و حکمت و یا مسائل اجتماعی، اخلاقی و عرفانی و نظایر اینها در حداقل پانزده بیت و به طور متوسط از بیست تا هفتاد هشتاد بیت. البته تا ۲۰۰ بیت نیز وجود دارد. (قصیده فرخی سیستانی مدح محمود) قصیده از نظر مضمون از آغاز تا امروز دستخوش دگرگونی‌هایی شده است: در روزگار سامانیان اغلب به مدح و ستایش اعتدال، در دوران غزنویان، مدح و ستایش و چاپلوسی در حد غلو و افراط و برای دریافت جایزه، قصیده ناصر خسرو، برای بیان معانی اعتقادی آیین اسماعیلیان، قصیده سنایی برای بیان مضامین دینی و عرفانی و شاعرانی نظیر عطار، اوحدی، خواجو، جامی و دیگران در همین مضامین قصیده سروده‌اند. از دوران مشروطیت به بعد، قصیده بیشتر در خدمت مسائل سیاسی و اجتماعی، میهن دوستی و تنویر افکار و تحریک عواطف بوده است. شاخص‌ترین آن را می‌توان در دیوان اشعار ملک الشعرای بهار یافت.

دعای تأبید یا شریطه: شاعر قصیده سرای ستایشگر، معمولاً در پایان قصیده مدحیه، به دعای ممدوح می‌پرداخت. از آنجا که این دعا متضمن معنی ابدی و جاودانه بودن سعادت و دولت و یا سلطنت او بود و به گونه شرط یعنی مثلاً تا صد از سیصد کمتر است یا تا خورشید از مشرق طلوع و در مغرب غروب می‌کند، تو چنین و چنان باشی، آن را دعای تأبید یا شریطه گفته‌اند.

غزل: غزل در لغت به معنی عشقبازی و حدیث عشق و عاشقی گفتن است، و در اصطلاح شعری، اشعاری است بر یک وزن و قافیه و با مطلع مرصع. تعداد ابیات آن به طور متوسط از پنج تا دوازده بیت و گاهی تا حدود شانزده و به ندرت تا بیست بیت

است. و کمتر از پنج بیت را می‌توان غزل نامید. تفاوت غزل با تغزل در این است که اولاً، ابیات تغزل باید همه مربوط به یک موضوع و مطلب باشد، در حالی که در غزل چنین نیست، بلکه تنوع معانی و مفاهیم در غزل شرط است. ثانیاً، غزل شعری است مستقل، ولی تغزل، ابیاتی است که در آغاز قصیده برای جلب توجه و آماده سازی ذهن خواننده و شنونده به مضمون اصلی قصیده می‌آید. ثالثاً، غزل تنها، در مضامین عشق و عاشقی و عرفانی است، در صورتی که مضمون تغزل، گاهی عاشقانه و گاهی وصف طبیعت است.

مثنوی (دوگانه): اشعاری بر یک وزن، اما هر بیت آن دارای قافیه مستقل است، یعنی؛ دو مصراع هر بیت هم قافیه است. مثال:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا بیریده‌اند از نفیرم مرد و زن و نالیده‌اند

قطعه: شعری است بر یک وزن و قافیه بدون مطلع مصرع حداقل در دو بیت در همان زمینه‌ها و مضامین قصیده. قطعه را از آنجا قطعه گفته‌اند که گویی بخشی یا قسمتی از یک قصیده است. علاوه بر پیام و مضمون، تفاوت دیگر قطعه با قصیده در این است که قصیده دارای مطلع مصرع است ولی قطعه چنین نیست. مثال:

دوست شمار آنکه در غربت زند لاف یاری و برادر خواندگی
دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی - سعدی

مسمط: نوعی از قصیده یا اشعاری است هم وزن، مرکب از بخشهای کوچک که همه در وزن و عدد مصراعها یکی و در قوافی مختلف باشند. مثلاً در ابتدا پنج مصراع بر یک وزن و قافیه بگویند و در آخر، یک مصرع آورند که در وزن با مصراعهای قبل یکی و در قافیه مختلف باشد. از مجموع آن شش مصراع یک بخش تشکیل می‌شود که آن را به اصطلاح شعرا، یک تخت یا یک رشته از مسمط گویند. و در رشته دوم باز پنج مصراعی بر یک قافیه بگویند که با رشته اول در وزن یکی و در قافیه مخالف باشد، اما مصراع ششم را بر همان وزن و قافیه بیاورند که آن تخت اول باشد. ابتکار مسمط از منوچهری دامغانی، شاعر دربار محمود و مسعود غزنوی است.

تضمین: بدین معنی است که شعری منتخب از شاعری انتخاب می‌کنند و با سرودن مصراعهای هم وزن و هم قافیه با مصراعهای اول شعر انتخاب، آن را به صورت مسمطی

درمی آورند.

ترجیع بند و ترکیب بند: آن است که از چند قسمت اشعار مختلف تشکیل شده باشد، همه در وزن یکی و در قافیه‌ها مختلف، به این شرح: چند بیت بر یک وزن و قافیه بگویند و در پایان آن یک بیت مقفا بیاورند که با ابیات پیش در وزن متحد و در قافیه مخالف باشد، و همچنان این عمل را چند بار تکرار کنند به طوری که در فواصل همه بخشهای بیتی منفرد آمده باشد. پس هرگاه یک بیت را در فواصل عیناً تکرار کرده باشند، آن نوع شعر را ترجیع بند یا بیت فاصله را ترجیع بند یا بندگردان گویند و اگر ابیات فواصل با یکدیگر فرق داشته باشد، آن نوع شعر را ترکیب بند و بیت فاصله را بند ترکیب خوانند، بخشهای مختلف را در هر دو نوع ترجیع و ترکیب، خانه و بند می‌گویند. از نمونه‌های معروف، ترجیع بند هاتف و سعدی است و...

مستزاد: مستزاد در واقع نوعی مستقل از انواع شعر نیست، بلکه یک قسم تفتن شعری به شمار می‌آید و آن چنان است که در آخر هر مصراع تمام، لختی به آهنگ آخر مصراع بیفزایند و در آن لختها، قافیه‌ای دیگر به کار برند. مثال:

آن کیست که تقریر کند حال گدا را در حضرت شاهی
کز غلغل بلبل، چه خبر باد صبا را؟ جز ناله و آهی...

دوبیتی: شعری است در دو بیت که با رباعی در قافیه‌بندی یکی است، اما در وزن با آن فرق دارد، معروفترین دوبیتی‌های فارسی، باباطا هرهمدانی است. ادبای قدیم آن را فهلویات (پهلویات) می‌گویند.

رباعی: رباعی شعری است در دو بیت با مطلع مصراع بر وزن «لا حول و لا قوة الا بالله» که رعایت قافیه در دو مصراع بیت اول و مصراع چهار الزامی و در مصراع سوم اختیاری است.

دو بیتی نو - برخی از شعرای امروز اشعاری مرکب از چندین پاره می‌سازند که هر پاره آن از دو بیت تشکیل می‌شود و هریک از پاره‌ها ممکن است از جهت قافیه به یکی از سه صورت زیر درآید: الف - مصرعهای دوم و چهارم دارای قافیه باشد. مثال: بنگر آن کوه، دیو بیماری است تن ز دردی نهان به رنج و گداز پشت بر آفتاب درمان بخش پای در رودخانه کرده دراز

ب - مصرعهای اول و سوم به یک قافیه و مصرعهای دوم و چهارم به قافیه‌ای دیگر گفته شود.

مثال:

از خوردن اسب و علف و برگ درختان فارغ شد آن ملت با عزم و اراده
آزاده زنی بر سر یک قبر ستاده با دیده‌ای از اشک پر و دامنی از نان
فرد (تک بیت): گاه شاعر برای ادای بیان مضمون لطیف و معنایی بدیع، بیتی
مستقل می‌گوید و در آن رعایت قافیه در هر دو مصراع شرط نیست و یا ممکن است
بیتی از میان ابیات مشهور گردد و در حکم ضرب‌المثل درآید. مانند:

ریشه نخل که نسل از جوان افزونتر است

بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را

گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست

صبح نزدیک است و او فکر شب تار خود است

مکتبهای ادبی اروپایی:

معروفترین و مهمترین سبکهای ادبی اروپایی به قرار زیر است: ۱- کلاسیک یا کلاسیسیسم؛ ۲- رمانتیک یا رمانتیسیسم؛ ۳- رئالیسم؛ ۴- ناتورالیسم؛ ۵- سمبولیسم؛ ۶- سوررئالیسم.

۱- مکتب کلاسیسیسم

این مکتب تا حدود قرن هفدهم م. در اروپا ادامه داشت و در قرن شانزده و هفده به اوج عظمت خود رسید. اساس این شیوه بر تقلید از قدما و الهام از ادبیات روم و یونان باستان است. قواعد و خصوصیات آن به شرح زیر است: ۱- تقلید از عقل؛ ۲- تقلید از طبیعت؛ ۳- اجتناب از ابهام و پیچیدگی لفظی و معنوی اثر؛ ۴- توجه به اصول مذهبی و اخلاقی؛ ۵- دقت در خوشایندی اثر هنری؛ ۶- نسبت دادن صفات شایسته به قهرمان داستان؛ ۷- اختصاص اثر به طبقه اشراف و بی توجهی به طبقات پایین و محروم جامعه از نویسندگان این مکتب عبارتند از: بوالو، مولیر، بوسوئه، راسین و نظایر اینها.

۲- رمانتیسیسم

این سبک در اواسط قرن هجدهم م. پا به پای انقلاب صنعتی اروپا، نخست در فرانسه و سپس در آلمان و انگلستان و دیگر کشورهای اروپا پدید آمد و سراسر قرن نوزدهم جهان اندیشه و هنر را تحت شعاع خود قرار داده است. هنرمندان رمانتیسم، قواعد و قوالب کهن را در هم شکستند و به جای عقل و منطق، بنیان هنر خویش را بر احساس و تصور و تخیل و عشق استوار ساختند. آزادی را جایگزین محدودیت، و توجه به عامه مردم را جانشین خدمت به درباریان و قدرتمندان کردند. از پیشروان نمایندگان این سبک: ژان ژاک روسو، شاتو بریان، ویکتور هوگو، لامارتین، آلفرد دوموسه را در فرانسه، شیلر، گوته را در آلمان، و بایرون، شلی و شکسپیر را در انگلستان می توان نام برد. از نمونه های خوب این مکتب، می توان به بینوایان ویکتور هوگو و سرگذشت ورته اثر گوته اشاره کرد.

۳- رئالیسم

رئالیسم در لغت به معنی واقع‌بینی و حقیقت‌گرایی است و در اصطلاح ادب عبارت است از مکتبی که در آن، هنرمند، طبیعت و مظاهر طبیعی را با تمام زشتی‌ها و زیبایی‌ها در اثر خود نمودار می‌سازد و برخی از مظاهر آن را پنهان نمی‌کند یا تغییر نمی‌دهند. هنرمند رئالیست در آفرینش اثر خود، بیشتر تماشاگر است و افکار و احساسات خود را چندان دخالت نمی‌دهد، در آن حقیقت و واقعیت بر تخیل و هیجان غلبه دارد، در حقیقت این مکتب واکنشی است منفی در برابر مکتب رمانتیسم است. در فرانسه، بالزاک، فلوربر، در انگلستان، دیکنز، در روسیه، داستایوسکی، تولستوی را می‌توان نام برد. وانزلو، اثر استاندال، اوژنی گرانده اثر بالزاک، و جنگ و صلح اثر تولستوی از نمونه‌های خوب این سبک به شمار می‌رود.

۴- ناتورالیسم

مکتبی است که هنرمند در آن به تقلید مو به موی طبیعت توجه دارد و معتقد است که طبیعت را در خور توانایی باید چنانکه هست توصیف و تقلید کرد، ناتورالیسم نام دارد. و پیشروان آن، می‌کوشیدند روش تجربی را در ادبیات رواج دهند. مهم‌تر و اصیل‌تر از حالت روانی می‌انگاشتند. این سبک که در اروپا در اواخر قرن نوزدهم م. پیدا شد تا پایان همان قرن پایان گرفت و امیل زولا، گوستاو فلوربر، فاکتر، دوموپاسان را می‌توان از پایه‌گذاران و استادان این مکتب به شمار آورد. «آسوموار» اثر امیل زولا، «بول دوسویف» اثر دوموپاسان از نمونه‌های خوب این سبک محسوب می‌شوند.

۵- سمبولیسم

در این مکتب برای هریک از موجودات و افکار و احساسات، حتی تصورات و تخیلات بشری نماینده یا سمبولی برمی‌گزینند، چنانکه در ادب فارسی، ماه، مظهر روی زیبا و نرگس، نماینده چشم و لعل نماینده لب و بنفشه مظهر زلف است. پیروان این مکتب، بیشتر متوجه ماورای طبیعت و خواب و خیال و اندیشه‌های دور و درازند و معتقدند که هیچ چیز در طبیعت بدان صورت که ما می‌پنداریم نیست، بلکه هر چه هست اثر و آفریده روح و اندیشه ماست. اگر در پیرامون خود، شادی و غمی

حس می‌کنیم، را به صورت وهم و رویا همراه با احساس و خیالی ژرف، با زبانی پر از کنایه و اشاره بیان می‌دارند و در واقع بر اصالت احساس استوار است. این مکتب در قرن نوزدهم به وجود آمد و نخستین پیام‌آور آن، شارل بودلر، از طرفداران «هنر برای هنر» یا پارانسیسم شمرده می‌شده و این مکتب را بنا نهاد. از پیشروان دیگر این سبک، ورلن، رمبو، مالارمه، و از پیروان آن، موريس مترلینگ، ادگار را می‌توان نام برد. «سفر» اثر بودلر، «بیشهٔ محبت» اثر والری، از نمونه‌های معروف این مکتب است.

۶- سوررئالیسم

این مکتب در سال ۱۹۲۲ م. در فرانسه پدید آمد و مانند دیگر مکتبها دامنهٔ نفوذ خود را از ادبیات به سایر هنرها گشاند. این مکتب کوشش می‌کند، جبر منطقی و قانون علیت را ویران کند، قید و بندها را پاره کند و در برابر همه چیز عصیان نماید و بر ویرانه‌های منطق و اخلاق و تمدن و هنر، کاخی از رؤیا و اوهام برپا سازد. این مکتب، بیان و تثبیت تفکر دور از فرمان عقل است و رابطه‌ای با قوانین زیباشناسی و اصول اخلاق ندارد. این مکتب، زبان قرن بیستم است و نابسامانیها و آشفتگیهای زمان را بازگو می‌کند. منشأ آن را بیش از هر جای دیگر، در شعر باید جستجو کرد، زیرا آنان می‌کوشیدند از راه شعر بر اذهان تسلط یابند. نخستین ریشه‌های سوررئالیسم را در رمانتیسم باید دید. اصول این سبک عبارتند از: ۱- هزل؛ ۲- رؤیا؛ ۳- دیوانگی. از پیشروان این سبک: آندره برتون، آراگون، پل الوار، کبرول و ژرژ هونیه را می‌توان نام برد. دیگر مکتبها عبارتند از: امپرسیونیسم، پارانسیسم، داداییسم، وریسم، فوتوریسم، ناتوریسم، اوانیمیسم و نظایر اینها.

چند نکتهٔ دستوری

- جمله: یک یا چند کلمه که بر روی هم دارای معنایی کامل باشد، جمله نام دارد.
جمله حداقل از دو جزء تشکیل می‌شود: فعل و فاعل مانند: سعید آمد.
جمله از جهات مختلف اقسامی به قرار زیر دارد:
- ۱- جمله از نظر مفهوم و معنی بر چهار قسم است: خبری (مهدی آمد.)؛ ۲-

پرسشسی (مهدی کجاست)؛ ۳- عاطفی (زنده باد مهدی)؛ ۴- امری (مهدی را صدا کن)؛
۲- از نظر فعل هم بر سه گونه است: فعلی، اسنادی، بی فعل: سعید آمد (فعلی) -
سعید خوشحال بود (اسنادی) - خدا حافظ (بی فعل).

۳- از لحاظ ساختمان و ترکیب، دو گونه است: ساده و مرکب - ساده تنها یک فعل
دارد: دیوار شکست - مرکب دو فعل یا بیشتر دارد: اگر مدادم را برداری، نمی توانم
بنویسم

۴- جمله پایه و پیرو، پایه: غرض اصلی گوینده است، پیرو: نکته یا توضیحی به
جمله پایه می افزاید: پنجره را باز کن (پایه) تا دود خارج شود. (پیرو) (بیان علت)، اگر
دقت کنی (پیرو)، درس را می فهمی (پایه)، بیان شرط

کاربرد کلمات در جمله

اول - کاربرد و نقش فعل - فعل از نظر ارزش و ایفای نقش در جمله بر همه انواع
دیگر کلمه برتری دارد و نقش کلمات و اجزای دیگر جمله نیز به فعل مربوط می شود.
کاربرد و نقش فعل در جمله چهار گونه است:

الف - نقش مسندی - مانند: احمد خوابید.

ب - نقش ربطی - که مسند را به نهاد نسبت می دهد. مانند: فرشته بیمار شد. ج -
نقش قیدی - مانند: شاید علی خوابید باشد.

مفهوم حرف (حرف ربط): خواه بیایی، خواه نیایی من می آیم. یعنی چه بیایی

چه...

وجوه فعل

الف - وجه اخباری - مانند: افسانه آمد؛ ب - وجه الزامی - مانند: شاید فردا عمویم
به خانه ما بیاید. ج - وجه امری - مانند: قلم را بردار، مؤدب باش.

فعل وصفی

فعل وصفی سه شرط دارد: ۱- اتحاد فاعل: مانند: احمد کتاب را برداشته خواند.
۲- نیاوردن «و» عطف بعد از فعل وصفی، مانند: احمد کتاب را برداشته خواند.

۳- نیاوردن دو یا چند فعل وصفی در عبارت، مانند: احمد کتاب را برداشته خواند. احمد کتاب را برداشته آن را باز کرده، روی میز گذاشته، خواند.

دوم: کاربرد و نقش اسم

۱- نقش نهادی (مسندالیهی): نهاد به چهار صورت می آید: الف - فاعل فعل است: احمد آمد؛ ب - پذیرنده فعل است: کتاب برداشته شد؛ ج - دارنده یا پذیرنده صفت و حالی است: احمد شاد شد.

مطابقت نهاد یا فاعل با فعل - اگر نهاد یا فاعل جاندار باشد، فعل را در جمع و مفرد بودن با آن مطابقت می دهند، مانند: فاطمه آمد. فاطمه و خاطره آمدند. اگر نهاد جمع غیر جاندار باشد، معمولاً فعل آن را مفرد می آورند، مانند: کلاسها تعطیل شد. برگها ریخت.

۲- نقش مسندی (بازسته ای): دیروز شنبه بود، اینجا تهران است.

۳- نقش مفعولی: مانند علی را دیدم؛ مردی را دیدم؛ سعید از بازار پارچه خرید (بدون «را» و «ی» مفعولی)

مقام مفعول در جمله: الف - حسین کتاب را آورده است؛ ب - اگر بدون «را» باشد، مانند: من از فروشگاه کفش خریدم.

۴- نقش متممی: برادرم از مسافرت برگشت.

۵- نقش قیدی: مانند: سعید صبح به دانشگاه رفت و عصر برگشت.

۶- نقش بدلی: همسایه ما علی از مسافرت برگشت. سعید، برادر حسین درس می خواند.

۷- نقش اضافی (مضاف الیهی)، که در آن اسم مضاف الیه واقع می شود: اقسام اضافه عبارتند از: ملکی، تخصیصی، بیانی، تشبیهی، استعاری، اقتراعی، فرزندی (بنوت).

۸- نقش ندایی (منادایی)، مانند: خدایا به دادم برس، ای سعید! کتاب را بیاور.

۹- نقش تمیزی، مانند: همدان را قدیم، اکباتان می گفتند. حذف اجزای جمله: ۱-

حذف تمام جمله: احمد امروز به دانشگاه نرفته است؟ - نه یعنی، احمد به دانشگاه نرفته است. ۲- حذف همه اجزای جمله جز فاعل: که قلم را برداشت؟ احمد ۳- حذف همه اجزا جز قید: سعید کجا می نشیند؟ اینجا.

برخی اصطلاحات ادبی

در این گفتار، درباره آن مقدار از اصطلاحات سخن خواهد رفت که بیشتر در میان مردم متداول و رایج است.

ارتجال: که به آن بدیهه نیز گویند، آن است که سخن (اعم از شعر یا خطبه و گفتاری) را بی مقدمه در مجلسی انشا کنند و برخوانند. وقتی کسی شعری بدون تدارک قبلی و اعمال اندیشه و فکر گفت، می‌گویند مرتجلاً گفت یا بر بدیهه (بالبداهه، فی البداهه) ساخت. اما اگر شعری یا سخنی را با تأمل و تهیه قبلی و اعمال اندیشه و پیش‌نویس گویند، می‌گویند: «این شعر به فکر و رویت ساخته شده نه بر بدیهه» رویت و فکر، به معنی تأمل و اندیشه و تفکر است.

استقبال: آن است که شاعری، گفته یکی از شاعران را سرمشق سازد و بر وزن و قافیه آن شعر بگوید، در این مورد اصطلاح «اقتدا» نیز معمول است. منوچهری دامغانی گوید:

فغان از این غراب بین و وای او که در نوا فکنده نای او

ملک الشعراى بهار به تتبع و استقبال از منوچهرى مى‌گوید:

فغان ز جغد جنگ و مرغواى او که تا ابد بریده باد نای او

شد اقتدا به اوستاد دامغان «فغان از این غراب بین و وای او»

و مهرداد اوستا به استقبال از بهار گوید:

شب است و یاد یار بی‌وفای من چو اهرمن به همه فشرده نای من

به فن چامه گستری هر آینه تویی تو ای «بهار» اوستای من

اطناب: یعنی دراز سخنی. سخنی که دارای الفاظ بسیار و معنی کم و اندک باشد. اگر لفاظی و دراز سخنی به حدی برسد که موجب ملالت و دلزدگی شنونده و خواننده شود، به آن «اطناب ممل» می‌گویند.

انسجام: آن است که سخن، روان و سلیس و یکدست باشد، سخنی که بدین صفت باشد، «منسجم» نامیده می‌شود.

ایجاز: یعنی آوردن الفاظ اندک با معنی بسیار؛ در ایجاز شرط است که الفاظ اندک، وافی به مقصود و با رعایت اصول فصاحت و بلاغت باشد، خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَدَلَّ. سخن دارای صفت «ایجاز» را «موجز» خوانند چنانچه ایجاز به حدی باشد که

مخل معنی و غیر وافی به مقصود باشد، آن را «ایجاز مخل» نامند.

بیت الغزل و بیت القصیده: بهترین بیت غزل را بیت الغزل و بهترین بیت قصیده را بیت القصیده نامند، در تداول، «شاه بیت» مرادف این اصطلاح است. شعر حافظ همه بیت الغزل و معرفت است آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش جزالت: آن است که الفاظ سخن قوی و محکم و پرمغز باشد؛ سخنی را که بدین صفت باشد، «جزیل» گویند.

رکاکت: سستی و پستی و ابتذال لفظ و معنی است و هر سخنی را که از حیث لفظ و معنی؛ دارای این خصوصیت باشد «رکیک» نامند.

سلاست: آن است که سخن نرم و روان و هموار و مطبوع باشد، سخنی را که بدین صفت باشد، سلس یا سلیس نامند. سلاست تقریباً مرادف انسجام است.

سهل و ممتنع یا سهل ممتنع: به سخنی اطلاق می شود که در ظاهر بسیار سهل و ساده جلوه کند، آن چنان که تصور شود نظیر آن را به آسانی توان گفت؛ اما پس از تأمل و در مقام عمل معلوم می شود که بسیار دشوار و احیاناً محال و ممتنع است. قصاید فرخی و اشعار سعدی، از این خصوصیت برخوردار است. رشید و طواط در حدائق السحر می نویسد:

«سهل و ممتنع، شعری است که آسان نماید، اما مثل آن دشوار توان گفت. در تازی بوفارس و بُحتری را این جنس بسیار است، و در پارسی فرخی را». عذب: در لغت یعنی آب خوشگوار و در اصطلاح سخنی است، خوش و روان و دلپذیر، آنچنان که کام جان تشنه سخن را سیراب کند و تسکین دهد. خوشگواری، لطافت و روانی سخن را «عذوبت» گویند.

غث و سمین: غث در لغت یعنی لاغر و نزار و سمین یعنی چاق و فربه و در اصطلاح ادبا آن است که سخن هموار و یکدست نباشد، یعنی اشعار و جملات عالی با ایات و عبارات سست و نامناسب و رکیک، با هم به کار رفته باشد. «این سخن غث و سمین دارد»، یعنی در آن اوج و حسیض یا قوت و ضعف هست.

مجابات: جوابگویی دو شاعر است به شعر یکدیگر، شاعر دوم معمولاً وزن و قافیه شاعر اول را رعایت می کند.

مساوات: کیفیت سخن متعارف و معمول یعنی برابر بودن لفظ و معنی در سخن. در

سخن نه دراز سخنی و اطناب باشد و نه کوتاه سخنی و ایجاز.
متکلف: تکلف، در لغت به معنی «خود را به رنج افکندن» است. متکلف سخنی است، که از مجرای طبیعی و مقتضای طبع سلیم خارج شده باشد با این تصور که آن را بهتر و مؤثرتر بیان می‌کند.

مطبوع: سخنی است که در نتیجه حسن ترکیب الفاظ و شیرینی و گیرایی بیان، در دل بنشیند و در ذوق و پسند شنونده خوشایند افتد. و اگر آراسته به صنایع بدیعی است، آن صنایع لطیف و طبیعی و به دور از تکلف و تصنع باشد. در نظم، اشعار فرخی، سعدی و حافظ و در نثر، گلستان سعدی چنین است.

ملمع: آن است که در شعر، فارسی و عربی یا فارسی و ترکی و جز آن را به هم درآمیزند؛ یعنی مثلاً یک مصراع را فارسی و مصراع دیگر را عربی بیاورند؛ یا یک یا چند بیت فارسی، و یک بیت عربی بگویند:

از لب‌ت زنده گشت جان «هما» و من الماء کل شیء «حَیَّ»

مفرد - فرد - تک بیت: گاه شاعر تمام مراد و مقصود خود را در یک بیت، بیان می‌کند که در اصطلاح شعرا به آن، فرد یا مفرد گویند و جمع آن را مفردات، مانند مفردات سعدی و دیگران. از این بیتها بیشتر در اثنای سخنرانی‌ها، خطبه‌ها و نامه‌ها و رساله‌ها استفاده می‌شود.

چه داند خوابناک مست مخمور که شب را چون به روز آورد رنجور
 مردی نه به قوت است و شمشیر زنی آن است که جوری که توانی، نکنی
 («سعدی»)

تعقید: پیچیدگی و دشوار فهمی سخن را تعقید و سخنی را که معنی آن پیچیده و فهم آن دشوار باشد «مُعَقَّد» نامند. اگر علت دشواری فهم سخن، الفاظ و کلمات نامأنوس باشد، می‌گویند دارای تعقید لفظی است، و اگر تعبیرات دور از ذهن و کنایات، مجازات و استعارات غریب و مشکل باشد، گویند دارای تعقید معنوی است.

فصاحت: درستی و شیوایی سخن روان حاصل نمی‌شود مگر آنکه در سخن، از لغات و ترکیبات خوش آهنگ و رایج استفاده شود و ترکیب‌بندی عبارات و جملات مطابق قواعد دستور زبان فارسی باشد.

فصیح: صفت است هم برای سخن دارای خصوصیت فصاحت و هم برای گوینده

آن. به عبارت دیگر، اگر در سخنی رعایت قواعد فصاحت شده باشد، می‌گویند: این سخن فصیح است، و به گوینده هم می‌گویند «فصیح»؛ بلیغ مانند فصیح، هم صفت کلام است و هم صفت متکلم: سخن بلیغ، سخنور بلیغ.

بلاغت: آن است که سخن درست و شیوا (فصیح) را به جا و مناسب حال و مقام بگویند. از آنکه گفته‌اند: هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

تلمیح: آن است که در ضمن سخن به حکایت و داستانی یا مثلی یا آیه و حدیثی معروف اشاره کنند. چنانکه سعدی گوید:

کاش کاناں که عیب من جستند رویت ای دلستان بدیدندی
تا به جای ترنج در نظرت بی خبر دستها بریدندی
که اشاره دارد به داستان حضرت یوسف در قرآن کریم.
حافظ فرماید:

یارب این آتش که در جان من است سرد کن آنسان که کردی بر خلیل
اشاره است به داستان حضرت ابراهیم و به آتش افکنده شدن وی.
چیستان: یا لغز آن است که از چیزی به صراحت نام نبرند اما اوصاف آن را چنان بیان کنند که خواننده و شنونده صاحب ذوق از شنیدن آن اوصاف به مقصود گوینده پی ببرد.

منوچهری در مدح عنصری قصیده‌ای دارد که تشبیب آن لغز شمع است و با این بیتها آغاز می‌شود:

ای نهاده بر میان فرق جان خویشان
جسم ما زنده به جان و، جان تو زنده به تن
هر زمان روح تو، لختی از بدن کمتر کند
گویی اندر روح تو، مضمهر همی‌گردد بدن
چون بمیری، آتش اندر تو رسد، زنده شوی

چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن
تشبیه: مانند کردن چیزی است به چیز دیگر در صفتی یا کیفیتی. در تشبیه چهار رکن وجود دارد:

الف) مشبه: آن کس یا آن چیزی است که در صفتی به کس یا چیزی دیگر مانند

شده است.

(ب) مشبه به: آن کس است یا آن چیز است که مشبه، به او مانند شده است.

(ج) وجه شبه: صفت یا کیفیت مشترک مابین مشبه به و مشبه.

(د) ادات تشبیه: کلمه‌ای است که بر تشبیه دلالت داشته باشد، از قبیل: چون، مثل، همچون، مانند، مانا، چنانچون، گویی و...

مثلاً در جمله «علی در دلاوری مانند شیر است»: علی مشبه، شیر مشبه به، مانند، ادات تشبه و دلاوری، وجه شبه است. در تشبیهات معمولاً وجه شبه را ذکر نمی‌کنند. تشبیه انواع و اقسام بسیار دارد که برای آشنایی با آنها باید به کتب بدیع و بیان مراجعه کرد.

حقیقت: در اصطلاح ادب آن است که لفظ را به معنای اصلی و حقیقی خود به کار برند چنانکه از کلمه «دست» عضو بدن و اندام معروف را اراده کنند. مجاز: آن است که لفظ را در غیر معنی اصلی و حقیقی آن به کار برند به مناسبتی، چنانکه از کلمه «دست» معنی قدرت و زور و سلطه را اراده کنند، مثل، «دست بالای دست بسیار است». در قرآن مجید می‌خوانیم: «یدالله فوق ایدیهم» (قدرت خداوند برتر از توانایی ایشان است).

وقتی می‌توانیم کلمه‌ای را در غیر معنی اصلی آن به کار ببریم که بین معنی اصلی و غیراصلی آن، اولاً ارتباط و مناسبتی باشد و ثانیاً قرینه‌ای باشد تا ذهن را متوجه معنی مجازی کلمه کند. می‌دانیم «سر» عضو اصلی بدن و فرمانده و مدیر آن است، در «سرلشکر» هم «سر» معنی مدیر و فرمانده می‌دهد، یعنی کسی که در لشکر حکم «سر» را دارد در قیاس با تن و بدن. این ارتباط و مناسبت را در اصطلاح علم بیان، «علاقه» می‌گویند. علاقه در مجاز متنوع و گوناگون است از جمله: جزء و کل، حال و محل، سبب و مسبب و مجاورت... و بدین سبب مجاز نیز دارای انواع بسیار است.

اما قرینه، لفظ یا حالتی است مقرون به سخن، که ذهن شنونده و خواننده را از توجه به معنی وضعی و حقیقی کلمه منصرف، و به معنی غیرحقیقی آن، متوجه می‌کند و به همین سبب آن را قرینه صارفه نامیده‌اند. وقتی گفته شود، «دریایی در پشت میز خطابه بود» «میز خطابه» به شنونده کمک می‌کند تا «دریا» را به معنی اصلی نگیرد، بلکه آن را به معنی کسی که دارای اطلاعات و دانش وسیعی باشد تلقی کند، بنابراین

«میز خطابه» قرینه است.

مجاز مرسل: علاقه مجاز اگر از نوع مشابهت نباشد به آن مجاز مرسل می‌گویند و استعاره، نوعی مجاز است که علاقه آن مشابهت باشد، به تعبیری روشنتر: استعاره نوعی تشبیه است که فقط یک رکن از دو رکن مهم تشبیه (مشبه یا مشبه به) ذکر شده باشد. حافظ گوید:

نرگش عربده جوی و لبش افسوس‌کنان نیم‌شب دوش به بالین من آمد بنشست
منظور از «نرگس» در اینجا چشم است: یعنی چشم مانند نرگش عربده جوی، در این مورد می‌گویند: نرگس استعاره است از چشم.

یا در بیت زیر:

ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد وز تگرگ نازپرور مالش عتاب داد
ژاله استعاره است از اشک؛ نرگس، استعاره است از چشم؛ گل، استعاره است از رخ و گونه؛ تگرگ، استعاره است از دندان (دندانهای سفید و شفاف و آبدار و ریز)؛ و عتاب استعاره است از لب.

کنایه: در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی نزدیک و دور (قریب و بعید) باشد و این دو معنی هم لازم و ملزوم یکدیگر باشند؛ و گوینده، سخن را به نحوی بیان کند که ذهن خواننده یا شنونده به کمک معنی صریح و روشن نزدیک، پی به معنی دور آن ببرد؛ اگر به کسی بگوییم «پخته خوار»؛ منظور ما این است که او تنبل است و از دسترنج و حاصل زحمت دیگران استفاده می‌کند. یا اگر بگوییم «در خانه فلانی همیشه باز است»، منظور این است که در آنجا رفت و آمد زیاد است. «سفره خانه فلانی همیشه گسترده است»، یعنی «مهمان‌نواز» است. تفاوت کنایه و مجاز در این است که در کنایه، هم معنی وضعی و حقیقی (نزدیک) سخن را می‌توان اراده نمود و هم معنی لازم (دور) آن را، در حالی که با وجود قرینه در مجاز، ذهن، فقط متوجه معنی غیراصلی می‌شود.

ایهام: در اصطلاح ادبا آن است که لفظی را که دارای دو معنی نزدیک و دور (قریب و بعید) است چنان به کار برند که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور آن برسد.

تفاوت ایهام با کنایه در این است که در کنایه معمولاً معنی «دور» مراد است

اما در ایهام به ترتیب هر دو معنی نزدیک و دور.

زگریه مردم چشمم نشسته در خون است بین که در طلبت حال مردمان چون است
«حافظ»

«مردمان» دو معنی دارد: یکی، آدمیزادگان، و دیگری «مردمکها» ی چشم که
به عربی «انسان العین» گویند.

دوشم نخفت دیده به بالین دل، ولی مسکین دلم به زحمت مردم رضا نبود
«شهریار»

آواز تیشه امشب از بیستون نیامد گویا به خواب شیرین فرهاد رفته باشد
«حزین لاهیجی»



تاسیس ۱۳۷۶
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

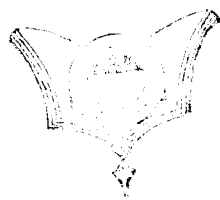
کتابنامه

- آریانپور، امیرحسین پژوهش (کار پژوهش و پژوهش نامه نویسی)، تهران: دانشگاه تهران، دانشکده هنرهای زیبا، انجمن کتاب دانشجویان، ۱۳۵۴.
- ادیب سلطانی، میرشمس الدین. درآمدی بر چگونگی شیوه خط فارسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴.
- استعلامی، محمد. بررسی ادبیات امروز. تهران: امیرکبیر ۱۳۴۹.
- امام جمعفر صادق (ع). مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ترجمه و شرح حسن مصطفوی. تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران: ۱۳۶۰.
- باطنی، محمدرضا. توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران: امیرکبیر ۱۳۵۶.
- بدره‌ای، فریدون. روش نوشتن پانویسی و کتابنامه در نوشته‌های تحقیقی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹.
- برهان قاطع. محمدحسین خلف تبریزی معروف به برهان. به کوشش م سعیدی‌پور، ج ۲، بی تا.
- بهار، محمدتقی (ملک الشعرا). سبک‌شناسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹، ج ۳.
- کریمی، پرویز. آیین‌نامه انتشاراتی دانشگاه آزاد ایران، تهران: دانشگاه آزاد ایران، بی تا.
- دوانی، علی. هنر نوشتن، میقات، ۱۳۶۱.
- دهخدا، علی اکبر. لغت‌نامه دهخدا. تهران: سازمان لغت‌نامه دهخدا.
- رادمنش، محمدعلی؛ حاکمی، اسماعیل (و دیگران) گزیده متون ادب فارسی. تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶.
- سبحانی، توفیق. تاریخ ادبیات ایران، ج ۱. تهران: دانشگاه پیام‌نور، بی تا.
- سلطانی، پوری. قواعد و ضوابط چاپ کتاب. تهران: کتابخانه ملی ایران، ۱۳۶۷.
- شمس، پرویز. چند نکته ... گفت و گویی درباره زبان فارسی. تهران: مؤسسه عالی حسابداری، ۱۳۴۹.
- صادقی، علی اشرف. تکوین زبان فارسی. تهران: دانشگاه آزاد ایران، بی تا.
- صفا، ذبیح‌الله. گنج سخن. تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱، ج ۱.

- طوسی، بهرام. هنر نوشتن. تهران: مرکز مدارک علمی. مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی، چاپ ۲، ۱۳۵۴.
- فرهنگ جهانگیری. میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجوی شیرازی. ویراسته رحیم عقیقی. مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱، ۳ ج.
- فرهنگ رشیدی. عبدالرشید بن عبدالغفور حسینی مدنی تقوی. تصحیح محمدعباسی. تهران: کتابفروشی بارانیو بی‌تا.
- معین، محمد. فرهنگ معین. تهران: امیرکبیر ۶ ج.
- فیاض، علی‌اضفر. شیوه نوشتن. تهران: همگام، بی‌تا.
- گول‌پینارلی، عبدالباقی. مولانا جلال‌الدین. ترجمه توفیق سبحانی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- گلستان سعدی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. صفی‌علیشاه، تهران: ۱۲۷۰، چاپ ۶.
- مجاهد، محمدحسین. مباحثی از: آیین نگارش. بابل: دانشکده تربیت دبیر فنی، ۱۳۵۸.
- محبوب، محمدجعفر؛ فرامزپور، علی‌اکبر. فن نگارش یا راهنمای انشا. تهران: اندیشه ۱۳۴۴.
- مرکز نشر دانشگاهی. رسم‌الخط مرکز نشر دانشگاهی، تهران: ۱۳۶۱.
- نائل‌خانلری، پرویز. تاریخ زبان فارسی. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵. چاپ ۲، ۳ ج (ج ۱).
- وزین‌پور، نادر. فن نویسندگی. تهران: مؤسسه عالی علوم ارتباطات اجتماعی. ۱۳۴۹.
- یاحقی، محمدجعفر؛ ناصح، محمد مهدی. راهنمای نگارش و ویرایش. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۳.
- مقاله:**
- سمعی، احمد. آداب ویراستاری. نشر دانشگاهی. سال سوم، ش ۱۵۰ (مرداد و شهریور ۱۳۶۲).

آثار منتشر شده نشر زهره و مؤلف

۱. بارقه شمس در آینه مولوی، نظام‌الدین نوری، زهره، ۱۳۶۹
 ۲. آیات مثوی معنوی، نظام‌الدین نوری، زهره، ۱۳۷۰
 ۳. مبانی عرفان و تصوف، نظام‌الدین نوری، زهره، ۱۳۷۰
 ۴. آیین نگارش و ویرایش، نظام‌الدین نوری، زهره، ۱۳۷۱، چاپ پنجم ۱۳۷۵
 ۵. سروده‌های مازندرانی (سولاردنی)، جلیل قیصری، زهره، ۱۳۷۱
 ۶. شیوا سخن «شیوة تعلیم انشاء»، نویسندگی و نامه نگاری، نظام‌الدین نوری، زهره، ۱۳۷۳
 ۷. جغرافیای اقتصادی ایران، نظام‌الدین نوری، دانشگاه مازندران، ۱۳۷۳
 ۸. ضرب‌المثل مازندرانی، اسماعیل خورشیدی، زهره، ۱۳۷۳
 ۹. چگونه رتبه اول کنکور تربیت کردم؟، مهندس عبدالرحیم عراقی، عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران، زهره، ۱۳۷۴
 ۱۰. کار از دیدگاه اسلام، نرگس حشمتی، زهره، ۱۳۷۵
 ۱۱. حفظ سوره‌های قرآن با طرح حروف ابجد، ابوالحسن نخعی و نظام‌الدین نوری، زهره، ۱۳۷۵
 ۱۲. روش‌شناسی علوم «متدولوژی»، نظام‌الدین نوری، زهره، ۱۳۷۵
 ۱۳. املا را غلط بنویسیم، همراه با کلمات مشابه، نظام‌الدین نوری، زهره، ۱۳۷۶
 ۱۴. درست بنویسیم، درست بخوانیم، نظام‌الدین نوری، زهره، ۱۳۷۶
 ۱۵. ویرایش و چاپ شاهنامه فردوسی بر اساس چاپ مسکو، به سرپرستی برتلس و رستم علی‌اف ۱۳۷۸
 ۱۶. ویرایش و چاپ کلیات شمس تبریزی (دیوان کبیر)، نظام‌الدین نوری، زهره، ۱۳۷۸
- اقدام به چاپ:
۱۷. شاهزاده و پرنده، نظام‌الدین نوری، زهره
 ۱۸. تاریخ ادبیات مازندران، نظام‌الدین نوری، زهره
 ۱۹. دو شاعر نوپرداز طبیعت‌نما و سپهری، نظام‌الدین نوری، زهره
 ۲۰. ویرایش و چاپ مثوی معنوی همراه با آیات و احادیث، نظام‌الدین نوری، زهره
 ۲۱. ویرایش و چاپ دیوان حافظ همراه با آیات و احادیث، نظام‌الدین نوری، زهره
 ۲۲. ویرایش و چاپ کلیات سعدی همراه با آیات و احادیث، نظام‌الدین نوری، زهره
 ۲۳. مکاتب هنری غرب، مجید گودرزی، زهره
 ۲۴. مکاتب ادبی و هنری جهان، نظام‌الدین نوری، زهره
 ۲۵. تذکرة الاولیا، نظام‌الدین نوری، زهره
 ۲۶. بررسی مجموعه آثار سهراب سپهری، نظام‌الدین نوری، زهره
 ۲۷. نقد ادبی و هنری جهان، نظام‌الدین نوری، زهره
 ۲۸. ادبیات کهن و معاصر ایران، نظام‌الدین نوری، زهره
 ۲۹. ادبیات کهن و معاصر جهان، نظام‌الدین نوری، زهره
 ۳۰. نمایشنامه نویسان جهان، نظام‌الدین نوری، زهره
 ۳۱. فرهنگ نقد ادبی و هنری جهان، نظام‌الدین نوری، زهره
 ۳۲. تاریخ خط و کتابت، نظام‌الدین نوری، زهره



تاسیس ۱۳۷۶
کتابخانه تخصصی ادبیات